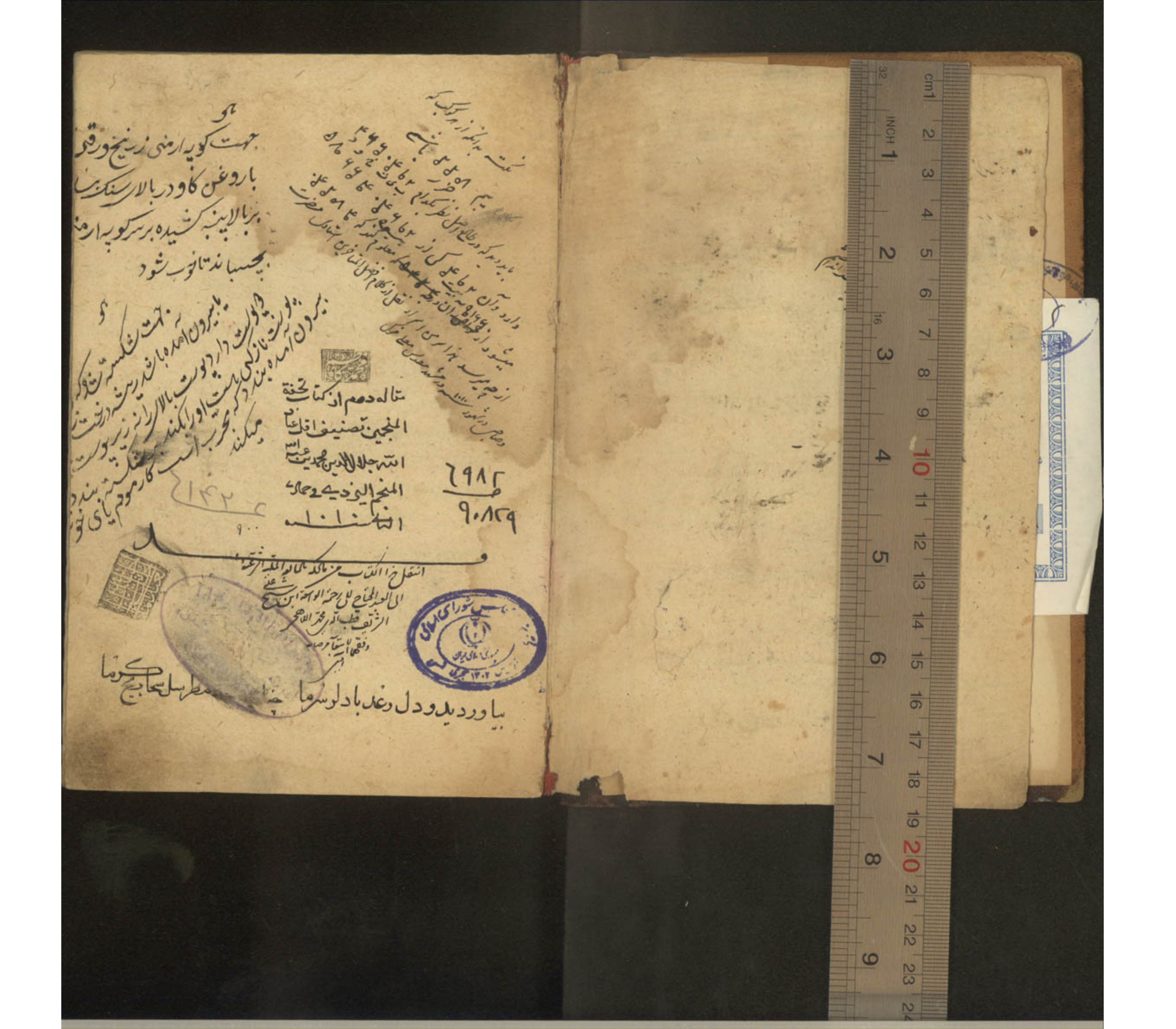


الهی لو سألتنی حسناتی لوهبتك اياها مع فقری اليها وانا عبدك
فكيف لا تهب لی سيئاتی مع غناك عنها وانت مولای
اللهم امرتنا ان نعفو عمن ظلمنا فقد ظلمنا انفسنا فاعف عنا
وامرتنا ان نتصدق على فقرائنا ونحن فقراؤك فتصدق
علينا بالجنة يا كريم وامرتنا ان لا نرد السائلين عن ابوابنا
ونحن سائلك فلا تردنا عن بابك وامرتنا ان نعتق
من تاب فی ملكنا وقد تبنا فی ملكك فاعتقنا من النار
اللهم كما حرمت على جباهنا ان نسجد لغيرك حرمت
على اكفنا ان نمدها الى احد سواك فصل على محمد
وال محمد واغننا بفضلك يا كريم يا كريم
رب لا تكلنی الى نفسی طرفة عين ابدا برحمتك يا



هو

جهت گویه ارمنی زرنیخ ورقه
با روغن گاو در بالای سنگ بسا[ید]
بر بالای پنبه کشیده بر سر گویه ارمنی
بچسبانند تا خوب شود

مقاله دهم از کتاب تحفة
المنجمین تصنیف اقل عباد
الله جلال الدین محمد بن عبد الله
المنجم الیزدی
... سنه ١٠١٠

انتقل هذا الکتاب من مالکه ...
الی العبد المحتاج الی رحمة الله الواحد ابن ...
الشریف قطب الدین محمد اللاهجی
...

بیا ورد ید و دل و غم باد لو سر ما ... مطر سل سحاب کرم ما

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

مقاله دوم در اوضاع و احوال مولود پیش از تمامی خلقت مشتمل بر سه فصل فصل اول در دانستن آنکه مولود از چه نوع است

ای عزیز من واجب است که اول طالع تخمینی بدست آری و مراکز کواکب و سهامات متفحص کنی و بدانی که مولود از چه نوع است اگر از نوع انسان باشد باحکام مشغول شوی که مبادا بجهت امتحان غیر انسان را طالع وقت گرفته احکام از تو خواهند و باعث استهزا و موجب خوش طبعی شود پس ای عزیز این چند نکته عمل باید کرد تا محقق شود نکته چون صاحب بیت القمر نقمر[?] و صاحب بیت الحیوة بخانه ناظر نباشد مولود از نوع آدمی نباشد و اگر احیانا بصورت آدمی باشد طبیعت بهایم بروی غالب باشد پس اگر سعود بهردو یا یکی ازین دو ناظر باشند سباعی بود که با آدمی الفت گیرد چون سگ و یوز و گربه و امثال آن و اگر نحوس از او تا دو ناظر باشند و سعود ساقط سباعی بود که با آدمی الفت کم گیرد و گزنده باشد نکته چون

مستولی

مستولی بر طالع مریخ باشد و از طالع ساقط و ناظر بقمر باشد یا شمس که در بروج بهیمی باشد پس اگر مریخ در اسد باشد و آفتاب در ثور و قمر در جدی مولود سباعی بود درنده مثل شیر یا ببر یا پلنگ و امثال آن و اگر در مریخ در ثور باشد و آفتاب در سرطان و قمر در اسد دلیل است که مولود سباعی باشد خاموش یا حیوانی زننده مثل سگ آبی یا گوزن و امثال آن و قیاس باقی صورت از احکام کلیه مذکوره کنند نکته دیگر که نزد اهل هند معتبر باشد اثنی عشریه طالع و اثنی عشریه کواکب سبعه بدست آرد اگر چه اهم از ینها طالع و نیرین باشد پس اگر اثنی عشریه ها در بروج انسی نباشند مولود از نوع آدمی نباشد و اگر بعضی در بروج انسی و بعضی در غیر انسی باشد پس اگر غیر انسی سبعی باشد مولود سگبان و یوزینه دار باشد و مانند آن و اگر غیر انسی بهیمی باشد مولود از آن نوع بهایم نگاه دارد و یخو[?] و خاصیت بآن مانند باشد و بحکم دلایل مواضع اثنی عشریات صرف زنند نکته چون طالع سبعی باشد و صاحب قسمت مذکر باشد و زحل و مریخ از سنبله بوی ناظر بود و عطارد و ازیشان منحوس خصوصا از مریخ و قمر در اجتماع آنثی و رب الساعه و لادت نحس یا غریب یا ساقط و حنونی[?] بود مولود از حیوانات بی دست و پا باشد مثل ماهی و مار و مانند آن.

واگر در صورت مذکور مشتری بمریخ ناظر باشد از انواع سباع باشد پس اگر در
صورت مذکور شمس در الکساف آتشی باشد مولود از جنس حیوانات باشد مانند
اسب و استر و گاو و خر که از موضع سهم السعاده توان گفت و نظر صاحب او با مریخ
نکته چون هشتاد و دو ساعت بر ساعت ولادت افزایند پس به این ساعت
قرا استخراج کنند پس اگر زحل در برج انسی ناظر باشد و مریخ و آفتاب و قمر ناظر باشد
مولود نه از نوع آدمی باشد بلکه از حیوانات موذی باشد که از زحل و مریخ توان گفت
ایضا در این روز اگر قمر در حمل و ثور و اسد و جدی باشد مولود از سبع باشد
یا مانند آن و اگر مستولی در برج بهیمی باشد ناظر زحل یا مریخ مولود از بهایم باشد
نکته چون صاحب طالع راجع در بیت دوازدهم و مریخ در سیم راجع و قمر
درمیان صاحب طالع و مریخ راجع چون این در برج انسی نباشند مولود آدمی باشد
نکته اگر صاحب بیت القمر بقمر ناظر نباشد و صاحب طالع ساقط باشد از طالع
و در بروج ذی قوائم اربعه باشد و سعود ناظر بقمر اما از خانه خود ساقط باشد
مولود صاحب ناخن و مو باشد و اگر در صورت مذکور نحوس را حالت سعود باشد
مولود از سباع خورنده باشد مثل شیر و ببر و پلنگ و امثال آن خصوصا که
در بروج سباعی باشند اگر صاحب اجتماع یا استقبال بر مستولی بر جزو ناظر نباشد

برین

برین در دوازدهم طالع باشند و نحوس در اوتاد طالع و سعود ساقط از طالع
و نحوس مولود از انعام باشد یا از جنس ایشان بطبع انعام باشد ایضا اگر برین
در بروج ذو قوائم اربعه باشد و نحوس در اوتاد باشند مولود از بهایم بود
و اگر نحوین و نیرین سکه گر منحوس باشند از سباع ضواری بود و اگر سعود در اینها
باشند سگ باشد و اگر عطارد در ایشان با سعود امتزاجی باشد مولود مرغ بود یا گوسفند
و اگر دلایل در دلو یا سرطان باشند ماهی و اگر در جوزا مولود مرغ بود و اگر حمل و جدی
بود گوسفند بود نکته لازمه بر منجم لازمست که چون از مولود خبر نداشته باشد
وقتی که ساعت ولادت میپرسند و طالع مطلب نمایند طالع وقت سوال ملاحظه
کنند و از احوال کواکب در سهامات درست کنند خصوصا سهم مکر و حیله و خدیعه و
سهم الخیر از صدق و کذب متفحص گشته و صاحب طالع و ارباب مثلثات و سهم السعاده و
جزو مقدم و مستولی بر او اگر این دلایل در بروج انسی باشند یا بهیمی یا سبعی باشند
حکم بر آن کنیم خاصه ارباب مثلثات و طالع و نیرین اگر ساقط باشند از طالع و
از سعود و بد تر آنکه نحوس منحوس باشند دلیل آدم نبودن مولود است نکته در مذکر
و مؤنث مولود اگر خداوند طالع و برج طالع مذکر و نیرین در برج مذکر باشند
و صاحب خانه نیرین نیز در برج مذکر باشند مولود مذکر باشد و اگر برخلاف این

بود مولود مونث باشد و رب المثوبه را حکم بیشتر باشد و اگر بعضی در برج مذکر
و بعضی در برج مونث باشند حکم را غلبه قوی کنند چون اقوی ضعیف و قوی را
خبر باشند **ایضا** کواکب خصوصا نیرین خصوصا رب المثوبه مستولی بر طالع
مشرقی باشند مولود مذکر باشد و اگر مغربی باشد مونث باشد **ایضا** اگر کوکب
بر ترتیب مذکور در نصف شرقی باشند مذکر و در نصف غربی مونث باشند
ایضا اگر در اثنی عشریه مذکر و رب ساعت ولادت مذکر و در طالع کوکب مذکر
بود مولود مذکر بود و اگر بر خلاف این باشد مولود مونث باشد **ایضا** اگر طالع
مذکر و در وی کوکب مذکر و سابع هم بدین صفت باشد مولود مذکر باشد و الا
مونث باشد و اگر دلایل تذکیر و تانیث برابری کنند مولود خنثی باشد **فصل در**
شناختن عدد آنچه حاصل آمده است در وقت ولادت اگر نیرین در اوتاد
باشند در بروج مجسده و طالع ولادت حوت باشد یا آنکه حوت از اوتاد باشد
دو عدد در یک شکم آمده باشند **ایضا** اگر کواکب در بروج مجسده باشند و طالع نیز
از بروج مجسده باشد عدد فرزندان از یکی دو و زیاده باشند **ایضا** اگر نیرین
ناظر باشند بزحل و مشتری و مریخ و این هر سه کوکب در بروج مجسده باشند
عدد فرزند به سه رسد و شاید که پسر باشند **ایضا** اگر سفلیات در بروج مونث

باشند

باشند و مجسده بهم ناظر و آفتاب هم در برج مجسده مونث و کوکب ساقط از
این چهار عدد و انثان سه باشد مونث و اگر مشتری و زحل و زهره در بروج
مجسده یک پسر و یک دختر باشد و اگر زهره و قمر و مریخ در بروج مجسده باشند
ناظر هم دو دختر باشند و یک پسر **فایده** توامان اگر دو پسر باشند شاید که پدر
از شادی بمیرد و اگر دو دختر باشد مادر از اندوه بمیرد و اگر پسر و دختر
باشند اگر پسر پیش آمده باشد پدر بیشتر از مادر میرد و برعکس اگر برعکس باشد
ایضا دیدیم که دو پسر متولد شدند و ما در مردم آنچه اول آمده بود بمادر شبیه
بود پس اگر به پدر شبیه می بود پدر می مرد **نکته** اگر کسی گوید که توامان چون
آیند در یک افق و یک ساعت و هم اگر کواکب البته متحد خواهند بود پس حالت
ایشان واحد باید شد بود و بدیهه عقل حاکم بر خلاف است چه تذکیر و تانیث
اقلا مختلف اند و باقی احوال بدستور مختلف خواهد بود **گوییم** تفاوت بین الولادتین
الولادتین اقلا یک دقیقه خواهد بود چه مع ازمی محالات است و تفاوت کمتر
باعث بی حالی و فوت مادر میشود و باین تفاوت طالع متفاوت میشود و قمر
مختلف و از اختلاف قمر اختلاف در مسقط میشود و تفاوت در حد و وجه
اگر نشود در اثنی عشریه می شود و در دهرات نیز میشود اگر چه در حد و وجه

ونیز ممکن و این باعث تفاوت احکام میشود فصل دوم در مسقط نطفه بر رای
عالم آرا مخفی نماند که از حیوانات آنچه صاحب قوایم اربعه باشند الا کشف نطفه در
رحم نگاه دارد و میدهد و قوایم الاموش و ما ماصاحب و ماده از قوایم اربعه و تخم نهند
و ترتیب فرزند از و بد بد آنچه آورد و اگرچه بعضی متعفن بوجود آیند و حضرت
واهب العطایا کواکب سبعه را بجهت ترتیب موالید آفریده تا هر یک مدتی مخصوص
در تربیت کوشند و آنچه لازمه خوی و خاصیت ایشان باشد بموالید رسانند
و چون مولودی خواه در رحم و خواه در بیضه پرورش یابد اگر کواکب سبعه در وقت
ترتیب خود خوشحال و از نحوس فارغ بال باشند در حین حیات در مدت تربیت
آن کوکب خوشحال و از مکروهات فارغ بال باشند و چون اشرف موالید حیوان و
اشرف حیوانات انسان بود شروع در احکام و احوال او کردیم معلوم باشد
که چون نطفه از صلب برحم قرار گردد زحل در تربیت او با مرقا در بهچون اشتغال
نماید و برودت و رطوبت نطفه بیوند دل پس اگر خوشحال باشد و در خانه و یا
حد خویش باشد مولود دریابنده و دور اندیش و در دوستی سخت و ثابت
باشد و مادر او از امراض و اوجاع سلامت باشد و بار او میل بنیه اعلی و
زیر دارد از شکم و خوابهای نیکو بیند و اگر در خانه یا حد مشتری باشد مولود متقی

وصلاح

وصلاح و غور کننده در امور باشد و در اغلب نحرات و مادر او شاد بود بدان
حمل و ببیند و او با شهر بجد ای بفالی بسبب طفل و تن درست بود و اگر در خانه
یا حد مریخ باشد دلیل است که مولود طرار و مکار و خونخوار و بد نفس و دزد
و بدکردار باشد و مادرش در مدت حمل خون بیند و بیمار روش و در جانب
راست از شکم او باد داشته باشد و آزرده باشد و اگر در حد و یا خانه زهره
مولود عیاش و صحبت و مطرب طبیعت و عالم بموسیقی باشد و مادرش شاد و
خوشدل بود و نطفه بی آفت ماند و اگر در خانه یا حد عطارد باشد مولود متفکر
و مهندس و دروغ گو و فال زن و منجم و ساحر و زبان آور باشد و مادرش
دمادم اوقات و از مان حمل گوشش بوزن نمیآید و در شکم کودک بسیار
جهد و اگر زحل راجع یا در هبوط یا منحط باشد و در خانه نا خویش باشد مولود
متفکر و دور اندیش و خطاکار و خاین در محبت باشد و مادرش را در کنار نشسته
و درد سینه و پشت آرد و بدان حمل شاد نبود و بر خود برشد و خوابها
بد بیند و اگر در خانه یا حد مشتری بود مولود زراق و سالوس و طاهر بین
و بد اندیش باشد و مادرش را از بادها و حرارت رنج رسد اما عاقبت
سلامت و قوت بود و اگر در خانه یا حد مریخ بود مولود مهیب و بد صورت

و بد افعال و ناپارسا و بد خو باشد و مادرش را اوجاع و بیمار بسیار دست دهد
اما با نشاط بود و مولود را انبساط و حرکت باشد و اگر در خانه یا حد زهره
باشد مولود عبوس و اندوهناک باشد با وجود علم موسیقی و مادرش را اندوه
باشد از آن حمل اما عاقبت بخیر بود و اگر در حد یا خانهٔ عطارد باشد مولود صاحب
افکار فاسده باشد و بسیار دروغ گو و حریص بافعال بد و چرکن و بد افعال
و ناشسته باشد و مادرش با هراس و ترس بسیار بود اگر عطارد خوشحال
نباشد اسقاط آن حمل لازم باشد و اگر زحل یا ذنب باشد هراس بسیار آورد
و بود که نطفه تباه شود و اگر در خانهٔ کوکبی و حد کوکبی دیگر باشد جمع کنیم مستلزمات
هر دو را ماه دوم نوبت تربیت بمشتری رسد معلوم باشد که در وقت سقوط
نطفه موضع آفتاب بهر برج و درجه و دقیقه که باشد چون برج دوم بهمان درجه
و دقیقه رسد ماه دوم باشد و چون برج سیم بهمان درجه و دقیقه رسد ماه سیم
باشد و قیاس باقی شهور بر این است پس چون نوبت تربیت بمشتری رسد در
نطفه سرخی پدید آید که از خون حیض قبول کرده باشد مانند گوشت فسرده و
اندکی تر دیگر شود و بادی گرم در وی پدید آید و بقراط آنرا ولد گوید و قوه
ناصیه با و از مشتری رسد پس اگر مشتری در طالع ابتدا افتد و در نوبت تربیت

یعنی

یعنی ماه دوم قوی و خوشحال بود مولود زیرک و دانا و عالم و فاضل و زکی باشد
اگر خانه یا حد با شرف خود باشد مولود عالم بود یا مورد دینی و مردم را بدین
حق خوانده و فی صنف آن باشد که در وی سخن بود پس مولود صاحب کرامات و
ملجاء علما باشد و اگر در خانه و حد زحل باشد مولود مولود دعوی تهاء باطل کند
و صاحب مکر و تعجب و بو العجبی بود و بعید الغور بود و اگر در خانه یا حد
مریخ بود مولود میان خلق تباهی افکند و ایشان را بر قتال و محاربه و
خصومت دارد و اگر در بیوت یا حدود زهره بود مولود را سندها نیکو
بود و خوش آواز و حافظ و یا موذن و خلق را لطف و نصیحت و دعوت
کند و اگر در بیوت یا حدود عطارد بود مولود بر خلایق غالب آید بخصومت
و جدال و زبان آور و بدیهه گو و حاضر جواب باشد و اگر مشتری راجع بود
و بد حال پس اگر در حد وی یا در خانهٔ خود باشد مولود جاهل عالم نما و فاسق
متقی لقا و در امور شریعت مزور و پی به بدر باشد و اگر در حد یا خانهٔ زحل
باشد مولود فریبنده و سالوس و زراق و افعال عجیبه از سیما و لیما
و مانند آن از او صادر شود و اگر در بیوت و یا حدود مریخ باشد قاضی
و فاسق و واعظ و مفتی ناحق و جنگجو و حریص بافعال بد باشد و اگر در بیوت

و یا حدود زهره باشد مولود هجا گوی و بذله گوی و ترزبان گوی باشد و اگر در بیوت
و یا حدود عطارد باشد مولود متقاضی و بدنفس و بخیل و مکار و فاسق و فاجر
باشد و اگر در خانه کوکبی و در حد کوکبی دیگر باشد جمع احکام کنیم و چون ماه سیم
در آید نوبت تربیت مریخ رسد اعضا در یه صورت بندد یعنی مغز سر و قلب و
جگر و دیگر اندامها پدید آید و بقراط او چنین خواند پس اگر در طالع باشد او
و در این ماه قوی و مستقیم مولود شجاع و دلاور و مردانه بود و اگر مستقیم و صاعد
بود مولود پرخشم و تیزخشم و دلیر و بعید الرضا و سبک روح و شتاب زده
بود و از مراد خویش بهیچ وجه باز نگردد و اگر در هبوط فلک صاعد بود مولود
فتان بود خاصه که در عقرب بود و طالع مسقط شبی بود مولود صاحب
حروب بود و کسی را گردن نهند و اگر طالع مسقط روزی بود مولود غضوب
و متکبر و اندک رحمت بود و اگر در بیوت یا حدود زحل بود مولود غضوب
و حسود و حقود بود اما فتنه و شر از خود دور دارد و دشمنی در نهان کند
و اگر در بیوت و یا حدود مشتری باشد مولود دلیری و شجاعت بعقل کار فرماید
و از قول و عذر و ظلم خویش را نگاه دارد و دفع اعدا بدانائی کند و اگر در حدود
و یا بیوت خود باشد مولود متکبر و غضوب و حارق و قتال و با هیبت بود

واگر

و اگر در حدود و یا بیوت زهره بود مولود عنود و با حمیت بود و در کار زنان
و بدین سبب خویشتن را در بلاها افکند تا آنکه زهره خوشحال باشد و ناظر مریخ
بنظر مودت و اگر در بیوت و یا حدود عطارد باشد دلیر باشد اما با دب و
با داب سلوک کند و سلاح دوست دارد و تیرانداز و بشنه سوار باشد
و بر اعدا مظفر گردد با عزازه و مراوعت و مکر و حیله و اگر مریخ راجع بود دایم
گریزان و از اعدا هراسان باشد و اگر در فلک اوج هابط باشد بد دل و
ضعیف دل و حمیت بود و اگر در فلک خود و بر هم هابط بود مخنث طبع بود
و او را بد دلی بر آن دارد که پیوسته استعفاف کشد پس اگر در حدود و یا بیوت
زحل باشد مولود حسود بود و ضعیف بدن و غم خور و پریشان و هراسان
و اگر در بیوت و حدود مشتری باشد بعقل و تدبیر اوقات گذراند و هرگز نگرد
عداوت نگردد و تنزل شیوه خود سازد و اگر در بیوت و حدود خود باشد
در صلح جنگ قرار نگیرد و فرار شیوه خود سازد و با کینه بود اما مغلوب جمیع
خلایق باشد و اگر در بیوت یا حدود زهره بود مولود دلاله و قرمساق و
کار زنان سازد و لباس زنان پوشد و خود را بصورت زنان آراید و اگر
در بیوت یا حدود عطارد باشد مولود بی ادب و مکار و دولت خور و آزار بیش

باشد و اگر مریخ در حظوظ خویش باشد اما با ذنب باشد مولود ابله و بزرگ
درنجش عوام و لت خورد عوام او را لقب نهند و سنگ زنند و دشنام
دهند و چون ماه چهارم در آید نوبت تربیت بآفتاب رسد و اندامش یک به
یک پیدا شود و از هم ممتاز گردد و روح در او در آید و بجنبد پس اگر
آفتاب در طالع ابتدا و در این ماه قوی باشد یا در دلو سلطان طبع و شناسنده
سیاستها و کارهای سلطانی بود و اگر و بهجه بود در فلک اوج مولود قوی
و جلد و کارهای بزرگ کند و کسان را بقهر و قوت خویش مغلوب گرداند و
بقوت معروف و مشهور باشد و قوت چیوه از شمس یا و پیوند پس اگر در حوت
و یا حدود زحل باشد خاصه در دلو مولود قوی و جلد بود اما بی صبر باشد و
بد دل و فراغت و سلامت دوست دارد اما خواهد که با هیبت و حرمت بود
و اگر در حوت و یا حدود مشتری باشد مولود ضعیف بدن و قوی دل و سست
باشد و اعصاب سست و ضعیف خصوصا که در حوت و یا سرطان باشد
و مشتری هابط و اگر در حوت و یا حدود مریخ بود مولود قوی رای و شجاع
و مستعد او قوی باشد و صاحب کبر و نخوت بود و دشمنان را قهر کند و اگر در
حدود و یا حوت زهره باشد مولود تهی چشم و لاف زننده بود و قوت و شهوت

درگردن

در گردن و در دوش باشد و بارهای گران بر تواند گرفت و در طبع وی بلادتی
بود و اگر در حوت و یا حدود عطارد باشد مولود جلد و بانشاط بود و کاری که
کند بوقار و رفق و حکمت کند خصوصا که آفتاب در جوزا بود پس نیکو ظن و نیکو
طبیعت و نیکو خلق و تمام قامت بود و اگر آفتاب در خانه خود بود و در حدود
مشتری مولود پادشاه و سلطان صاحب رای و عقل و تدبیر باشد و اگر آفتاب
در حضیض و یا هبوط و یا وبال با ضعیف حال بود و اگر در حوت و حد زحل باشد
مولود ضعیف بدن و جلد و بیصبر و سودایی مزاج و دیوانه باشد و اگر در حوت
و یا حدود مشتری باشد مولود ضعیف بدن و ضعیف دماغ و سست و بی قوت
باشد و اگر در حوت و یا حدود مریخ باشد مولود شجاع باشد اما زود برشد و
شیوه و شغل او سلاحی و قصابی و کارهای دونی باشد و اگر در حوت و یا
حدود زهره باشد بسیار ضعیف و باریک آواز اما هزال و شاعر طبیعت و
مهندس باشد و چون ماه پنجم در آید نوبت تربیت بزهره رسد رستها و اندام
جدا شود و صورتش پیدا شود و موی بر وید پس اگر زهره در طالع ابتدا
یا در این ماه قوی باشد مولود نیکو روی و با زینت و با جمال بود و خردمند و
پاکیزه و با هیبت باشد و اگر صاعد بود در فلک اوج و در حد خویش بود

خاصه در حمل و ثور و جوزا و مسقط نطفه از اول ساعت روز بود تا ششم ساعت روز
مولود نیکو روی و نیکو صورت بود و تمام خلقت و نشاط کننده و عاشق
و بسیار شهوت باشد و اگر در خطوط زحل باشد مولود سیاه چرده و مسکین موی
و لاغر و معقول و زرد رنگ و حقود و ظلم کننده و در نهایت [illegible] و نواهی
از وی کمتر کند و اگر در خطوط مشتری باشد مولود دین دار و پاکیزه و لباس
انگشتری و آینه در دست دارد و صورت آرای و هنرکار و غزل و لطیفه گوی
و اگر در خطوط مریخ باشد مولود اشقر و اشهل و شجاع و فتنه و تند و غضوب
اما سعید بود و اگر در خطوط آفتاب بود متصرف و کیمیاگر و ضرابی و صراف
و زرگر و پادشاه منش و دلیر و سخنان پخته گوی باشد و اگر در خطوط زهره باشد
مقید بدین شریعت و ستوده باشد اما هرگز با اوامر و نواهی مقید نشود و مانع
آزار کنندگان باشد و خود نکند و بسیار شهوت و حریص باز و صحبت و
عالم بعلوم موسیقی و اشعار و معما و مانند آن و اگر در خطوط عطارد باشد
خصوصا طالع مسقط سیه کره روی و دراز خد و مدور چشم و بیمار روش و
اندک گوشت و کذاب و سوگند خورنده و خندان و بازی کن و اگر در
خطوط قمر باشد مولود نیکو روی و فربه و بزرگ تن و مرطوب و بلغمی مزاج
باشد

باشد اما جاهل و بلید و گزاف کار و اندک اندیشه و اندک علم باشد و اگر
زهره ابطیا یا راجع الموقن ضعیف حال باشد مولود بد صورت باشد اما صورت
ساز [illegible] بود [illegible] پس اگر در خطوط زحل بود خصوصا در دو رخسار
[illegible] مولود [illegible] و درست گوی با وجود آن جامه ساز و خو
آرای باشد و اگر در خطوط مشتری بود مولود سالوس و زاهد بی زهد و پوشنده
جامهای سفید و زناق و تسبیح در دست و برنگ سفید بزردی مایل باشد
و بعوارضات مهره مریخ سازد و اگر در خطوط مریخ باشد مولود معلم و قمار باز
و کثیف و پلید و نجس و کثیف خوار و مسخره و بذله گوی و اگر در خطوط آفتاب
باشد آهنگر و ریخته گر و کثیف الماکین و خوب صورت باشد و اگر در خطوط
خودش باشد مخنث و حیض و عنین و زن منش و اگر زن باشد از زنان عالم
لاده تر و هرزه گوی و هرزه نشین و بر سر راه افتاده و حریص جماع باشد
و اگر در خطوط عطارد باشد مولود محیل و مردم بازی ده و دروغ گوی و سوگند
خواره و بی اصل و اند و [illegible] بصورت تریاقی و پست طینت و اگر در خطوط
قمر باشد مولود غل و مکروه انظار و بد صورت اما خوش طبع و نیکو رای بود
و اگر زهره با ذنب بود مولود شوم بر خلایق باشد و هر که صحبت دارد ضایعش

کند و چون ماه ششم در آید نوبت تربیت بعطارد رسد زبانش گشاده شود
و خلقتش تمام شود پس اگر عطارد در طالع ابتدا یا در این ماه قوی حال باشد
مولود فصیح و تیز زبان و نیکو سخن و حاضر جواب خصوصا که در بروج و حدود
خویش باشد و اگر مشتری بوی ناظر بود بلیغ و فصیح و صاحب نظم و نثر و تصنیفات
باشد و اگر زحل بوی ناظر باشد بعلم و ساحر و جادو گر و مردم برجهان باشد
و اگر مریخ بوی ناظر باشد فصیح و هرزه گوی و خبیث و تهمت نه و لغب ساز و
هجو گوی باشد و اگر شمس بوی ناظر باشد عالم بحکمت فلسفی و تسخیر کننده و صاحب
علوم غریبه و خلایق باشد و اگر زهره بوی ناظر باشد بذله گو و مقلد و مسخره و شاعر
و خواننده و حاضر جواب باشد و اگر قمر بوی ناظر باشد قصه خوان و معرکه آرا
و ندیم عوام باشد و اگر عطارد در خطوط زحل باشد مولود گران زبان بود اما
صاحب فکر و نیکو اندیشه باشد و درست رای و تعلیم از احوال عبادت
بهتر از آن تواند دادن که بنطق و در این حین از انظار کواکب بعطارد
غافل نشوند که نظر موافق طبیعت مذکورات را زیاده کند و مخالف
مذکورات را کم کند و اگر در خطوط مشتری باشد مولود حکیم و متکلم و زیرک
باشد و عالم بعلوم شرعیه و قواعد ملیه و از اتصالات بعطارد در این حد

نیز

نیز غافل نشوند و اگر در خطوط مریخ باشد مولود متکلم و شتاب زده و فصیح اما
خطا و لغت بسیار در سخن افتد و سخن نا اندیشیده بسیار گوید و اتصالات
کواکب بعطارد معتبر اند و اگر در خطوط آفتاب بود مولود ستاره شناس
و آفتاب پرست و کیمیا گر و منجم باشد و بلند همت و ملک و جود
نویسنده و اتصالات را اثری عظیم هست و اگر در خطوط زهره بود مولود نیکو
سخن و پاکیزه و متمکن و نیکو محاورت و شاعر و بذله گو و لطیف طبع و
خوب صورت باشد و زیادتی و کمی حالات از اتصالات کواکب بعطارد
در این وقت توان گفت و اگر در خطوط قمر باشد نویسنده و شرف بازار
و بازاری معتبر و صاحب اعتبار باشد و از اتصالات غافل نباید شد
و اگر در عطارد رابط یا راجع الغرض در حال باشد مولود تباه زبان و گران سخن
بود خصوصا که در بروج بیصورت باشد پس اگر زحل ناظر باشد لکنت باشد
اما زیرک باشد و اگر مشتری ناظر باشد عالم و فصیح و موزون باشد و اگر مریخ
ناظر باشد هرزه گوی و سست خوار و مسخره باشد و اگر شمس ناظر باشد با وجود
لکنت و ناموزونی و عدم فصاحت متمکن و حریف حرف باشد و اگر زهره
ناظر باشد مولودش گرد مسخره و خرسندان و میمون باز و سخن ساز باشد

آن فرزند نماند شاید که در وضع حمل یا مادر بمیرد یا مادر رنجه شود و چون ماه
نهم در آید نوبت تربیت بمشتری رسد بحرکت در آرد و دیگر باره حیات در او
پدید آید و بالیده و توانا گردد و چون تولد واقع شود بزندگی و حالت مشتری
چنانچه مذکور شد مضاعف شود و چون ماه دهم در آید نوبت تربیت بمریخ
رسد و ماه یازدهم آفتاب و دوازدهم بزهره و سیزدهم بعطارد و چهاردهم
بقمر و معلوم باشد که مولود در تربیت زحل و آفتاب و زهره نماند و در دیگر تربیت
بماند **فایده** لازم است که شمس السقوط بدست آری و مراکز کواکب ثبوت
محقق سازی و در هر ماه مراکز ثبوت و کواکب مشخص کنی و احکام بدان
مترتب سازی و از خانه و حد کوکب غافل نشوی و از سهامات و صواحب
آن ذاهل نگردی **نکته** از ضعف و قوی صاحب خانه و صاحب حد غافل
نشوند و امراج دهند **فایده لازمه در احکام وقت ولادت** چون ولادت
روز شنبه باشد ساعت اول یا دوم یا دهم مولود سلامت نیابد و اگر آید
بقهر او رنجه شوند و اگر روز یکشنبه متولد شود در ساعت اول یا دوم یا سیوم
یا هشتم مولود بلند نام و بزرگ قدر گردد و اگر روز دوشنبه متولد شود
در ساعت اول و دوم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم مولود والی شود

اما منقلب

اما منقلب احوال بود و ضعیف و خطر بود و اگر روز سه شنبه متولد شود در ساعت
اول و پنجم و ششم یا هشتم او در آبها رنجه شود بقصاص یا بظلم و اگر در روز چهارشنبه
متولد شود در ساعت اول و چهارم و پنجم و ششم مولود منجم بود در افعال خویش
سکر بسیار چیزها و صاحب علم و حکمت بود و اگر روز پنجشنبه متولد شود در ساعت
اول یا چهارم یا هشتم یا یازدهم مولود رئیس بود معتبر و نعمت و تجمل بسیار کند
و جماع بسیار کند و چون روز آدینه متولد شود در ساعت اول یا دوم یا
سیوم یا پنجم یا هشتم یا نهم مولود مسافر دریا باشد **قول در دسوس** در سقط نطفه
در ساعت اول یا هشتم از روز کودک خوب روی و نیکو صورت و تمام
آفرینش و زیبا و مدیر و تازه روی بیت که نشان خون بر اعضا او بدید آید با
شادمان و خندان و تیز شهوت حریص بر جماع بود و بر این حال اگر رب الساعه
صاعد در وجه مریخ بود از ساعت چهارم تا هشتم مولود سفر بسیار کند دگر
چشم باشد چشم و زیبا و سیه و تیز و حیت و تنگ خرد و در حال خشم با خود
نیاید و دوست فرو نتواند داشتن و همچنین اگر رب الساعه در وجه زحل باشد
خصوصا که زحل صاعد باشد از ساعت هفتم تا نهم مولود گندم گون سنگ دل تنگ
جعد موی خشک سینه اندک گوشت و بسیاری بیماری و زرد گونه و حیلت گر

ذو سینه و اندک ترس بود و همچنین اگر رب الساعه در وجه قمر بود از دهم تا
دوازدهم مولود نیکو روی و فراخ چشم و بزرگ کالبد فربه تنومند نیکو
موی بسیار گوشت کند کران عاجز در دست زنان اندک خرد و دانش این احکام
ساعات معوجه درست و اگر در شب متولد شود با سقوط نطفه بود پس اگر
در ساعت اول باشم در وجه مشتری بود رب ساعه یا در خانه مشتری باشد بالا
و شومند و نیکو منظر تمام آفرینش شگفت صورت دانا و پرهیزکار و بردبار و
پرخور و سبک باشد و از چهارم تا ششم و رب الساعه در وجه عطارد مولود گرد
روی و گندم گون بیمار تن اندک گوشت کد افسرده تن دروغ زن سوگند
خوار بسیار خنده خصومت دوست و لجاج و اگر در هبوط بود در حد و وجه زحل
در درجات تاریک زشت روی و ناخوش و بد رای اول اندک خنده اندوهناک
و اگر در حد یا وجه نحس بود یا با ذنب یا محترق یا راجع مولود شوم بود در آفرینش
ناراید یا ناقص فایده احوال مولود در رحم ابتدا از زحل کنند تا قمر و بعد
از ولادت از قمر ابتدا کنند تا زحل معلوم باشد که مولود بعد از ولادت
تا چهار سال تربیت قمر را باشد به برکت ارباب مثلثات طالع و مستولی
و اگر مولود نهاری باشد شمس را نیز شریک سازند چنانچه رب مثلثه

اول

اول یکسال و چهار ماه و رب مثلثه دوم ابتدا ماه پنجم همین سال و ماه و رب
مثلثه سیم ابتدا از ماه نهم از سال سوم تا تمام چهار سال احکامش بر قمر و رب مثلثه
نظر کنیم اگر خوشحال و از نحوس فارغ بال باشند دلیل تندرستی و تربیت نیکو یافتن
مولود باشد و اگر بدحال باشد یا منحوس دلیل اندوه و ضعف بدن و آزردگی
مولود باشد که از نظر کوکب و آن گفت پس اگر رب مثلثه در اول تربیت
راجع باشد دلیل باشد که مادر یا دایه ترک او کنند در مدت تربیت آن مربی
راجع و وقت ترک تربیع یا مقابله مربی باشد بطالع یا صاحب طالع و اگر رب
در عاشر منحوس شود و نحس یا هابط در افلاک خود باشد بعد رجم مربی روز
و آن مولود باشد که از بلندی بزیر افتد خصوصا که کوکب زحل باشد
پس اگر برج آبی باشد در آب افتد و اگر بادی باشد از دو زینه و درجه
افتد و اگر آتشی باشد از بلندی بآتش افتد و اگر خاکی باشد از بلندی افتد
و در زیر انبوه رود و اگر رب در رابع منحوس شود یا هابط در افلاک خود
باشد اگر برج آبی باشد بچاه آب در افتد و اگر آتشی باشد بتنور آتش در
افتد و اگر بادی بود بچاه بی آب در افتد و اگر خاکی باشد در جای خود بوده
انبوه بر سرش آید پس اگر مربی که بصفات مذکوره باشد صاحب هشتم

باشد هلاک شود و اگر صاحب ششم باشد بیمار و آزرده و معیوب شود و اگر
بمریخ منحوس شده باشد سبز و سیم و اشیا متشابه با آن آزرده شود و اگر بنظر
سعدی مسعود شود هرچند که رب صاحب شش باشد بود بخیر و سلامت گذرد
و بی آزاری از هم گذرد **ایضا احکام** منی که در رحم قرار گیرد تا صورت
آدمیت پذیرد نبندد آنکه چون سال چهارم درآید طالع تحویل بطالع اصل رسد و مولود
تمام خلقت شده باشد و پس از آن مانند میوه نارس و غوره برش باشد
و اکثر اهل احکام بر این اند که مولود تا چهار سال تمام نکند زیاده این احکام
گفتن جایز نیست چهار سال و هفت روز و بیست و دو ساعت باشد که
تحویل بطالع اصل عود کند چه غوره را مویز کردن بجز ندامت حاصل ندارد و
غوره تمام خلقت نبود و تا خلقت تمام بهم نرساند احکام نتوان کرد بعده
تا چهارده سال تربیت عطارد تربیت یابد و ایام خواندن و تعلیم و تعلم
و دانش و ادب مولود بود بعده تا بیست و دو سال تربیت بزهره منسوب
چه ایام عیش و عشرت و شوخی و شاهد بازی و عشق و عاشقی و محبت مولود
بعده تا چهل و کمال ایام تربیت شمس باشد و افعال و اعمال منسوبه باو بفعل
آید بعده تا پنجاه و شش سال بمریخ متعلق است بعده تا شصت و هشت سال

زحل

تربیت بمشتری منوط است بعده تا عمر طبیعی بزحل منسوب و در این ایام برکا
وارث نه و صاحب او نزار با خلاف اقوال در محل بجدول آورده می شود **پیش از**
احکام کردن واجب بود دانستن آنکه مولود حلال زاده است یا حرام زاده و
این بانواع بود آن دانست **دلیل** سهم الاب نگرند اگر بسهم السعاده یا بطالع اصل یا
و در طالع بود و خداوند طالع و صاحب السهم السعاده او را قبول کند مولود درست
نسب بود و حلال زاده بود و الا حرام زاده بود **ایضا** اجتماع نیرین در برج
واحد در حوالی ذنب قریب بکسوف دلیل ناپاکی نطفه باشد خصوصا که در اوج
برج باشند و اگر از سهم حلال زادگی مفهوم شود بمشتری نظر کنیم اگر ناظر بصاحب
طالع نباشد و یا صاحب طالع باشد یا رب النوبه ناظر شود مولود از پدر معهود
باشد در عقد گفتن خطایی شده باشد و حرام باهم باشند **ایضا** اگر صاحب
چهارم از برج چهارم و صاحب بیت الشمس و صاحب بیت سهم الاب ساقط
باشند پدر مولود نداشته باشند که گفت **ایضا** اگر آفتاب بر تثلیث طالع بود
یا صاحب طالع بر تثلیث آفتاب بود اگر کوکب نقل النور کند میانه آفتاب و
خداوند طالع مولود حلال زاده بود و اگر برخلاف این بود ولد الزنا بود
ایضا اگر قمر بخداوند خانه پنجم بوند یا هر دو تا بصاحب طالع بوند مولود

حلال زاده بود ایضا اگر سهم الاب از صاحب سهم الشرف ساقط بود و در دوازدهم
و بیستم بود مولود حرام زاده بود والا حلال زاده بود ایضا و اگر رب النوبه
صاحب چهارم ساقط و صاحب سهم الولد از چهارم و یا از صاحب چهارم ساقط
بود مولود حرام زاده بود نکته لازمه در ایام تربیت مولود در رحم اگر مربی
در شرف خود باشد یا در اوج خود بود یا شمالی صاعد باشد در مدت تربیت
آن بعالم کون و فساد مولود را بحالات آن کوکب باید رسید در منسوبات
آن کوکب مولود را تسلطی و تفوقی و وقعی بهم رسد و اگر ضد آن باشد
بنتایج آتش باید رسید ایضا اگر مربی خوشحال و ناظر بکوکبی ذی شرف یا کوکبی اوجی
یا شمالی و صاعد و زاید در مراتب خمسه بود و یا مربی در اوج و شرف کوکبی
باشد که بمربی ناظر باشد و مربی را حالات مستحسنه حاصل باشد چون نوبت
تربیت آن مربی شود شایع و حالات کوکب ذی شرف و ذی قدر حاصل شود
خصوصا که مربی صاحب طالع واقع شده باشد مثال در زایچه طالع بزرگی حکومت
و سلطنت مستفاد می شد و او را این حالت حاصل بود و اصل این زایچه از
اکابر معتمد مانده بود و مع هذا در اعمال سیرت و انتهاآت آنچه بفعل می آمد
مفهوم می شد طالع مسقط طلب کردیم و مراکز کواکب مشخص کردیم و چون نوبت

تربیت

تربیت کواکب با اتصالات و حالات آن ملاحظه کردیم بصفات مذکوره
آراسته بود گفتیم بعمل رفت نوبت تربیت معلوم شد که او را حالات موجوده لازم
و این معتمد باشد ایضا چون طالع شخص موافق قران علویین باشد یا یکی از اوتاد
موافق بود و بعضا با آن قران موصوفش باید بود چنانچه بشرح مبین شود نکته
لازمه در طالع معلوم باشد که بعضی طالع مسقط را اعتبار کنند و احکام کلی بر آن
کنند و طالع ولادت را فرع او دانند و انتهای سنوی را فرع آن و انتهای
شهوری فرع سنوی و طالع تحویل فرع شهوری و انتهای ایامی فرع تحویلی
و بعضی طالع مسقط را اعتبار کنند تا در رحم بود و اصل را طالع اجتماع یا استقبال
مقدم بر ولادت دانند و تتمه بر ترتیب فرع یکدیگر و بعضی طالع ولادت را
اصل دانند و طالعین را در نظر داشته احکام و متفرعات ایشان را ترکیب
احکام دهند و بترتیب مذکور فرع دهند الا طالع تحویل که او را فرع انتهای سنوی
دانند و اول اولیت چه حضرت ختمی پناه نطق و در بار خود گفته که السعید سعید
فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه و آنچه مشاهده شده آنست که طالع ولادت
را نسبت بطالع سال قران علویین دهند پس بطالع قران علویین پس بطالع
سقوط نطفه پس بطالع اجتماع یا استقبال مقدم دهند و احکام کنند فصل

سیم در اخلاق و خلقت و صورت مزاج و ازدواج و مربیات و دلایل و شرایع
اثبات آن معلوم باشد که شروع در این امور بعد از دانستن فی الجمله بقا است و این نیز
ضمن چهار قسم بیان شود اما آنچه در او مخاطره بود از فرزند زنده و مادر و در ضمن
هفت دلیل آورده می شود اما اگر خاصه زایچه یا ساعات ولادت بهم رسد
از حالت هردو باخبر باشند دلیل اول اگر نحوس در دوازده طالع بود در آن ولادت
بدشواری بود دلیل دوم اگر قمر منصرف باشد از زحل آن ولادت با رنج و خطر بود
دلیل سیم اگر آفتاب و قمر با خداوند طالع در برج اناث معوج الطلوع باشند در مواليد
پسران یا در برج مذکر در مواليد دختران در آن ولادت قران و خطر بود
و اگر زحل هم در وبدی بود این هم باعث هلاک مادر بود دلیل چهارم اگر کوکبی
راجع یا مقیم در طالع بود دلیل خطر در ولادت بود دلیل پنجم پیش از استقبال یا
بعد از استقبال کمتر از دوازده درجه باشد و هیچ کوکب دیگر نه بیند و اگر مسعد
منحوس شود مادر مولود را خطر بود در ولادت دلیل ششم اگر آفتاب و قمر و
زهره در اسد یا در جدی یا در دلو یا در عقرب بود مادر مولود را از این ولادت
رنج بسیار رسد دلیل هفتم اگر قمر معوج الطلوع بود به تربیع یا مقابله مادر از زه
رنج بسیار برد و گمان بود که مادر هلاک شود دلیل هشتم تولد در ساعت بست در

ثلث اول فرزند زنده را خطر بود در ثلث سیوم نقص به فرج مادر یا عضو فرزند
بهم رسد اما اقسام اربعه اینست قسم اول در کودکی که در دنیا بقا نیابد در ضمن چهارده
دلیل دلیل اول طالع و صاحبش و سهم السعاده و مستولی بر سهم و آفتاب و ماه و
جزو اجتماع یا استقبال بر ولادت و مستولی بر جزو و ارباب مثلثات اینها
ساقط و زایل بود و نحوس بر طالع مستولی بود کودک بقا نیابد ممکن که مرده زاید
دلیل دوم اگر قمر در وتد مغرب بود و هیچ سعدی بوی نظر ندارد و در اوتاد
نحس بود مثلا قمر با مریخ در رابع و زحل از سابع بوی نظر مولود را حیات
هیچ نصیب نبود دلیل چهارم اگر جزو اجتماع یا استقبال مقدم بشعاع یعنی منحوس بود
و خداوند حد نیرین منحوس و طالع و ارباب مثلثات نیرالنوبه و خداوند سهم السعاده
منحوس بود مولود مرده بزاید دلیل پنجم اگر ارباب مثلثات نیرالنوبه و موضع
سهم السعاده و سهم الغیب تحت الشعاع باشند و نحوس بمقابله یا مقارنه یا
تربیع نیرین باشند مولود طبع حیات نیابد دلیل ششم اگر جمیع کواکب در ششم
یا دوازده باشند و صاحب طالع ساقط از ایشان مولود نزید دلیل هفتم اگر قمر
با مریخ در وسط السما بود مولود مرده از شکم مادر بیرون آید دلیل هشتم مریخ و قمر در طالع
بمقابله زحل ساقط از سعود مولود مرده زاید دلیل نهم مریخ و قمر در سابع بمقابله

زحل ساقط از سعود مولود شبانروزی بیش نزید دلیل دهم اگر قمر و نحس کننده او
و سهم السعاده هر سه در بروج حیوانی باشند چون ط دا و ط وی اگر هیلاج
قوی نبود در روز بمیرد و اگر هیلاج و کدخداه قوی باشند [illegible]
امثال آن برد ده شود اگر قمر وحشی البرج بود بصاحب شیر وحشی [illegible]
دلیل یازدهم روز هشتم موضع قمر بکیرند و بمثلثه دوم طالع و قمر اول ولادت باشد
سیم طالع اگر ناظر با اگر باشد منحوس باشد و خداوند حد و دریم قمر اگر سعید بود
موضع او قوی نبود و اگر نحس بود و موضع او قوی بود مولود هلاک شود و
تربیت نیکو نیابد دلیل دوازدهم اگر قمر ناقص النور و محصور بین النحسین و ساقط
از سعود تربیت نیابد دلیل سیزدهم اگر نحسین و نیرین بر چهار در او تاد باشند
مولود مرده بر زمین آید و اگر سعدی بنیرین متصل بود بقا یابد تا تسییر سنوی
بدان نحس رسد بلوازم آن نحس بمیرد دلیل چهاردهم اگر کواکب بیابانی در طالع
یا رابع باشند و دیگر جش منحوس باشند بقا نیابد حضوصا که از قواطع باشد قسم دوم
آنکه بقا یابد اما تربیت نیابد در ضمن یازده دلیل دلیل اول چون نیرین
حضوصا رب النوبه ساقط باشد از طالع مولود کم زندگانی بود دلیل دوم
اگر قمر در تدویر بالای مریخ کذرد از تدویر و بالای آفتاب کذرد از اوج

مولود

مولود اندک زندگانی بود دلیل سیم اگر قمر در سه درجه عقرب بود و طالع سه
درجه بود مولود تربیت نیابد غلام زحل گوید که طالع از بیست و هشت درجه
حمل تا شش درجه بود و قمر در سه درجه عقرب مولود تربیت نیابد دلیل چهارم اگر
طالع محصور بین النحسین بود و ساقط از سعود مولود اندک زندگانی و ابوریحان
گوید چون بعد طالع از نحس متوسط سعدی برابر بود مولود قوی بود و اگر حساب
بعد طالع سعد بود و سعود بعد درجات بعد از تسییر سنوی بقا یابد دلیل پنجم
اگر مریخ و زحل هر دو در طالع و سعود از وی ساقط و از برج و درجه اجتماع یا
استقبال و کوکب نحس استقبال ناظر مولود اندک زندگانی بود دلیل ششم اگر قمر در حمل
بود و مقابله مریخ و سعدی از هر دو ساقط مولود ضعیف الترتیب و اندک عمر بود.
دلیل هفتم اگر خداوند طالع و خداوند نیرین خداوند و سهم السعاده در تحت الشعاع
باشند مولود کم حیات بود دلیل هشتم اگر راس و زحل و مریخ در برج رابع مولود
کم زندگانی بود و در مدت حیات کم جاه بود دلیل نهم مقابله نحسین که احدهم در
طالع باشد و قمر در عاشر یا سابع یا رابع بود مولود تربیت نیابد دلیل دهم قمر
در حد نحسین و نحسی در وتدی ساقط از سعود مولود کم زندگانی بود دلیل یازدهم
بودن زحل و مریخ با ذنب در طالع و منحوس شدن نیرین از نحسین دلیل کم

زندگانی بود دلیل دوازدهم زحل در طالع و مریخ ناظر با زهره در سابع مولود کم
زندگانی بود و جمع هرسه زود ترکشد دلیل سیزدهم بدهر طالع بشعاع کلّی منحوس
بود و سعود ساقط از وی مولود کم زندگانی بود دلیل چهاردهم اگر قمر منحوس بود
و ساقط و دیگر کواکب ساقط از طالع و قمر تا دوازده سالی بگذرد حکم بر این مولود
نتوان کردن دلیل پانزدهم اگر کواکب یابانی از زوایا بیرون قواطع در طالع و در رابع
با ذنب ذی فراج بود کم زندگانی بود مگر آنکه ذی فراج مسعود بود دلیل شانزدهم در
احوال مولودی که بزید و تربیت یابد اما دراز عمر نبود در ضمن نه دلیل دلیل اول
اگر مشتری در طالع بود با تثلیث و تسدیس وی مولود تربیت نیکو یابد و اگر
مشتری در وتد یا مایل الوتد بود و همین حکم دارد خصوصا که زهره ناظر بود و از
رجوع و احتراق مصون باشد دلیل دوم اگر زحل در وتدی بود غیر طالع یا در
مثلثهٔ طالع بود مولود عمر یابد اما بی مزه مگر آنکه سعدی مقارن یا ناظر باشد
دلیل سوم عطارد در طالع و مشتری در رابع مولود عمر دراز یابد دلیل چهارم
اگر قمر سلیم بود از اتصال کوتر و غرب نبود و اصحاب مثلثات طالع در
اماکن خویش قوی حال باشند و راجع و محترق نباشند خصوصا که در شرف و
خانهٔ خویش باشند و فاضلتر آنکه قمر متصل بود بسعود و زاید النور و مشتری

ناظر

روز

برج منحوس نبود چه مریخ تربیت تباه کند خاصه در موالید نهاری خصوصا
که مریخ فوق الارض بود مولود دراز عمر و توانگر و عیاش و خوش تربیت بود
دلیل پنجم بودن زحل و مریخ در طالع خوشحال و از شعاع آفتاب دور شده
مولود عمر متوسط یابد دلیل ششم اگر کواکب نهاری در روز و کواکب لیلی
در شب در حیز خود باشند تربیت خوب یابد دلیل هفتم اگر زهره از سهم برج
در گذشته باشد و آن برج طالع بود یا عاشر مولود تربیت مقبلانه یابد
دلیل هشتم ارباب مثلث در این نوبت ۱۰ و ۱۱ و ۵ دلیل تربیت متوسط است
دلیل نهم کواکب یابانی که در طالع و رابع که بطبع سعدین باشند او سعدین
خوشحال باشند دلیل تربیت و عمر بود دلیل چهارم در آنکه بزید و تربیت یابد
و عمر دراز حق تعالی او را ارزانی دارد اگرچه دلایل او بسیار است اما
شانزده دلیل آورده میشود دلیل اول قوی بودن کدخداه و تدبیر دادن
کواکب بوی و مصون بودن کدخداه از رجعت و احتراق و هبوط مولود
دراز عمر بود دلیل دوم بودن نیرین در این نوبت ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ مولود
دراز عمر بود دلیل سیم قمر در وسط السما ناظر مسعود و ساقط از نحوس مولود دراز
عمر بود دلیل چهارم بودن سعود در رابع مولود به پیری رسد دلیل پنجم اگر مشتری

در حد و حظ خود باشد مولود بهرهٔ خود در یابد دلیل ششم آفتاب در حد زحل
دلیل درازی عمر بود دلیل هفتم آفتاب در طالع بری از نظر نحوس بهتر و دراز
عمر و بهتر اقوام خود بود دلیل هشتم آفتاب در وسط السما و نحوس بمقارنه و
مقابله و تربیع ناظر نباشد مولود دراز عمر بود دلیل نهم زهره در طالع و نظر نحوس
و مسعود بمشتری مولود دراز عمر و نیکو معیشت بود دلیل دهم قمر در طالع ساقط
از نحوس مولود دراز عمر بود دلیل یازدهم اگر عطارد و زهره بقمر ناظر باشد
مولود دراز عمر و معتدل المزاج بود دلیل دوازدهم عطارد و قمر در سابع
یا رابع مولود دراز عمر شود دلیل سیزدهم بودن سهم السعاده و صاحبش در طالع
دور از تحت الشعاع بری از نحوس مولود دراز عمر و نیکو زندگانی بود
دلیل چهاردهم قمر در روز سیم از ولادت و روز هفتم و روز چهلم از ولادت
اگر بصفات حسنه و حالات مرضیه متصف بود مولود دراز عمر بود دلیل پانزدهم
اگر قمر در روز سیم ساقط بود از وتد یا سعدی بوی ناظر نبود یا دلیل تربیت
خاصه زحل در خانه و شرف و حد خویش نباشد مولود دراز عمر بود اما برنج
و زحمت گذراند دلیل شانزدهم با وجود آنکه هیلاج نباشد و کدخداه خوب باشد
و مولود دراز عمر بود آنست که چون یکی از ثوابت زاویه در طالع یا رابع
باشد

باشد ثمره مولود دراز عمر بود بعده معلوم باشد که روح بر سه قسم است
اول روح طبیعی دوم روح حیوانی سیم روح نفسانی اما روح طبیعی بر دو قسم است
اول مخدومه که از جهت بقای شخص مخلوقست و بقای نوع آنچه از جهت بقای شخص
مخلوقست بر دو قسمست غاذیه و نامیه اما غاذیه قوتیست که اغذیه را بتحلیل
میدهد و مربی او ح برگشت ك اما نامیه قوتیست که بدن را می افزاید بجهات ثلاثه و
مربی او ح برگشت ز و برگشت س باشد و آنچه از جهت بقای نوع مخلوقست بر دو
قسمست مولده و مصوره اما مولده قوتیست که باعث تولید اخلاط اربعه و منی
می شود و مربی او ح برگشت ز برگشت ی و محل این قوتی در جگر است دوم خادمه
و این بر چهار قسم منقسم می شود جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و این چهار خدمت
چهار قوه سابق میکنند اما جاذبه قوتیست که جذب میکند آنچه صلاحیت غذائیت
دارد و مربی او ح برگشت ز برگشت ل برگشت س اما ماسکه قوتیست که نگاه
میدارد غذا را تا هاضمه تصرف کند و مربی او ح برگشت ز برگشت ل برگشت
ی اما هاضمه قوتیست که بتحلیل میبرد آنچه ماسکه نگاه داشته است و مربی او ح برگشت
ز برگشت ل برگشت خ اما دافعه قوتیست که فضلات اغذیه در هر مرتبه دفع
میکنند و مربی او ح برگشت ز برگشت ح برگشت ل و مبداء محل او در

جگر است بعد از آن در جمیع اعضا دوم روح حیوانی و مستقر او در دل است
کار او فعل و انفعال است اما فعل را مربی س برکت خ است اما انفعال را
مربی س برکت ح برکت ز باشد سیم روح نفسانی و او مستقر است بدماغ که
دو محرکه اما مدرکه بر دو قسم است ظاهری و باطنی ظاهری را حواس ظاهری گویند
و آن پنج است اول باصره در مردمک چشم می باشد و مربی او س برکت ز باشد
دوم سامعه در پرده گوش جا باشد و مربی او ل برکت ح باشد سیم
شامه است که در سوراخ بینی می باشد و مربی او ه برکت خ باشد پنجم لامسه است
که در جمیع اعضا ساریست و مربی او ز برکت ل باشد و باطنی را حواس باطنی
گویند و آن پنج است اول حس مشترک باشد و محل او اول بطن مقدم دماغ بود
وے قوتیست که جمیع آنچه قوی ظاهره دریابند باو رسانند و مربی او عطارد باشد
دوم خیال و محل او آخر بطن مقدم دماغ بود وے قوتیست که آنچه حس مشترک
قبول کرده او محافظت میکند و مربی او مشتری باشد سیم متفکره و محل او اول
از اوسط دماغ بود وے قوتیست متصرف در امور محسوسه و معانی جزئیه و مربی
او مریخ باشد چهارم واهمه و محل او بطن وسط از دماغ بود وے قوتیست
که درک معانی جزئیه از دوستی و دشمنی و موافقت و مخالفت میکند و مربی

چهارم ذائقه است که در عصب مفروش بر زبان باشد و مربی او [illegible] برکت ز باشد صح

او

او زهره باشد پنجم حافظه باشد محل وی بطن آخر از دماغ بود وے قوتیست که
آنچه مدرک واهمه شده باشد او محافظت کند و مربی او زحل باشد و لازمه این
قوتهٔ عشره عقل باشد وے دو قسم باشد اول را عقل معاش گویند وے قوتیست که
امور این جهانی بدو منوط است و مربی او قمر است دوم عقل نظری و محل
این دو عقل حس مشترک باشد وے قوتیست که تفکر و استدلال در امور و تفریق
حق از باطل از اوست و مربی او شمس باشد اما محرکه بر دو قسم است باعثه و
فاعله اما باعثه بر دو قسم است شوقیه و دفعیه شوقیه قوتیست که چون طلب
چیزی کند طبیعت اعضا را بحرکت در آرد و مربی او ه برکت ح برکت ز
باشد اما دفعیه قوتیست که چون طبیعت از چیزی متنفر شود از و گریزان شود
و مربی او ه برکت خ برکت ز باشد اما فاعله قوتیست که چون باعثه محرک
شود اعصاب و عضلات متشنج شوند و مرخی گردند و ممتد و مقصور شوند
و طی مسافت و محال نمایند و مربی او ه و ز باشند برکت ح برکت ح و از
قوی مذکوره جمیع اخلاق صورت بندد اما دلایل بر وجه کلی چون هر کیف
از مرئیات در مواضع خوب و قوت ذاتی آراسته باشند و با نظار مقبوله از
سعد که دوست مربی باشد آراسته باشد دلیلست که آن قوت قوی و آن

حس در کمال خوبی باشد پس اگر مربی از راه رجعت روی باستقامت داشته باشد یا از
دو نطاق زیر او بر بالا داشته باشد دلیل ترقی آن حس باشد و بر عکس حکم
بر عکس شود و اگر در مواضع خوب باشد اما بقوه عرضی او آراسته باشد آن حس بهتر
قوی گردد و اگر بانظار غیر مقبوله از سعد دوست باشد دلیل است که آن حس خلل
پذیرد از بی اعتدالی مولود که از طبیعت آن کوکب و آن نظر توان گفت و اگر
بانظار غیر مقبوله سعد دشمن قرین باشد دشمن بدوستی و دوستی آن قوت را
ضایع کند و اگر کوکب ناظر صاحب بیت دوم باشد باغذیه ناپسندیده لرزان
حس را ضایع کند و قیاس باقی صورت برین کن و اگر بانظار کوکب نحس خواه
دوست و خواه دشمن آراسته باشد دلیل تباهی آن قوت باشد بدوستی یا
دشمنی و اگر مربی در مواضع ردیه باشد آن قوه ضعیف باشد و اگر کوکبی
که مربی باشد قوی باشد و ناظر کوکبی که ضعیف کنند آن قوت باشد بود
گوییم چون نوبت تربیت آن کوکب رسد آن قوت روی بکمی آرد پس اگر
در وقت طول سال مربی کوکب ضعیف باشد و ناظر نحس بنظر نحس بالکلیه
آن قوت از کار افتد و اگر نظر نباشد یا نظر سعد باشد قوت ضعیف گردد
و موضع مربی در سال ضعف اگر قوی باشد بتدابیر قوی او آن داشت و موضع

تضعیف

تضعیف گردد و موضع مربی اگر بروج آتشی باشد باشیاء حاره ضایع شود اگر در
حد مریخ باشد در دو باشد باغذیه حاره حاده و اگر در شش باشد با آهن و آلاتی
که آهن و آتش را دخلی باشد ضایع شود و قیاس باقی را بدین باید کرد چون از
طبیعت کوکب و برج و صورت باخبر باشد حکم تواند کرد چنانچه در باب عیوب
مبین می شود **بقول صاحب ثمره در قوی** نقل از بطلمیوس کند و گوید که بنای آفرینش
آدمی بر هفت قوه است و هر قوتی منسوب بکوکبی اول قوه طبیعی و او منسوب
بقمر است دوم قوه حیوانی و او منسوب بشمس است سیم قوه شهوانی و او بزهره
منسوب است چهارم قوه مذکرات و او بعطارد منسوب است پنجم قوه غضبی
و او بمریخ منسوب است ششم قوه نفسانی و او منسوب بمشتری است هفتم قوه ماسکه
و او بزحل منسوب است و این هفت کوکب در آسمان برمثال هفت چشمه اند بر
زمین و چنانچه ثمره هفتم هفت چشمه زمین که گفته اند در جوف زمین میرود
و از آنجا باصل و عروق اشجار رسند و هر شجری بقدر استعداد نصیب خود
میگیرند و از آن رسیدن و قبول کردن نشو و نما حاصل می آید همچنان اثر
نفس کل بهفت کوکب می پیوندد بواسطه فلک ثوابت و از گردش انوار
کواکب بارکان اربعه میرسند و از آن اثر موالید موجود میگردد و مولود را

ازین همه قوتها و استعداد قبولیت آن قوتها در زمان مدار کواکب بیکردد و بعد
هیات فلکی و اشکال کواکب و حالات هر یک در آن زمان و ثمرات آن بر مرور
ایام بر همه این اجرام از قوه بفعل آید هر یک در وقت خویش مقدار قوة خود
در مبدا حال خویش و استعداد قبولیت مؤثر که مولود راست پس چون محقق
شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضر و امثال
این که از صفات انسانست آدمی را بدین قوتهاست و این قوتها اثر انوار
کواکب است بحکم قادر بیچون واجب آن کند که در مبدا حال قوت و ضعف
و مخالفت پس هر کدام موافقت و مخالفت معلوم کند تا از آنجا حالات مولود
را استدلال کنند و حقیقت آنست که سعادت مولود از قوة و موافقت کواکب
و سعادت او از ضعف و مخالفت پس هر کدام که با قوت تر باشند در مبدا
آن حال اثر آن در مولود ظاهر تر بود انتهی کلامه اما احکام مشترکات چون
قوتی از قوی مذکوره را مزاجی یکی نباشد بلکه یک کوکب یا دو کوکب یا
سه کوکب شریک باشند و تربیت کنند ما حاصل قوة بکوکبی که اصل است از ا
اصل دانند و شرکا را تبع آن پس اگر کوکب اصل ضعیف باشد و با نظار
غیر مستحسنه آراسته باشد و شرکا تمام یا بعضی قوی حال و قوی ذاتی و عرضی

آراسته

آراسته اندک قصوری در آن قوت باشد یا بهم رسد و با وجود قصور کمال
قوت داشته باشد مثال چون قوت باصره شمس بر گشت قمر در مولود نهاری
متعلق بود و شمس در جدی بود که از بروج جنوبی و منحفظ و معوج الطلوع است
در حد زحل در پنجم طالع در درجات سمه و قمر در اسد بود که از بروج شمالی و
عالیه و مستقیم الطلوع در درجات بنصه در عاشر کوکب مولود را چشم احول باشد
و کوکب اما بسیار بینا و دور بین مثال در مولود شبی در همین طالع چشم مولود
بزرگ و بینا بود و چون نوبت تربیت با آفتاب رسید چشم مولود از فرط
حرارت آزرده و خشکی او را شده و کم نور و در شبها و روزهای خنک
برابر صحیح و بسیار نورانی خوب بود و چون مشتری ناظر بود بقمر در دلو و در نور
زهره بقمر گردد و شمس دفع طبیعت گردد بعد او علاج پذیرفته است طریق احکام
و قیاس باقی قوی بوی باید کرد و صاحب جامع بیهقی غلام زحل گوید چون
خلق مردم قوی مردم باشد و قوی آدمی از بسیار اختلاف بسیار است
لیکن اصل آن سه قوة است که با مزاج و انظار و محال و مراکز منعقد می شود
اول قوت علقیت که منسوب بعطارد است پس اگر عطارد قوی حال باشد
و صاعد و زاید النور و زاید العدد و زاید القدر و زاید الحساب و زاید السیر

ودر بروج جنوبی و بروج مستقیم الطلوع مولود را عقل در کمال بود و روز بروز
در تزاید بود اگر بروج شمال و معوج الطلوع و هابط و ناقص و بمراتب خمسه باشد
و راجع حکم بر عکس کنیم واگر ممازج عطارد مشتری دلیل بود که مولود را رای
صواب بود و قوه عقل قوی باشد و طلب علوم نافع کند و زیادتی امانت و
دیانت و طلب امور آخرتی نماید و رسیدن بحقایق اشیا و میل عدل و نیکی و
انصاف و ترغیب نمودن مردم را بامور آخرت و میل بطاعات و عبادات
و غلبه زهد و تقوی و فضل و دانش اگر ممازج او زحل باشد دلیل بود اهمال و بد و
میل بعلوم هندسه و آموختن علوم مذمومه و ادیان کهنه و باریک اندیشی و غور
در چیزها و تفکر در آلاء و صفات الله تعالی اگر مشتری بزحل ناظر باشد یا زحل در
حد مشتری باشد واگر مریخ بهر دو نیز یا دفع طبیعت در آن میان مدخل سازد
باین که صاحب وجه یا درجان یا اردجان زیادتی تفکر از دین آبوین مولود
را دور اندازد واگر ممازج عطارد مریخ باشد دلیل را اهمال بد بود و بسیاری
مکر و حیله و دزدی و طراری و طلب حرب و فتنه و میل بعلوم غریبه از نیرنجات
و سیمیا و امثال آن پس اگر صاحب بهره شمس باشد بکیمیا اوقات ضایع کند
واگر زهره باشد بلعب از سیمیا و اعمال و امور موهمه مستغرق اوقات گذراند واگر

زحل

زحل باشد تفکر در کندن و نقش کردن سنگها باشد و مس باقی الکواکب و مولود
سخت دل و غضوب و موذی و درشت و ناملایم بود واگر ممازج عطارد و آفتاب
بود دلیل کند که رای و تدبیر مولود ملوکانه بود و میل بحکومت و سروری و امرای
داشته باشد و زورگیرنده بود و نظر او همه بر حکومت بود و علوم آلهی
و فلسفی جوید نعوذ بالله اگر بهره مریخ باشد که کارش بکفر و زندقه کشد واگر
زحل بود ظالم طبیعت و ستمگر و بد لباس و بد خورش و پس طبیعت باشد واگر مشتری
باشد صلاح و تقوی و پاکیزگی جوید بسروری واگر زهره باشد خوش
عیش و پاکیزه لباس و زینت دوست و خوش خورش بود واگر عطارد
باشد بمکر و حیله و یمین و عهود خود را بمراتب عالیه رساند و حکومت و
سروری کند واگر قمر بود مولود داروغه بازار و رئیس و کلانتر و ریش سفید
قوم مایکان و دونان باشد واگر ممازج عطارد زهره بود دلیلست که مولود
رای بعیش و عشرت دارد و طلب معاشرت و مناکحت نماید و دانسته
و خواهنده ساز و شعر و موسیقی و الحان و مزامیر بود و استاد و ساز و
صحبت و خوش طبعی و حاضر جوابی پس اگر صاحب بهره آفتاب باشد عیش
و عشرت و ساز و صحبت و مناکحت با ملوک و سلاطین و منسوبات

آفتاب باشد و اگر صاحب بهره زحل باشد مذکورات با مردم صحرانشین و قلعه‌داران
و مردم کوه پایه باشد و اگر مشتری باشد با سادات و قضات و علما و ادبا و اهل
فضل و دانش بود و اگر مریخ بود با سپاهیان و لشکریان و دزدان و طراران
و منسوبات مریخ بود و اگر زهره باشد با منسوبات زهره بود و جایز بود که مولود
کار زنان کند و مخنث بود و اگر عطارد بود با ارباب قلم و مستوفیان و منسوبات
عطارد بود و اگر قمر باشد پادشاه بود و اوباش و مردم بازار باشد و اگر ممازج عطارد
قمر باشد دلیل است که مولود را رای سفر و نقل و حرکت و طلب علم حساب و هندسه
و مساحت و ملاحی و آنچه بقمر منسوب باشد و از بهرات غافل نشوند چه بهره‌ور دیگر
کواکب مذکور شد و اگر عطارد در بیت راس باشد دلیل است که رای و تدبیر
و عقل و آنچه لازمه نظرات و امتزاجات است در تزاید باشد و از صاحب
اثنی عشریه عطارد در راس محل تراید توان دانست چه وقت بوقت با نظر
صاحب اثنی عشریه عطارد اما کیش بوجود باید آمد و اگر در مجاسده ذنب
بود دلیل کم عقلی بلکه بیعقلی و بلاهت و نادانی و جاهلی و خودپسندی و
سفاهت باشد دوم قوه غضبی که بمریخ منسوب است پس اگر مریخ قوی حال باشد
و منصف بر زوایا چه خمسه باشد دلیل شجاعت و هیبت و کر و دار و بی‌اعتدالی

و مردم

و مردم آزاری باشد و هرچند مانع غضبش زیاده شود و از صاحب بهرات
موضع مریخ غافل نشوند و حکم کنند و اگر ناقص باشد در خمسه هرچند آید غضب کم
شود پس اگر ممازج او زحل باشد دلیل غضب و بی‌اعتدالی و مردم آزاری و فتنه
و جنگ و شور و شغب او باشد و اگر مشتری ممازج او باشد دلیل غضب باشد
با حلم و دفع اعدا از روی دانشگی کند و بی تدبیر و خدا ترسی نباشد و زود از غضب
باز آید و اگر معاملات نخدا انداز ده اگر ممازج او شمس باشد دلیل غضب و
بی‌اعتدالی باشد اما کار بوعده و وعید از پیش برد و بر اعدا غالب آید
و اتفاق مولود با امرا و سلاطین باشد و اگر ممازج او زهره باشد دلیل بی‌پروایی
و کم غضبی و اگر غضب مولود بر سر عشق و عاشقی و شهوت پرستی باشد اما زود
از غضب باز آید و بر غضب قایم نباشد و اگر ممازج او عطارد باشد دلیل
غضب با مکر و حیله باشد و فتنه و شر و دفع اعادی بحیله و برجات و طلسمات
نماید و دور و دراز و بی‌اعتدال باشد و اگر ممازج قمر باشد دلیل سبک‌مغزی و سبک
سری باشد و زود از جای در آید و آتش غضب شعله‌کش شود اما زود فرو
نشیند و ندامت دست دهد و اگر در بیت راس باشد و هر ممازجت دلیل
زیاده شدن آن مرتبه باشد و اگر مجاسده ذنب باشد دلیل برطرف شدن

مراتب غضب و درویشی باشد **سیم قوه شهوانی** که بزهره منسوبست پس اگر زهره
قوی و خوشحال باشد و حالات وی مرفه و آراسته باشد دلیل زشتی شهوت باشد
و بسیاری غلام و طلق و راندن شهوات بحیوانات دویه و صحبت با زنان
قبیحه و امردان خوش طبیعت و درست باشد و اگر ممازج مشتری باشد دلیل بسیاری
شهوات موافق شریعت و ملت آبا و اجداد خود و میل بمناکحات و طلب
لذات و میل بدین اسلام و تقید بسیار و اگر ممازج مریخ باشد دلیل سوز و گداز
و عشق و عاشقی و بسیاری شهوات بزنان و زنا راندن و اگر ممازج آفتاب باشد
دلیل شهوت راندن بزنان اکابر و اعیان و طلب لذات از جانب ایشان
و معاشرت مولود با بزرگتر از خود باشد و اگر ممازج عطارد باشد دلیل طلب
لذات و شهوات باشد بحیله و مکر و جادو و بازی دادن باشد و اگر ممازج
قمر باشد دلیل طلب لذات از مردم فرو مایه و بی عقل و بی ثباتی در آن باشد
پس اگر با رأس باشد حالات در تزاید باشد و اگر با ذنب باشد در تناقص باشد
بلکه در اصل نباشد **فایده** مذکورات امتزاج یک کوکب بود پس اگر کواکب
جمع شوند احکام جمع کنیم و از ضعف و قوی ممازج بر حکم بر ضعف و قوی
حکم کنیم و ملاحظه کنیم که مولود از چه صنف است مثلا غرب قوه شهوانی

در آن

در آن صنف غالب است و برکت قوه غضبی را و غالب است پس از انظار هر
حکم کنی از صنف فراموش نکنی **فایده کلی** اگر عطارد بقوی ذاتی آراسته باشد
مولود بعقل و کفایت خود را پیشوا و مقتدای قومی سازد و مردم برای و
تدبیر او تمسک جویند و قول او حجت دانند و اگر ضعیف باشد دلیل مولود
کم تدبیر بود و هرگز از شاگردی قدم باستادی ننهد و اگر بقوی عرضی آراسته
باشد مولود در علمی مشهور گردد اما آنچه یاد گرفته باشد و قوه متفرقه نداشته
با وجود آن محترم و مکرم و باجاه و حشمت بود و اگر بسعدی مسعود بود از
آنچه داند منفعتها گیرد و اگر بنحس منحوس گردد از آنچه داند مضرت بیند
و اگر مریخ بقوی ذاتی آراسته باشد مولود بشجاعت و سپاهی گری مشهور
قومی گردد و امیر و لشکرکش باشد و در اکثر اوقات مظفر و منصور گردد مگر
وقتی که مریخ محترق یا راجع یا هابط یا در وبال باشد و اگر ضعیف باشد
مولود با خوف و ترس باشد و هرگز از نوکری قدم بالا ننهد و از سپاهی
گری نان کم خورد و اگر بقوی عرضی آراسته باشد مولود یک مرتبه از روی
شجاعتی سر زند و مشهور گردد و در آن شهرت بماند و دیگر اگر چه افعال
و اعمال مهیبه از و سر زند اما بآن مرتبه نرسد و اگر بسعدی مسعود باشد

از کردار خود منافع و بآن در آن بزرگی کند و بخیلی منحوس باشد مغفرت
بار سد پس اگر ناحس در دوازده باشد مقید و بندکش در آید و اگر در هشت
باشد پراندیش و قیاس باقیها بدین کنند و سعادت و نحوست و اگر زهره
بقوی ذاتی آراسته باشد مولود در شهوت راندن مشهور و معروف گردد
و از آن بمراتب عالیه رسد اگر سعدی ناظر باشد و اگر ضعیف باشد
رجولیت در او کم باشد و قوت شهوانی نداشته باشد اما دلایل بروج بر اخلاق
دو نوع باشد مجملا و مفصلا اما مفصل است جوزا و سنبله و میزان دلیل فکرت اند
و اسد و عقرب و جدی دلیل بلاهت و غم و حمل و سرطان و قوس دلیل
عقل اند و ثور و دلو و حوت دلیل حمق اند ایضا حمل و اسد و سرطان و سنبله
و میزان دلیل حرص و ترس است ایضا حمل و ثور و سرطان و جدی و حوت دلیل
شهوت اند و جوزا و اسد و عقرب و دلو دلیل توسط شهوت اند و سنبله
و میزان و قوس دلیل بی شهوتی اند اما مجملا دلایل اگر در بروج ثابته باشد
دلیل تمکین و ثبات و وقار و آهستگی و متواضع بودن باشد و در بروج
منقلب دلیل شتاب زدگی و تنادرستی و بزرگ سری و تیز شهوتی
و خواهد که هر چیز که باشد با دیگر دوزد و از و گذرد و آمیزنده باشد

با مردم و اگر بیشتر دلایل در بروج بهیمی باشد از خلق خلوت جوید و متنفر
بود از خلایق و اگر بیشتر دلایل راجع بود دایم گردان بود و سبک خرد
فراد و در کارها متحیر ماند و اگر موضع دلایل نحسان مستولی باشند مولود چیزهای
بد مزه و بد طعم دوست دارد و بوهای ناخوش را خوش کند و فعلها و شیوهای
ناپسندیده را قبول کند فاید اگر زهره و مریخ از طالع ساقط باشند خاصه در
برج بهیمی مولود احمق و بدگوی و بدخلق و تهمت نهنده و دروغ ساز باشد
و اگر مریخ قوی و زهره شریک او مولود مایل بود بطرب و فسق و فجور و لهو و
زینت ساختن بطریق عنف و زور و عربده کننده باشد اما قوت زهره
را باشد ببرکت مریخ دلیل مذکورات باشد اما برفق و لطف و شیرین سخنی
و مزاح و بازی و اگر قوت مریخ را باشد ببرکت عطارد مولود دروغ گوی
و حجت گیر و خلاف کننده سخن خود باشد و بر آن حجتها آرد و در سخن تند
و تیز بود اما اگر عطارد قوی بود و مریخ شریک مولود غمزه کننده و
مزور و مشاوش پیشه و نمام و راغب بتهمت و ذنوب اما اگر قوة زهره را
باشد ببرکت عطارد مولود جوینده عزلت باشد و طالب حکمت و حق
گفتن و سخنان خوش و شیرین و مغنی و شاعر و غزل گوینده و موسیقی دان

وساززننده واگر قوه عطارد را باشد و زهره شریک او بود مولود شاعر بود
و مناظره و منادمت با اهل سخن تمکین خویش کند و طرب‌انگیز و با موسیقی آشنا و
و رقاصی خاصه که دلایل در برج میزان اما این قوتها از روی ذاتی و عرضی
تفاوت کند بسیار احتیاط باید کرد اما اخلاق از روی دلایل مفصلا بدین نوع
باشد یا از روی مستولی یا از روی حالات اما مستولی اگر زحل باشد بر طالع
و یا از مثلثات طالع یکی زحل بود مولود احمق و جاهل و نادان و بددل و
بخیل و حسود و کذاب و کاهل بود واگر مستولی مشتری باشد و بارب مثلثه باشد
مولود دین‌دار و عالم و حلیم و صادق و امین و سخی و گشاده‌روی و پارسا
بود اگر بر طالع مستولی مریخ باشد و یا رب مثلثه بود مولود شجاع و سفیه و خاین
و مزور و کذاب بود واگر مستولی بر طالع آفتاب مولود متکبر و گشاده‌روی
و قاهر بود واگر مستولی زهره بود مولود گشاده‌روی و متودد و نیکوخلق بود
واگر مستولی عطارد بود مولود بلیغ و ادیب و صاحب فهم و صاحب ذهن
و حاسب و کاتب بود واگر مستولی قمر بود ضعیف و عاجز و نمام و شتابزده
بود واگر دو کوکب یا سه کوکب مستولی ترکیب باید کرد اما مستولی بر مکان
عطارد و قمر ولادت باید کرد بدین نوع که صاحب رابع قوه و صاحب شرف

رابع

رابع وقت و صاحب حد را چهار قوت و ارباب مثلثه را اول سه و دوم را دو
و سیم را یک قوه بدهد و صاحب وجه را دو قوه و صاحب دریجان را یک قوه گیرند
و جمع کنند آنچه صاحب حظ بیشتر باشد و در صورت زایچه صاحب وقت باشد و ناظر
بطالع مستولی باشد اگر مستولی زحل قوی حال مولود قوی‌حال و قوی‌رای و تدبیر و
بعید الغور بود واگر منحوس مولود حقیر و دنی همت و از مردم کناره گیرد واگر شریک
او مشتری باشد یا وقت زحل مولود خیر و کرم و محترم مردی طرقی و قال گوی و پری
خواننده و فرزندان خویش را دشمن دارد واگر شریک او مریخ باشد و زحل قوی‌حال
مولود خصومت کننده و قتال و حال‌گردان و مراد را بجفتی حاصل کند و سخت
دل و بیرحمت بود و بر کس رحم نکند واگر زحل منحوس بود مولود راه‌زن و دزد و
عیار باشد واگر شریک او زهره بود و زحل مسعود بود مولود زنان را دشمن دارد
والتفات او بمشایخ بود و حسود بود و قدر نیکویی که با وی کنند نداند و منفرد
بود برای خویش و پارسا بود و با حمیت و با غیرت بود واگر زحل منحوس بود مولود
حریص بود بجماع نکوهیده در بیشتر کارها و مجامعت کردن دوست دارد با مردان
و قمار برآید واگر شریک او عطارد باشد و زحل قوی‌حال و مسعود مولود بحث کننده
بود از کارهای نکوهیده و حریص در کارهای نهانی و صاحب عجایب بود.

واگر زحل منحوس بود مولود خسیس
و فاسق و بدکار و دون
و دروغگو
بود

واگر زحل منحوس بود مولود حقود وکزیر ومتعرض بود با قارب وخویشان را و
دزد وجادو بود وبغا وبد ورتی نوشید اما در آن اثر کم بود واگر مستولی بر مکان
عطارد وقمر مشتری بود ومسعود بود مولود سخی وباوقار وعادل وعفیف ورحیم
واگر مشتری منحوس بود بد دل وبخیل ودغا بود واگر شرکت مشتری مریخ با سعادت
مشتری مولود مخاصم وحرب دوست ومتکبر بود وخداوند امر ونواهی بوده
اگر مشتری منحوس بود مولود نحس ودرشت خوی باشد وصاحب تمیز ورای
نباشد ورای او مختلف الاخلاق ومضطرب الاحوال بود واگر شرکت او زهره
ومشتری مسعود مولود منعم ومحب بطاعت ولطافت بود وغنا دوست دارد
ونیکو خلق وسلیم القلب وفاضل ومتردد الاحوال ومتحیر مگر آنکه زهره هم مسعود بود
واگر مشتری منحوس بود مولود لذیذ العیش وطبع زنان داشته باشد و
زود عاشق شود الا که امین وخزینه دار بود واگر شرکت او عطارد بود واو
مسعود باشد مولود در کتب الهی وحکمت بسیار نگرد ومایل باشد وتیز خاطر
ونیکو سیرت وقوی رای بود ونیکو دیانت ونیکو هیات وشاعر بود واگر
مشتری منحوس بود مولود در اخطاء بسیار افتد وبر خود اعتقادی بسیار بود
ودر خویشتن اعتقادش بود بخلاف راستی وپندارد که او حکیم وعاقل است

واو

واو بی هنر ومتعقل بود واگر شرکت او قمر باشد ومشتری مسعود بود مولود خیر و
صاحب طاعت بود لیکن زود بازی خورد واگر مشتری منحوس بود جاهل وبر
ساعت بدینی ومذهبی صحبت دارد وبی اعتدال بود واگر مستولی بر مکان عطارد
وقمر مریخ باشد ومسعود باشد مولود سلاح شود وجنگ انگیز وخصومت کننده بود
وخویشتن را در بلاها افکند ومتغلب باشد واگر مریخ منحوس بود دشنام دهنده
ودرشت خوی وخون ریز ومحب شغب وهیچ رحم در دل ندارد وبی اندوه وضیع بود
واگر شرکت او زهره بود واو مسعود مولود نیکو مذهب ولذیذ العیش وزود
عاشق شود با محارم خود صحبت دارد اگرچه یکدفعه باشد ومنجم وصاحب تمیز بود
واگر مریخ منحوس بود مولود کثیر الجماع ومختلف الاحوال وکذاب واستهزا کننده
بود واگر شرکت او عطارد بود واو منحوس بود مولود محیل ومکار وبدکار و
بر ربع القلم ونویسنده دشمنان ومنفعت رساننده دوستان واگر مریخ منحوس
بود مولود دلیر وزود پشیمان شونده ومضطرب الحرکت وکذاب ودزد و
مشهور بود ببدی واگر مستولی بر مکان عطارد وقمر زهره مسعود بود مولود
خیر ومنعم وصاحب فکرت وشدید الغیرة ودشمنی داننده سرعت الصناعات
یاد کننده خدای ونامه ودر شهوات مایل بود واگر زهره منحوس بود مولود را

حال بحال زنان نزدیکتر بود و بیشتر و اکل الذکر و امثال آنها بود و اگر شمس
او عطارد بود و او قوی حال مولود نیکو احوال و محب حکما و فاضل و با ابرار
و اخیار رسیده دیده صحبت دارد و مایل بغلامان و متنفر از زنان باشد
و اگر زهره منحوس بود مولود خبیث و کثیر الحیل و فحاش و منافق بود و اگر متولی
برمکان خود و ناظر عطارد مسعود بود مولود صاحب خاطر و حافظ و دانشمند
علوم آسمانی و اسرار ربانی باشد و اگر عطارد منحوس بود مولود مکار و محقق
و احمق و سریع الانتقال بود و او را خطا بسیار افتد اما اخلاق از دو حالات
بدین تفصیل بما رسیده دلایل بددلی اگر مریخ غریب و ساقط و منحوس و ضعیف باشد
و بطالع مولود نظر اندازد و زحل ناظر یا زحل بطالع مولود ناظر باشد مولود
ضعیف دل و بی جرات باشد ایضا اگر زهره در بروج مجسده بر صورت
مردم بود مولود ضعیف دل و ترسنده بود ایضا اگر زحل بشب در وسط السما
باشد مولود ضعیف دل بود ایضا اگر سهم الجرات تحت الشعاع آفتاب
بود و ساقط از وتد خداوند سهم و با زحل بود مولود ضعیف دل بود و عاجز
و سلامت طلب و او را در مخاصمت هیچ رای نباشد دلایل سکاری و تیزی
اگر بهرام در طالع کسی مولود باشد مولود طیاش و سفیه و غضوب بود

ایضا

ایضا اگر عطارد در رابع بود و ظاهر از تحت الشعاع و زحل و مریخ بوی ناظر
مولود سفیه و غضوب بود ایضا مریخ در بیت سابع و غریب مولود سفیه
و غضوب و مقاتل و مخاصم بود ایضا چون عطارد در جوزا و سنبله باشد
و طالع یکی از این دو باشد مولود سفیه و غضوب و مجادل بود ایضا چون قمر
مریخ ممازج باشد در شب و ماه در نور زیادت شود و مریخ ناقص بود مولود
بطیش و حارب و غضوب و لجوج باشد ایضا اگر سهم السعاده صاحب او و سهم
الحیوة با خداوند او و قمر در بیت المال و با طالع مولود بود مولود غضوب
و سفیه و بعید الرضا باشد دلایل حلم و بردباری اگر عطارد تحت الشعاع
باشد در حوت و عقرب و سرطان و مریخ بر وی ناظر مولود حلیم و آهسته بود ایضا
اگر زحل و مریخ و آفتاب ناظر یکدیگر باشند از وسط السما مولود وقور و حلیم بود
ایضا اگر سهم السعاده در یازده و یا پنج باشند و آفتاب با قمر بوی ناظر بود
مولود حلیم خصوصا که آفتاب در طالع روزی و ماه در طالع شبی ناظر باشد
ایضا از کواکب سیارات آنکه بطبع مشتری و زحل بود و بعد از اول چون در
درجه طالع و عاشر بود مولود حلیم و نیکو معاشرت و بزرگ قدر باشد
دلیل وقاحت و بی شرمی مریخ از سابع ناظر بعطارد مولود وقیح و بی شرم بود

ایضا مریخ در سابع ناظر بقمر همین حکم دارد ایضا قمر ناقص النور مقارن
مریخ مولود وقیح باشد و بی‌شرم دلایل حیا و بردباری مشتری در طالع بدون
نظر مریخ مولود باحیا باشد ایضا قمر در طالع مقارن یا تثلیث مشتری و مریخ
در تحت الارض مولود شرمگین بود ایضا زحل در طالع در حد خود و مریخ
در مغرب و مشتری ناظر بقمر مولود شرمگین و باحیا بود دلایل خلق نیکو قمر
در وسط السما و تثلیث زحل در ثانی مولود نیکو خلق بود ایضا اگر آفتاب
در خانه زحل در وجه زحل باشد مولود پاکیزه و خندان روی و نیکو
خلق بود ایضا در مولود نهاری عطارد در اسد مولود نیکو خلق و گشاده
بود ایضا در مولود شبی عطارد در سرطان باشد مولود خوش صورت و
نیکو خلق بود ایضا بودن نیرین در شرف زهره مولود نیکو خلق و گشاده
روی و محبوب نزدیک خلایق بود دلیل دروغ گویی مقارنه عطارد و مریخ
دلیل دروغ گویی باشد و اگر در حد مشتری باشد احادیث بندد و افترا به
بزرگان بندد باشد ایضا صاحب چهارم در ششم مولود کذاب بود ایضا
مریخ در تاسع مولود دروغ زن و سوگند بدروغ خور باشد ایضا اگر از
کواکب بابانی که بطبع مریخ و عطارد باشد در طالع یا وسط السما مولود

کذاب

کذاب بود و بدان سبب بمراتب خود رسانند ایضا اگر عطارد در حمل یا
عقرب باشد مولود دروغ گو باشد خصوصا که در حد مریخ باشد مولود دروغ
گو و معایب مردم گوید بنظم ایضا انصراف قمر از مریخ و اتصال اتصالش بعطارد
و هر دو مشرقی باشند مولود کذاب بود دلایل راست گویی معیت زهره و تیر
در وسط السما مولود صادق القول و وفا کننده بقول خود باشد ایضا صاحب
طالع در قوس و قمر در دلو و مشتری در حمل ناظر بقمر مولود راست گو باشد
ایضا مشتری در طالع و عطارد در سابع تحت الشعاع مولود راست گو
باشد ایضا قران سعدین در طالع یا عاشر مولود راست گو باشد دلایل
دین داری و حق پرستی در طالع نهاری مشتری در نهم مولود راسخ دین باشد
ایضا زحل در مثلثه خود مولود دین دار بود و صاحب ورع خصوصا
که مشتری ناظر باشد ایضا قمر در طالع قوی حال مولود زاهد و عابد بود ایضا
آفتاب در نهم در برج مونث مولود تارک لذات و عابد و زاهد بود
ایضا اگر زهره در ثالث قوی حال بود ایضا عطارد مشرقی در تاسع
مولود زاهد بود ایضا زهره مسعود در تاسع در برج مذکر مولود عابد
و ناسک بود مشهور بزهد و عبادت ایضا قمر در تاسع در طالع شبی در

برج مونث مولود پارسا و عفیف بود دلایل ریا و نفاق اجتماع مریخ
با مشتری در طالع در طالع شبی در برج مذکر مولود فاسق پارسانما باشد
ایضا زهره در نهم در برج مونث ضعیف حال مولود پلاس پوش و جامه
پارسایان پوشد اما فاسق بود ایضا سهم الغیب در وتد منحوس بود
و صاحبش مسعود بسعود و نحوس ساقط مولود خیر و بعبادت دعوت کند
و بدان عمل نکند دلایل ورع و صلاح اگر سهم الغیب و خداوند او مقبول
باشد بری از نحوس مولود پارسا و نیکومت و همت بود ایضا اگر سهم
الغیب منحوس و خداوند او مسعود مولود از علانیه بهتر باشد ایضا
اگر صاحب سهم الغیب راجع باشد مولود از مذهبی بمذهبی انتقال کند
ایضا اگر صاحب سهم السعاده لغیب در تاسع بود مولود پارسا بود
اگر در یازدهم بود مولود زاهد و پارسا بود قاعده حال ورع و صلاح از
سهم الغیب و صاحبش و انظار کواکب با او و بصاحبش و مراکز ایشان گویند
دلایل ارباب بدعت و ضلالت مشتری در طالع و قمر در مغرب مولود را
بکواکب اعتقاد بود و باشد که ستاره پرست بود ایضا زهره در دوم خارج
از تحت الشعاع در برج غروب مولود ضال بود ایضا مریخ در طالع زحل

در ثالث

در ثالث با قمر باشد مولود فاجر یا مبتدع بود ایضا مولود نهاری صاحب
رابع قمر در تاسع در برج مونث مولود فاسق بود و ضال ایضا زهره
محصور بین النحسین در برج واحد مولود ضال بود ایضا مریخ در طالع و مشتری
در سابع مولود بد اعتقاد و بد ملت باشد ایضا اگر زحل صاحب بیت الشمس
یا صاحب سهم السعاده یا صاحب جزو اجتماع یا استقبال مقدم بود در تاسع
بود و مشتری بوی ناظر مولود از رهبانان باشد ایضا اگر عطارد در خانه
مریخ باشد مقارن یا مقابل یا تربیع مریخ مولود دهری و معطل بود ایضا
اگر عطارد و آفتاب و قمر در بروج مجسده باشد و مریخ در تربیع یا مقابله بایشان
ناظر مولود ضال و معطل و زندیق بود دلایل علم اگر زحل و مشتری از تثلیث
یکدیگر ناظر باشند مولود فیلسوف باشد و ذهن او صحیح بود و حدس او قوی
خصوصا که از علوم دینی در طالع بهره داشته باشد ایضا اگر عطارد و مریخ
بتربیع یا تثلیث یکدیگر باشند مولود حکیم و عالم و فیلسوف بود و عالم بنجوم
و بعید النظر و صاحب تصنیف بود ایضا اجتماع آفتاب و عطارد در
طالع مولود حکیم و عالم و طبیب و شاعر بود ایضا اگر عطارد در وسط السما
بود و مستقیم السیر و قمر از مقابله یا از تربیع بوی ناظر بود مولود حکیمی عاقل و منجم

فاضل بود ایضا اگر عطارد در خانهٔ خویش بود مولود صاحب تصانیف بود
و علم بسیار اندر نجوم داند ایضا اگر عطارد در خانهٔ خداوند طالع یا خانهٔ
خداوند ثالث یا خانهٔ خداوند تاسع بود مولود منجم و محاسب و راصد و عالم
بحکمت بود ایضا عطارد در طالع و زحل در مغرب مولود منجم بود و بدان
رفعت و بلندی شهرت یابد ایضا اگر عطارد و قمر و زحل و آفتاب
در طالع باشند یا در وسط السما مولود حکیم و منجم بود و از ملوک بدین سبب
مال و جاه یابد ایضا اگر قمر در حد عطارد بود مولود عالم بود ایضا عطارد
صاحب طالع بود و با قمر در ثالث در وجه خود مولود فال گوی بود ایضا
و اگر برج مذکر بود و مریخ ناظر باشد مولود طبیب بود ایضا زحل در نهم ناظر
بمریخ مولود معبر بود ایضا زهره در نهم بری از نظر مریخ مولود معبر بود
ایضا اجتماع آفتاب و عطارد در طالع مولود معبر بود ایضا سهم السعاده
و سهم الغیب در نهم با سهم و سعود از زهره و ساقط و نحس ناظر مولود
کاهن بود ایضا زحل و عطارد در سیم مولود معبر بود ایضا قمر و زهره
با رأس در نهم مولود منجم باشد و دولتمند که از نجوم مال یابد ایضا عطارد
در رابع بود و مرئی مولود منجم بود ایضا زهره در سیم در برج هبوط یا وبال

یا راجع

یا راجع یا محترق مولود ساحر بود و نیرنجات و حیلت کند خصوصا که
زحل بوی ناظر بود ایضا اگر زحل و عطارد در طالع بود یا در وسط السما
مولود فیلسوف بود عالم اما بدبخت و بی روزی بود ایضا اگر عطارد
در خانهٔ زحل بود مولود عالم و مطلع بر اسرار علوم و زبان آور و خطیب بود
و علم نجوم داند و تعبیر شناسد ایضا اگر طالع میزان یا جدی و عطارد
و زحل در قوس و حوت مولود مورخ و اخبار دان بود ایضا اگر عطارد یا
زهره در بیت چهارم بود مولود مجادل و متکلم بود خصوصا که در برج عقرب
بود ایضا آفتاب در نهم مولود مخاصم و مناظر و مذکر و واعظ و مشتغل
دین و اسلام بود ایضا اگر قمر منصرف از آفتاب متصل بعطارد باشد
مولود عالم و دبیر و محاسب و حکیم بود ایضا اگر مشتری و عطارد و آفتاب
در تاسع یا حادی عشر باشند و طالع ثور یا میزان یا قوس بود مولود فقیه
مفتی باشد ایضا اگر طالع روزی حوت باشد و مشتری با میزان یا قوس
در او یا در قوس مولود ادیب و متکلم بود دلایل فهم و حدس اگر عطارد در
وسط السما بود مولود زیرک و با فهم بود ایضا در طالع روزی عطارد
در اسد مولود زیرک و تیزخاطر بود ایضا قمر مقارن زحل مشرقی باشد

مولود زیرک باشد اما عاجز و سست باشد ایضا انحراف قمر از مقارنهٔ
زهره و اتصال بمقارنهٔ عطارد و هر دو مغربی باشند مولود زیرک باشد
ایضا اگر مریخ و مشتری بمقابلهٔ یکدیگر یا تربیع باشند مولود زیرک بود
و با فهم ایضا اگر آفتاب در قوس یا حوت بود مولود با رای و تدبیر و با فهم
و حدس بود ایضا اگر عطارد با آفتاب و مشتری در قوس یا در حوت باشند
مولود عالم و قاضی و حاکم بود دلیل حفظ و قوت حافظ اگر آفتاب در حمل بود
یا در عقرب مولود با حافظ باشد ایضا چون قمر و زهره و مریخ با هم در
برجی باشند مولود با حافظ باشد اما مکار و محتال بود ایضا اگر قمر ناظر بعطارد
و مریخ باشد مولود با حافظ باشد و آنچه داند نیکو داند ایضا اگر عطارد
در اسد بود مولود زود هنرها یاد گیرد و دیر فراموش کند ایضا اگر مشتری
بعطارد ناظر باشد مولود فقیه و عالم بود و قاضی یا مفتی یا حاکمی باشد از
مسلمانان یا بمسلمانان و برابری باشد دلایل جهل و بلاهت چون عطارد
صاحب حظی باشد در ثانی و تحت الشعاع مولود جاهل و ابله بود و گران
زبان و تعلم پذیرد ایضا چون صاحب الغیب عطارد باشد و در ثانی
طالع بود مولود جاهل و ابله و گران زبان و تعلیم پذیرنده بود ایضا

آفتاب

آفتاب در سرطان مولود جاهل و ابله و کند فهم بود ایضا عطارد و زحل
در طالع و مشتری در هفتم مولود خرطبع بود ایضا قمر چون از مریخ منفصل بود
و ناقص مولود احمق بود ایضا قمر در سابع منصرف از مقابلهٔ آفتاب و متصل بمریخ
مولود احمق بود ایضا سهم السعاده و سهم الدین در تاسع یا در ثالث و کوکبی نحس
بوی ناظر مولود احمق بود ایضا زحل مقارن زهره و قمر بتربیع عطارد و مریخ
مولود احمق بود که مردم بوی استهزا کنند دلایل عقل و رای صائب تثلیث عطارد
بمشتری و تثلیث ایضا مشتری در وسط السما و عطارد در طالع یا سابع
قوس بتربیع و تثلیث ایضا قران عطارد و زحل دلیل عقل و وقار و تدین است
ایضا نظر عطارد و مریخ دلیل عقل است ایضا اتصال قمر بعطارد و
مریخ و زهره دلیل عقل و شکل است ایضا مشتری در طالع و عطارد در سابع
دلیل عقل است ایضا زحل و عطارد در وتد سابع مولود عاقل و حکیم و حلیم
و با وقار و نیکو زندگانی بود دلایل طنازی و مسخرگی و مضحکه جمع عطارد با
مریخ در یک برج مولود مسخره و طناز بود و اگر برج ملوکی بود مولود مسخرهٔ
ملوک بود و قس باقی البیوت ایضا جمع مریخ و عطارد در خانهٔ زحل
در برج ساقط و قمر بهر دو ناظر مولود مسخرهٔ عوام الناس باشد و اگر زهره

ناظر بود مولود خوش سخن و صاحب نوادر بود و اگر قمر با مریخ و عطارد بود
صاحب سخن بود و لطیفه گوی دلایل امانت و صیانت اگر زهره در وسط السما
بود بروز و در شب وسط الارض مولود امین بود ایضا قران عطارد و مشتری
خصوصا احد نمارا در طالع حظی باشد مولود امین ملوک بود ایضا نظر مشتری
بزحل و نظر مریخ بهرد و مولود عفیف و امین بود ایضا زهره در طالع در حظی
از حظوظ خود مولود امین بود ایضا مشتری مشرقی در ثانی طالع اگر چه در
وجه خود نبود مولود امین غربا بود و اگر در وجه خود بود مولود امین عامه باشد
و اگر وجه خود نبود امین اموال غربا باشد دلایل اهل خیانت عطارد در وسط السما
ناظر بمریخ و قمر در رابع خاین بود ایضا قمر و مریخ در سیم طالع دلیل خیانت بود ایضا
عطارد و صاحب طالع و ناظر بقمر در سیم دلیل خیانت بود و در رابع و
امانات مسلمانان خیانت کند دلایل دزدان و راه زنان قمر و عطارد و مریخ
در اوتاد طالع و سعدان ساقط از ایشان دلیل است بر دزدی ایضا زحل در
سابع قمر و عطارد و مریخ بوی ناظر مولود بمکابره دزدی کند و عاقبت اورا
بر دار کنند ایضا قمر در وتدی باشد و سعدان ساقط ازوی دلیل دزدی
بود ایضا قران عطارد و مریخ در اوتاد و زحل و قمر ناظر بایشان مولود

دزد بود

دزد بود ایضا اگر یکی از زحل و عطارد و مریخ در مغرب باشند و دیگران
بوی ناظر از تربیع یا مقابله مولود دزد بود و او را بزنند دلایل حیزی
و زنا مردم و پشتی مردم که از آن علت مناخ نامند عطارد و زهره چون در
مغرب باشند یا در رابع مولود حیز بود و صاحب فرزند ایضا بودن زهره
و مریخ در سابع یا عاشر باشند مولود زانی و حیز بود ایضا اگر زهره در وسط
السما بود یا در وسط الارض و قمر بزحل ناظر مولود زانی بود و حیز ایضا
بودن زحل و مریخ در سادس دلیلیست ایضا زهره با مریخ در مقابله و تربیع
وی در طالع دو زنی دلیلیست دلایل فجور و زنا زنان قران زهره با مریخ با مقابله
و تربیع و زحل ناظر پوشیده زانیه و فاجره بود ایضا زهره بد حال با مریخ
و مشتری لا صاحب مثلثه زهره مولوده زانیه بود و اگر در وسط السما و مشرقی
و مریخ باشد بعلانیه زنا کند و نامی و مشهور گردد دلایل لواطه و میل با مردم
اگر برج سادس مذکر و مقر زهره و مریخ باشد دلیلست ایضا اگر زهره در
خانه عطارد و منحوس بود و ساقط از طالع دلیلست ایضا اگر صاحب
سهم الاخوة عطارد بود مولود معلم بود با برادر و برادر خوانده ایضا
اگر عطارد در برج مذکر بود ناظر بهیشم دلیلست ایضا اگر عطارد ناظر باشد

بسهم الترویج وصاحب سهم الترویج مذکر در برج مذکر باشد دلیل است پس اگر
زن دو زن باشد کان ده وکند ایضا قمر در برج مذکر دلیل است ایضا قمر در
برج مذکر و آفتاب زهره در برج مذکر بوی ناظر مولود با غلامان و جوانان
مختلط افتد وکند ایضا قران زهره و عطارد در سابع دلیل است ایضا
زهره صاحب طالع ساقط باشد و عطارد در سابع دلیل است ایضا اجتماع
عطارد و مریخ در سابع و تثلیث پس اگر برج مذکر بود با مردان و الا با زنان
دلایل زنان سحتری زهره و قمر در رابع دلیل است ایضا زهره در سیم مقابله
قمر و تثلیث ایضا زهره و ستارگان مونث در برج و درجه مذکر دلیل
سحتری زنان باشد دلایل تخنیث و تانیث و مواجران عطارد و زهره و
زحل باهم در طالع یا وسط السما مولود مخنث بود ایضا چون نیرین صاحب خط
طالع باشند و در برج یا درجه مونث باشند دلیل مخنثی باشد مگر که مریخ ناظر
باشد بیکی یا بهر دو که دلیل منق باشد ایضا اجتماع نیرین در ثالث طالع
و تثلیث ایضا زهره در برج مونث و مشتری بوی ناظر و آفتاب بزحل منحوس
مولود بغا بود ایضا اگر قمر در خانه زحل و زحل در خانه زهره یا در عقرب
یا در وتد چهارم یا در ششم یا دوازدهم مولود مواجر بود و کون فروش

ایضا

ایضا اگر زهره با زحل یا مریخ در بروج مونث باشند و هر دو در طالع
صاحب باشند مولود مخنث باشد ایضا اگر طالع ه که خصوص که نیرین عطارد و
در برج مونث باشند مولود مابونان بود ایضا طالع ح سه باشد و با ے گا مولود
مخنث باشد ایضا اگر طالع ی ا باشد و آفتاب در اواخر نور بود و مولود
نهاری مولود مابون بود ایضا اگر ذنب در درجه طالع بود مخنث بود
اگر طالع عقرب بود و ذنب بر درجه طالع و قمر بوی منحوس مولود بغا بود
ایضا چون مخنی در طالع بود که نه در حظ خود بود مولود را در مردی نقصان
بود ایضا اگر قمر در طالع حظی بود و در میزان بود مولود منکوح بود خصوصا
که زهره بد حال بود و قمر بتربیع او بود ایضا هرگاه که قمر بتربیع زهره بود
در کودکی و برنائی منکوح بود ایضا قمر در برج مونث بتربیع یا مقابله نحوس
مولود منکوح بود ایضا اگر عطارد در برج و اجتماع یا استقبال معدم مستولی بود
و در وقت ولادت در سادس یا عاشر بود مولود منکوح بود ایضا اگر
زهره بتربیع مریخ تحت الارض در برج منقلب باشد مولود منکوح بود
ایضا اگر طالع آخر برج مونث در حد نحس باشد مولود منکوح بود ایضا
ذنب و زهره در رابع و مریخ ناظر بتربیع یا مقابله مولود مواجر بود

ایضا اگر زهره در درجهٔ اول حمل یا اسد بود مولود مواجر بود **ایضا** اگر
آفتاب در دو درجهٔ اول حمل یا قوس بود یا در درجهٔ هبوط قمر یا در حوت و سرطان
در حد نحس مولود مواجر بود **ایضا** اگر قمر در درجهٔ اول حمل یا در درجهٔ سیم
اسد یا در درجهٔ اول و سیم عقرب و درجهٔ سیم سرطان و درجهٔ اول جدی
مولود مواجر بود **ایضا** اگر مریخ در درجهٔ سیم حمل و اول سرطان و اول دلو
بود مولود مواجر بود **ایضا** اگر صاحب سهم السعاده و یا سهم الدین مستولی
بود بر طالع ثور و اسد و جدی و نیمهٔ اول از حوت مولود منکوح بود
نکتهٔ لازمه تا سه دلیل موافق متشابه نشود حکم نباید کرد **دلایل پارسائی**
و خویشتن داری زهره در خانهٔ مشتری مولود پارسا بود **ایضا** زهره با مشتری
در طالع یا وسط السما مولود پارسا بود **ایضا** اتصال زهره بمشتری بتسدیس
یا تثلیث یا مقارنه و نحوس ساقط باشند دلیل پارسائی باشد و گرد حرام نگردد
ایضا از کواکب سیارهٔ آنچه سعد است اول مزاج زهره و مشتری باشد در طالع
یا در وسط السما مولود عفیف و پارسا و جواد و معروف و خیر باشد
ایضا احتراق زحل خصوصا که هر دو در طالع صاحب خط باشند دلیل
عفت باشد **ایضا** بودن عطارد راجع در بیت مشتری ناظر بمریخ قوی دلیل

عفت

عفت است **دلایل سخاوت و جوانمردی** اگر آفتاب و زهره در وسط السما
ناظر بقمر باشند مولود سخی و کریم باشد **ایضا** اگر مریخ و آفتاب در خانهٔ یکدیگر
باشند مولود مال بدست آورد و تلف کننده بود **ایضا** اگر صاحب
سهم السعاده بود و در ثانی باشد مولود سخی و بذال بود **ایضا** اگر زحل در ششم
طالع بود مولود از بذالی و جوانمردی خود را محتاج سازد **اگر** راس در طالع
با آفتاب و زهره و عطارد باهم باشند مولود بخیل بود **ایضا** در طالع شبی اگر
عطارد شرقی بود و در دوم طالع بود مولود بخیل بود **ایضا** صاحب طالع
بصاحب دوم نگرد بتثلیث یا بتسدیس خصوصا و نظر طالع محب مال خود بود **دلایل**
حقد و حسد و کبر اگر عطارد شرقی باشد چنانچه در شب توان دید مولود حسود
و حقود بود **ایضا** اگر عطارد ناظر بمریخ و ساقط از مشتری باشد مولود حقود
و حسود بود **ایضا** اگر زهره و زحل با قمر باشند یا قمر بدیشان ناظر بود مولود
متکبر و خویشتن پرست بود **ایضا** اگر عطارد بمشتری و مریخ ناظر بقمر باشند
مولود رعنا و متکبر بود **ایضا** قمر از زحل منصرف و بعطارد متصل بود مولود
جبار و متکبر بود **ایضا** قمر در سابع منصرف از مقابلهٔ آفتاب مولود متکبر و
با نخوت بود **دلایل گشاده روئی و نشاط و پاکیزگی و شتابندگی** زهره در

طالع متسدیس یا تثلیث مریخ مولود کشاده روی و خوش خوی بود ایضا زهره
در وسط السما یا در طالع و عطارد بوی ناظر مولود کشاده روی و خوش زبان
بود ایضا زهره در طالع در وجه خویش و بهرام بوی ناظر در خانهٔ خویش مولود
کشاده روی و متملق بود ایضا قمر در طالع بتثلیث زهره و ناظر زحل مولود
کشاده روی بود ایضا قمر ناقص النور ناظر مریخ بود در موضع خوب مولود
نشاطی و جلد بود ایضا قمر صاحب طالع در تشریق در بام داد مولود نشاطی و
جلد بود ایضا عطارد در شرف قمر یا در خانهٔ قمر بوی ناظر مولود نشاطی و
سبک حرکت بود ایضا عطارد در وسط السما و بصاحب طالع یا صاحب
یازده ناظر باشد خاصه که منظور زبرین باشند و قمر در شرف مریخ مولود نشاطی بود
ایضا مریخ در طالع بی نظر مشتری مولود شتاب زده بود ایضا طالع حمل
یا قوس و قمر دراو و مشتری در سابع مولود شتاب زده بود ایضا مریخ در
سابع در خانهٔ خود یا در حدود و وجود خود مولود شتاب زده بود و بعواقب
نظر کننده ایضا مریخ در سابع ساقط از قمر مولود شتاب زده و بی
عاقبت بین باشد ایضا اگر قمر و صاحب طالع در سابع باشند و ساقط از مریخ
و مشتری مولود لجوج و شتاب زده بود دلایل ترش روی و کاهلی و بد گمانی

و نمامی

و نمامی و آهستگی زحل در طالع در وجه صاحب طالع مولود ترش روی بود
ایضا اگر طالع وجه مریخ بود و زحل متسدیس یا تثلیث مریخ و زهره مقابل
مریخ مولود ترش روی بود ایضا زهره منحوس ساقط از طالع باشد و همچنین
ناظر بقمر باشند مولود ترش روی و گرفته خاطر بود ایضا عطارد در وسط
السما مریخ ناظر بوی مولود عاجز و کاهل و ترش روی بود ایضا اگر قمر
در بیوت زحل بود مولود کاهل و عاجز بود ایضا اگر قمر خالی السیر بود بعده
بمانع نحوس شود مولود عاجز و کاهل بود ایضا اگر قمر مقارن زحل در تشریق
بود مولود کاهل بود ایضا چون قمر از مقارنهٔ زهره بمریخ پیوندد و در شعاع
غایب بود مولود کاهل بود ایضا چون قمر از مقارنهٔ عطارد بمریخ پیوندد و دو هم
در تشریق باشند ناظر بعداوت مولود کاهل و بخیل بود ایضا چون مریخ و
آفتاب در یک برج باشند مولود بدگمان بود ایضا مریخ در نهم ساقط
از سعدین مولود نمام بود ایضا قمر در رابع منصرف از کوکبی که در طالع باشد
متصل بکوکبی که در سابع باشد مولود نمام بود ایضا طالع عقرب مولود نمام
بود ایضا سهم السعاده در حدی مولود آهسته و موزون بود ایضا
قمر با زحل در طالع یا عاشر ناظر بمشتری مولود متین و آهسته بود ایضا

زهره مولود درشت روی بود ایضا مریخ در دوم زحل در طالع [illegible]

مشتری در طالع ناظر بزحل و ساقط از مریخ مولود متین و موزون بود
دلایل بر خوردن مریخ در وتد رابع مولود پرخوار و دایم بیمار بود ایضا طالع
اسد و قمر در وی مولود فراخ شکم و بسیار خوار بود ایضا زهره در وجه
اول اسد در بیوت ساقط مولود اکول بود ایضا اگر طالع برج بهیمی باشد
و صاحب وی در ششم ناظر بصاحب هشتم مولود از پرخواری بمیرد باب دوم مشتمل
بر مقدمه و دوازده فصل بعد د بیوت طالع مقدمه معلوم باشد که احکام بیوت
دوازده گانه بعد از دانستن مدت بقاء مولود و مربیات در ایام بقا باشد
و این بطرف مبنی میشود اما مربیات نزد حکماء یونان نظر بعمر طبیعی که آن یکصد و
بیست سال است تا چهار سال مربی قمر است و تا چهارده سال مربی عطارد است
و تا بیست و دو سال مربی زهره است و تا چهل و یک سال مربی آفتاب
است و تا پنجاه و شش سال مربی مریخ است و تا شصت و هشت سال مربی
مشتری است و تا یکصد و بیست سال مربی زحل ست زحل است
اما در شر بکان کواکب اختلاف کرده اند و با مربیات با قوال دین
جدول آوردیم باشر کا

صاحب

این جدول [illegible] کشیده شد بعد عوض [illegible]

صاحب دور زند [illegible] که یوسف [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قمر	یب	ا	ی	ا	ی	رب ۱ از طالع
		ـ	٢	ـ	٢	رب ۲ از طالع
		ی	٤	ی	٤	رب ۳ از طالع
عطارد	ی	٧	ی	ر	ی	رب ۱ از طالع
		د	٢	ـ	٢	رب ۲ از طالع
		ـ	٤	لد	٤	رب ۳ از طالع
زهره	[illegible]	ـ	٢	لو	٢	رب ۱ از ثالث
		٥	ی	لط	ی	رب ۲ از ثالث
		٢	٤	ک	٤	رب ۳ از ثالث
شمس	نوزده	و	ی	لح	ی	رب ۱ از حادی عشر
		س	٢	لد	٢	رب ۲ از حادی عشر
		ط	٤	ما	٤	رب ۳ از حادی عشر
مریخ	پانزده	٥	٤	مو	٤	رب ۱ از سادس
		ـ	٤	نا	٤	رب ۲ از سادس
		٧	٤	نو	٤	رب ۳ از سادس
مشتری	دوازده	ی	٤	سه	٤	رب ۱ از تاسع
		٢	٤	سد	٤	رب ۲ از تاسع
		ـ	٤	[illegible]	٤	رب ۳ از تاسع
زحل	[illegible]	و	٢	قد	٢	رب ۱ ثامن
		٤	ی	قا	ی	رب ۲ ثامن
		٥	٤	قک	٤	رب ۳ ثامن

صاحب دور نزد حکماء فارس | صاحب دور نزد حکماء بابل که از ترتیب ساعت ولادت گویند

ا ح ه كه كط لو
مح ه نه سد عا عج
فه صه صط قو قو قك

- ط و كو ل ل
مد نا نع سو عد عط
قو صح قه قو قيد

ح ى ير كد لا لع
ه نه نط سو ع ف
فو صد قا قع قه

ى نا لع كه لب لط
مح نز سه سر عد فا
فع صه قب قط قو

ه ب ط كو لو م
مر نه سا سع عه ف
فط صو قو قح قير

و ير ه كر له ما
مح نه سط عو عز
صه صر قد قا قيح

ر له كا كا له مه
مط نز سع عر فه
صا صح قه قب قط

صاحب دور نزد حکماء یونان که از آن مرتبی گویند

ادوار	سنین	شهور	ایام	ساعات	صاحب دور
ح	و	ط	ر	ح	قمر
ا	ا	ح	ى	ر	عطارد
ا	ح	نط	ح	كه	زهره
-	ح	ى	ه	له	شمس
-	ى	ط	ى	مه	مریخ
ح	ه	ى	و	نا	مشتری
ى	ح	ح	ح	ح	زحل
ه	ه	و	ى	ى	عطارد
و	ى	ى	ح	كو	زهره
ح	ح	له	ر	ط	شمس
ط	ح	ع	و	ى	مریخ
نا	ا	ك	ه	لو	مشتری
س	و	كو	ى	ر	زحل
له	ح	ح	ح	ح	قمر
ه	ا	ك	ى	و	زهره
و	ح	و	ه	له	شمس
ر	ه	ح	و	ه	مریخ
ع	و	كو	ر	ح	مشتری
نط	ح	ع	-	كه	زحل
ه	ى	ح	ى	ى	قمر
ك	ح	ح	ح	ح	عطارد
كه	و	ك	ه	ط	شمس
ك	ا	ه	و	نط	مریخ
كط	ح	ح	س	ع	مشتری
له	ح	ا	ح	ع	زحل

ادوار	سنین	شهور	ایام	ساعات	صاحب دور
له	ط	كه	ى	ر	قمر
ر	ه	ر	ح	س	عطارد
ما	ح	ح	ح	ح	زهره
ق	ا	كه	ى	له	مریخ
ه	ح	له	ر	ر	مشتری
ر	ه	و	ط	ه	زحل
مط	و	ر	نا	لو	قمر
نا	ح	و	له	كط	عطارد
ى	ى	ح	نط	مه	زهره
نه	ح	ح	ح	ح	شمس
نه	ح	ر	ه	ر	مشتری
نط	ه	ه	و	له	زحل
سا	-	كو	ب	نا	قمر
سه	ى	ط	ط	ح	عطارد
سد	ر	كو	و	كه	زهره
سو	ى	ى	ح	ب	شمس
سع	ح	ح	ح	ح	مریخ
عه	ه	ى	ى	ى	زحل
فه	ى	ح	كا	كو	قمر
صه	ح	ى	ر	ط	عطارد
صر	ح	ر	ر	ن	زهره
قه	-	كا	ى	له	شمس
قيب	ر	كه	ى	ر	مریخ
قيك	ح	ح	ح	ح	مشتری

پس چون هر کدام از مربعات وارباب مثلثات که در ایام تربیت وحمی
خوشحال باشند چون نوبت تربیت با ورسد مولود را اسعادات او باید رسید
پس چون وقت تربیت کوکب قوی حال باشد وسالم از نحوس مولود در مدت
تربیت آن مربی تن درست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بد حال بود حکم بر عکس
باشد خصوصا که کوکب مربی صاحب ششم یا هشتم یا دوازده بود پس رب مثلثه
اول راجع باشد مادر ما را به ترک مولود گویند اما اگر این کوکب در عاشر بود
منحوس بنحس ابطه در افلاک خود یا بنحس دیگر یا وسوند هم در آن هفته مولود از
جای بلند افتد خاصه که آن کوکب زحل باشد و اگر برج آبی بود در آب افتد
یا چاه و اگر بادی بود از دریچه یا روزنه خانه بیفتد و اگر برج آتشی بود در
تنور و میان آتش و جایهای گرم افتد و اگر برج خاکی بود از دیوار افتد یا
زیر انبوه افتد و اگر آن کوکب صاحب هشتم بود مولود بمیرد و اگر صاحب
ششم بود عیبی و علتی بد و بدید آید در آن عضو که با آن برج یا کوکب نسبت
داشته باشد اما اگر آن کوکب مسعود بود بنظر سعدی خواه اتصالات و
خواه رد نور یا دفع طبیعت یا غیره مجمل مولود را آفت نرسد و اگر بر سند نظر
کرده و اگر سعدی در اوتاد یا در بیوت مذکوره یعنی ششم و هشتم و دوازده باشد

نظر کرده

نظر کرده معرفت برسند اما قانون عمر مولود مرتب بر اصل اصل اول
چون دانستن عمر مولود جز پروردگار کسی نداند با آنکه از جانب خدای تعالی
وحی با و نازل شده باشد بنا بر آن آنچه بوحی انبیا و تجربه بکار رسیده از طرف
معتمد و سیاق تنجیم معلوم باشد بقا شخص بقا روح و جسم باشد و آنچه از و بقا
روح و کیفیت عمر معلوم شود آنرا هیلاج گویند و آنچه از و بقا جسم و کمیت
او معلوم شود آنرا کدخدا گویند و اول کسی که در کمیت و کیفیت عمر سخن گفته
هرمس حکیم است که اکثر علما گویند که ادریس نبی است علی نبینا و علیه السلام
و بعد از وی دوروتیوس حکیم است که یوسف پیغمبر باشد علیه السلام و ایشان
بوحی از آفریننده لیل و نهار و گرداننده فلک دوار یعنی قادر مختار روایت
اند و خلفا و کاملان خود گفته در رشته تحریر کشیده اند و بعضی از حکما طبیعی
گفته اند چون دو مولود یک زایچه در آن واحد بوجود آمده باشند چنانچه
نتایج پادشاهزاده بقدر حالت پدرش باشد از زایچه ساح گدازاده بقدر
حالت پدرش باشد از همان زایچه در عمر نیز چنین گویند چه بقدر عمر پدر و جد و
اقوام و قبایل او باشد و این سخن در جثه و هیکل و شکل و خوی و خاصیت
نیز گفته الغرض در باب عمر اختلاف بسیار است بعضی گویند از یکصد و

نکاه ذکر کنند و بعضی گفته اند که زیاده نیز می شود چنانچه حضرت نوح علی نبینا
و علیه السلام هزار و هشتاد سال عمر کرده و صورت زایچه آن حضرت با زایچه
شیث نبی آورده‌ام و صورت زایچه نکبت اما
نوح در تحویل قران کبری متولد شده و شیث
در تحویل قران وسطی بصحرای وجود آمده و صاحب
ثمره نقل از ابو معشر کنند در کلیات عمر که اگر میلادی اتفاق افتد در وقت
تحویل قران وسطی و طالع یکی از دو خانه زحل و مشتری باشد در مولود نهاری
آفتاب هیلاج بود و کواکب دیگر قوی حال باشند و در میلاد لیلی قمر هیلاج بود
و کواکب دیگر قوی حال باشند و در اوتاد ناظر بهیلاج یا کدخداه ممکن بود که مولود
ساقطها قران وسطی عمر دریابد و آن ۳۴۸ باشد سوت چنانچه شیث
نبی را واقع بوده و اگر این اتفاق بوقت تحویل قران کبری افتد و دلایل
بقا قایم کردند چنانچه گفتیم ممکن باشد که ساقطها قران کبری عمر دریابد و
آن ۹۸۰ سال است چنانچه نوح نبی را واقع بوده و اگر طالع اسد باشد و
و آفتاب در وی بسیزده درجه و مشتری در میزان به پانزده درجه و زهره
در سرطان و قمر در جوزا و عطارد در اسد و زحل در قوس و مریخ در جدی

آفتاب

آفتاب عطیه کبری دهد و قمر دو را صغر بیفزاید و مشتری و کواکب عطایا
خود بدهند که جمع آن ۱۷۷ بدین زایچه
و اگر طالع حمل باشد و مراکز کواکب چنانچه
ثبت شده مولود را ۳۲۶ سال عطیه
باشد و
بر این
عطیه با پیش رسید چون قران علوین در برج
بنجم دلو و میزان و جوزا افتد کواکب بهیج
رسید چون عطایا وسطی و صغری ندهند همه عطایای عظمی دهند و کبری اوفتد
اگر طالع حمل و آفتاب در وی و مشتری از قوس بوی ناظر و قمر در جوزا بوی ناظر
عطیه از تکمیله و میت کدخدا در مولود نهاری و در مولود لیلی سرطان طالع
قمر در وی با مشتری و زهره و عطارد در ثور بوی ناظر مولود را عطیه از تکمیله و
میت متجاوز باشد بعضی گویند که چون نیرین در شرف خود باشند و رب النوبه
در وتد باشد هیلاج و کدخداه هر دو باشند پس سعدان ناظر باشند و نحسان
ساقط عمر مولود از تکمیله و میت چهار متجاوز باشد اما جمهور عمر از تکمیله و میت

درکمند و اگر آفتاب هیلاج باشد و در حظوظ خود باشد و سالم از نحوس و طالع
کواکب دیگر قوی حال باشند و اگر این حال قمر را باشد بان شرایط که گفتیم
ممکن بود که مولود ۱۰۸ سال عمر یابد که عطیه کبری قمر است اصل دوم در معرفت
هیلاج و کدخداه اما هیلاج پنج دانسته اول نیر اعظم که مایه زندگانی و چشمه
قوه حیوانی بامر خالق سبحانه است دوم نیر اصغر است که مربی قوه طبیعی بامر خالق
حقیقی و مایه کون و فساد است سیم سهم السعاده که باعث عیش و عشرت و
مجبر بقا و صحت است چهارم جزو مقدم اجتماع یا استقبال که بنا و وضع قوایم
بدنی و حالات مترتبه وی بر اوست پنجم درجه طالع که چون روح باشد در
بدن پس چون زایچه طالع محقق شده با مراکز کواکب و سایر اشیان در طالع
نهاری اول نیر اعظم نگریم اگر در این بیوت باشد یعنی ۱ و ۱۰ و ۷ و ۴ و ۱۱
و ۵ و ۲ و ۸ و ۹ شایسته هیلاجیت داشته باشد و الا ترک او کنیم پس
نظر بر اصغر کنیم اگر در ۱ و ۱۰ و ۷ و ۱۱ و ۴ و ۵ و ۲ و ۸ و ۹ و ۳ باشد
شایسته هیلاجیت و الا ترک او نیز کنیم و در مولود لیلی قمر را بر شمس مقدم
داریم چه رب النوبه اوست پس اگر مولود اجتماعی باشد خواه روزی و خواه
شبی جزو را بر سهم مقدم داریم و نگریم اگر در اوتاد باشد یا مایل الاوتاد

شایسته

شایسته هیلاجیت باشد و الا ترک او نیز کنیم پس نظر بسهم السعاده کنیم در
اوتاد و مایل الاوتاد بودنش هیلاجیت سزاوار بود و الا ترک او نیز گوییم
و اگر مولود استقبالی بود خواه روزی و خواه شبی سهم السعاده را مقدم داریم
بر جزو پس نظر بدرجه طالع کنیم از نحوس خالی بود هیلاج باشد و الا ترک او
نیز گوییم و چون مقرر شد که مولودی را که هیچ نباشد یا کمتر مولود را طول
عمر و طیب عیش لازم باشد چنانچه بطلیموس گوید کثرة الهیلاج تدل علی طول العمر
وطیب العیش و اگر نباشد عدم لازمه ذات او باشد کمترین جلال الدین محمد بن
عبد الله المنجم الیزدی را زایچه در نظر آمد و مولود پنجاه و سه سال داشت و خود
زایچه آورده بود بر صورت زایچه چون نظر کردم نیرین در بیت ششم و دوازدهم
بود نه و سایر اشیان چون مولود استقبالی بود سهم السعاده در ۷ و جزو استقبال
در ۱۲ بود و در درجه طالع زحل و ذنب بود پس با وجود چنانچه در زایچه مبین میشود
مرا عجب آمد اصل ولادتش چون مشخص بود خود عمل کردیم نمودار است صورت
زایچه نوشته شده بود و چون مولود معتبر بود نظر کردیم از نوبت در درجه طالع
بود و صورت زایچه اینست و اختلاف نوبت در مولود نهاری و لیلی
در این زایچه برخی و سایرها ز نمودیم تا نوبت مشخص شود اینست

هیلاج





اما کدخداه بعضی گویند کوکبی بود که در موضع خود صاحب حظ بود و ناظر
بود بهیلاج و بعضی گویند کوکبی که مستولی بود بر موضع هیلاج و ناظر باشد
بر هیلاج کدخدا باشد و بعضی گویند استیلا لازم نیست بلکه چون بر موضع
هیلاج ذی حظ باشد و ناظر کدخداه باشد بعضی نظر اعتبار کنند و مقید

باستیلا

باستیلا و حظ نشوند و در کل نظر بدرجه مقید شده اند بلکه چون بر جهت
کافیست و چون نیرین در شرف خود باشند در کدخدایی سزاوارتر باشند
و اگر مذکورات جمله سه گونه باشند با آن کدخدایی خواهند و سعادت
نیرین معلوم شد سعادت سهم و جزو بنوعیست که صاحب ایشان در شرف یا حد
یا وجه باشد مثال سهم السعاده در بیت چهارم در خانه زهره در حد مشتری
در وجه قمر و این کوکب هر سه در شرف اگر بدرجه پس سهم را کامل قوت
باشد چه صاحب او در شرف است بدرجه و صاحب حد در برج شرف و
صاحب وجه در درجه شرف چون در هیلاجیت کوکبی کدخدا معتمد شود
اولی را مقدم در عمل داریم و معلوم باشد که کثرت هیلاج دلیل طول عمر باشد
و کثرت کدخداه دلیل طیب عیش باشد نکته مجربه ما حکیم اندرمان در
جامع خود آورده که در زایچه طالعی مستولی بر هیلاج زهره بود و ناظر بهیلاج
و زهره در شرف خود و بطلیموس زهره هیلاج شمرده بود و ما را نیز واقع
شده و اثر آن مشاهده شد پس هیلاج جمله در آن زایچه شش شده باشد
اصل سیم در استخراج عمر و عمل در او بقوانین معتمد بیان کرده می شود اما استخراج
قانون عمل عمر بطریق ابن فرخان طبری اگر طالع روزی بود دیگر دو آفتاب را و اگر

شمسی بود بکبیره قمر را و نظر کند تا کدام کوکب می بوند بعد میان ایشان
بدرجات سوا کرده و در دوازده ضرب کند اگر از صد و بیست زیاده بود
زیادتی را اگر طرح تتمه قانون عمر باشد نزد او اما قانون عمر نزد درونیوس مصری
و گویند یوسف پیغمبر بهت بعد درجه طالع از اول حمل بگیرد و مجنس کند تا دقایق
شود و بر هفت قسمت کند اگر کسر ۱ باشد دلیل او آفتاب بود و اگر ۲ دلیل او
قمر بود و اگر ۳ بود دلیل او مریخ بود و اگر ۴ بود دلیل او عطارد بود و اگر ۵ بود
دلیل او مشتری بود و اگر ۶ بود دلیل او زهره بود و اگر ۷ بود دلیل او زحل بود
آنگاه بعد میان کوکب دلیل و درجه طالع بگیرد و مجنس کند تا دقایق شود
و از آن دقایق اول که داشت نقصان کند آنچه بماند آن را دلیل حیوات نام نهد
و مجنس مذکور را بر هفت قسمت کند و باقی را بدستور نسبت دهد تا دلیل
دیگر معلوم شود و از این دلیل تا درجه طالع بگیرد و مجنس کند و بر دلایل حیوات قسمت
کند و کسر او را بر دوازده ضرب کند و بر دلیل حیوات که دقایق است قسمت
کند آنچه خارج قسمت بود سالها باشد و کسور وی بر دوازده ضرب کنند
و بر دقایق حیات قسمت کنند خارج قسمت شهور باشد و کسور بر دوازده ضرب
کنند و بر سی قسمت کنند خارج قسمت ایام بود باز ضرب کنند و قسمت بر بیست

چه

چهار کنند ساعات حاصل شود باز ضرب کنند و بر شصت قسمت کنند
خارج قسمت دقایق ساعات بود طریق عجم چون سعدی در درجه طالع باشد
یا ناظر بدرجه طالع و از نحوس دور پس درجه طالع هیلاج بود و آن سعد
کدخدا پس بمطالع بلدی درجه طالع را سالی یک درجه می برند چون بنحسی قاطع
رسد نظر بکدخداه یعنی سعد ناظر کنند در آن وقت نظر بنیر کرده ساقط
بود قطع عمر کند و اگر ناظر بود قاطع قطع نکند بلکه به بلیتی که طبع قاطع
تقاضا کند و محل قاطع اقتضی کند گرفتار شود و آنچه طبع کدخداه اقتضی
کند و محل او تقاضا کند دفع بلیت کند و ایشان این را از اسرار نجوم
شمرده اند و این از اعمال معتبر جاماسب است طریق دیگر که از اقاویل اهل هند است
که بزرگان وصیت کرده اند طریقش آنست که درجه طالع شخص را اجزاء
ساعات معوجه بگیرند و در دوازده ضرب کنند صحاح و کسور و بر شصت
قسمت کنند و رفع کنند پس قانون بنگرند که چند است و نسبت قانون
بشصت آنچه باشد از عدد حاصل الضرب همان کسور طلب کنند عمر مولود
مثال در افق قزوین طالع مولودی بود ه کو نا اجزاء ساعات بود
یح صو اح و در دوازده ضرب کردیم شد حاصل الضرب این صو ست

که عبارت از کمبیه و شصت و پنج درجه و دوازده دقیقه و هجده ثانیه باشد

و قانون بود ل نسبت ل به س نصف بود پس عدد مذکور را نصف

گرفتیم شد عمر بقانون وی هشتاد و دو سال و هشت ماه و کسری باشد چنانچه قانون عمر در

بروج و نسبت اجزاء البقت در این جدول آورده و این جدول با بو العلیش المنجم منسوبست.

هذا الکلام مفهوم

بعبارة اخرى [illegible]

مثال [illegible]

[illegible]

وجعلها بخط [illegible]

والله اعلم

جدول معرفت قانون عمر — جدول معرفت نسبت اجزاء البقت

اعداد ایام	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	اعداد	نسبت	اعداد	نسبت
ا	يد	كو	ح	ى	-	يد	-	يد	كو	ع	يح	-	ا	بسدس العشر	لا	نصف وربع وسدس عشر
ب	و	ط	ه	كى	ى	و	ى	و	ط	ه	كى	ى	ب	ثلث العشر	لب	
ج	ع	ل	يب	كد	و	ع	و	ع	ل	يب	كد	و	ج	نصف العشر	لج	
د	يح	-	يد	كو	ح	يح	ح	يح	-	يد	كو	ح	د	ثلثان العشر	لد	
ه	كى	ى	و	ع	ه	كى	ه	كى	ى	و	ط	ه	ه	نصف السدس	له	
و	يد	و	ع	د	يب	كد	يب	كد	و	ع	ل	يب	و	عشر	لو	سه خمس
ز	ح	يح	-	يد	كو	ح	كو	ح	يح	-	يد	كو	ز	عشر وسدس	لز	
ح	ه	كى	ى	و	ط	ه	ط	ه	كى	ى	و	ط	ح	ا. ثلث	لح	
ط	يب	كد	و	ع	ل	يب	ل	يب	كد	و	ع	ل	ط	ا. نصف	لط	
ى	يد	كو	ح	يح	-	يد	-	يد	كو	ح	ه	-	ى	سدس	م	
يا	و	ط	ه	كى	ى	و	ى	و	ط	ه	يب	ى	يا	عشر ونصف وسدس	ما	
يب	ع	ل	يب	كد	و	ع	و	ع	ل	يب	و	و	يب	خمس	مب	
يج	-	يد	يد	ح	يح	-	يح	-	يد	كو	ع	يح	يج	ا. ربع خمسه	مج	
يد	ى	و	ع	ه	كى	ى	كى	ى	و	ط	ه	كى	يد	ا. ثلثان خمس	مد	
يه	و	ع	ل	يب	كد	و	كد	و	ع	ل	يب	كو	يه	ربع	مه	
يو	ح	يح	-	يد	كو	ح	كو	ح	يح	-	يد	ل	يو	سدس وعشر	مو	
يز	ه	كى	ى	و	ط	ه	ط	ه	كى	ى	و	كى	يز	ربع وثلث العشر	مز	
يح	يب	كد	و	ع	ل	يب	ل	يب	كد	و	ع	كو	يح	سه عشر	مح	
يط	كو	ح	يح	-	يد	كو	يد	كو	ح	يح	-	يد	يط	ثلثان العشر	مط	چهار خمس
ك	ط	ه	كى	ى	و	ط	و	ط	ه	كى	يد	و	ك	نصف السدس	ن	ربع سدس
كا	ل	يب	كد	و	ع	ل	ع	ل	يب	كد	و	ع	كا	عشر	نا	
كب	ه	يد	كو	ح	يح	-	يح	-	يد	كو	ح	يح	كب		نب	
كج	ى	و	ع	ه	كى	ى	كى	ى	و	ط	ه	كى	كج		نج	
كد	و	ع	ل	يب	كد	و	كد	و	ع	ل	يب	كد	كد	دو خمس	ند	نه عشر
كه	يح	-	يد	كو	ح	يح	ح	يح	-	يد	كو	ح	كه		نه	
كو	كى	ى	و	ط	ه	كى	ه	كى	ى	و	ط	ه	كو		نو	
كز	كد	و	ع	ل	يب	كد	يب	كد	و	ع	ل	يب	كز		نز	
كح	كو	ح	يح	-	يد	كو	يد	كو	ح	يح	-	يد	كح		نح	
كط	ط	ه	كى	ى	و	ط	و	ط	ه	كى	ى	و	كط		نط	
ل	ل	يب	كد	و	ع	ل	ع	ل	يب	كد	و	ع	ل		س	

قول چوهندی در عمر چون آفتاب هیلاج بود عطیه را انگاه دارند میداج گویند
و چون هیلاج قمر بود ساطها و عطیه را ضبط کنند شبرنگ گویند و چون هیلاج
سهم بود ... و چون هیلاج جزو بود ... و چون هیلاج طالع بود سر النیلج
گویند بعد میان درجهٔ طالع و اول حمل بگیرند و با دقایق و مجنس ساخته بر دو
قسمت کنند خارج قسمت ساطها بود و کسر بر دوازده ضرب کنند و حاصل که
دولیت قسمت کنند خارج قسمت ماهها بود و باکسر بدستور عمل کنند ایام بدست
آید و کسر بر همین عمل کنند ساعات و دقایق و ثوانی بهم رسد اما عطیه کواکب
اگر در درجهٔ شرف باشند الشمس یط القمر ج زحل کا المشتری ع
المریخ الزهره عطارد و چون قمر در شرف
شمس باشند عطیهٔ او ا است و اگر در شرف قمر باشند عطیهٔ او ک و چون کواکب
در شرف باشند بعد میان کوکب و درجهٔ شرف بگیرند اگر کمتر از نصف
دور است نقصان کنند و اگر زیاده بود از تمام دور نقصان کنند و باقی
در سنین کواکب که مذکور شد ضرب کنند هر سی درجه سالی گیرند و هر دو درجه
و نیم ماهی و هر شصت دقیقه ده روز نگاه داریم اگر کوکب از شرف بهبوط
میرود از عطایا شرقی بکاهند و اگر از هبوط بشرف میرود بر عطایا بیفزایند

پس

و در عاشر سدس

پس چون کدخدا نحس باشد در ۱۲ عطیه که بدهد و در ۱۱ نصف عطیه که دهد و
در تاسع ربع عطیه که دهد و در ثامن خمس عطیه که دهد و در سابع سدس عطیه که
دهد باطل کند و اگر سعد باشد عطایا جمع کنند عطیه مولود باشد و صاحب ثمره
نقل کند که عطیه بر چهار قسم بود عظمی ثانی کبری ثالث وسطی رابع صغری اما عطیه
عظمی در دولتها و ملتها بکار دارند و باقی در موالید بکار آید و کدخدا عطیه
خود بحسب موضع خود دهد چنانچه اگر در حقیقت وتدی بود از اوتاد ساطها
کبری خود عطا کند و اگر در حاق مایل بود عطیه وسطی و اگر در حاق زایل عطیه
صغری عطا کند و اگر سعدی بکدخدا ناظر بود بدرجه وتد ساطها صغری
خود در عطیه کدخدا زیاده کند و اگر در درجه مایل نگرد ثلثان عطیه صغری
خود زیاده کند و اگر از درجه زایل الوتد نگرد ثلث عطیه صغری خود زیاده کند
صاحب کفایه گوید آن در زایل بعدد سال صغری ماه اضافه کند و در زایل
بعدد ساطها صغری روز اضافه کند اما بزین بدستور اگر بکدخدا ناظر
بود اگر نظر سعد بود عطیه بطریق مذکور اضافه کنند و اگر نظر نحس باشد
بدستور کم کنند و اگر نحسان ناظر باشند در سبوت بدستور اگر نظر نحس
باشد ساطها صغری از عطیه آن کوکب کم کنند و اگر سعد باشد نه کم کنند و

نه زیاد و اگر کدخداه وی حال باشد مولود خوش عیش بود و با راحت و پاکیزه
و فراخ روزی و ترمیتها نیکو یابد و پیوسته تن درست بود و عطیه خود
را تمام کند و اگر کدخداه ضعیف باشد مولود نزار بود و بیمارناک بود و اندوهگین
و کم تربیت و عطیه خود تمام نکند و اگر کدخداه محترق بود کدخدایی نشاید
مگر در خانه یا شرف خود یا در حد تقیم بود یا مسعود ناظر بود اما آن سعد
که کدخداه ناظر بود وی حال بود بنظر قبول باشد از جایل الوتد چهار ده
سالها و صغری خود زیاده کند اما حکم نحس کم کند همین باشد اگر ضعیف
بود و از خانها بد نگرد سالها کم کند نه ماهها و اگر وی حال بود و از جای
نیک نگرد ماه و روز کم کند نه سال و ابو معشر در مولود کبیر آورده که بعد
هیلاج یا کدخداه بیش از مرکزی باشد تا پنج درجه وی در آن مرکز باشد و زیاده
از پنج درجه از آن مرکز بیرون است و در مرکز سابق است **اما معرفت عطایاء**
کواکب صاحب ثمره گویند عطیه کبری آفتاب مقدار ملث دور بود اعنی **قلت**
که هر درجه سالی باشد اما حکم قمر مثل آفتاب است که ثلث دور باشد و چون
او را قدر جرم خود از محاق می افتد از ثلث کم می شود باقی ماند این **قح**
که هر درجه سالی باشد اما عطیه صغری آفتاب مقدار درجه شرف اوست

اعنی **یط** که عبارت از نوزده سال باشد و عطیه وسطی وی مجموع نصف
عطیه کبری و نصف عطیه صغری باشد اعنی **سطل** که شصت و نه سال و شش ماه
باشد اما عطیه صغری ماه بقدر سنین دو اجتماع در جزو واحد باشد اعنی
که که بیست و پنج سال باشد و عطیه وسطی قمر بقدر نصف عطیتین باشد اعنی
سول که شصت و شش سال و شش ماه باشد **و لبعضی** عطیه وسطی نیرین بقدر ربع
عطیه کبری و نصف عطیه صغری گیرند چنانچه عطیه وسطی آفتاب **لطل** باشد و عطیه
وسطی قمر **لطل** باشد اما عطایا خمسه متحیره اما عطیه کبری ایشان چون درجات حدود
هر یک است از حدود مصر ماه هر درجه سال اما عطیه صغری ایشان بقدر سنین ما بین
الاحترافین باشد در برجی در علویه و در جزئی در سفلیین اما عطیه وسطی ایشان
مثل نیرین باشد چنانچه درین جدول مبین میشود با اختلاف آرا و جدول اینست

الکواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	[illegible]	۱۴۶۱	تمکه	ه ل	طل	ه ل	لال	ل ل	ط	فاح	۱۴۶۱
قمر	[illegible]	۲۱۲	قح	مال	سول	مال	لطل	دل	که	مح	۹۶
زحل	[illegible]	۳۱۵	ند	سح	مه	سح	عل	ال	ل	کده	۳۲۳۲
مشتری	[illegible]	۳۴۶	عط	لل	ه ل	لل	کح	عح	س	سرح	۱۴۱۵
مریخ	[illegible]	۲۱۸	سو	کل	م ل	کل	کده	لطه	ه	ناح	۳۶۹
زهره	[illegible]	۵۰۲	فن	له	ه ه	له	کدل	دل	ح	عدح	۵۷۹
عطارد	[illegible]	۳۵۴	عو	لع	ع ع	ع ع	لطه	لطه	ع	[illegible]	۳۱۰

۱۴۶۱
۵۲۱
۲۶۵
۴۲۷
۲۸۴
۵۸۴

جدول معرفت سنین و شهور و ایام و ساعات و دقایق از دقایق تزایل عطایا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ج	ج	و	لا	ج	و	و	ا	ج	-	كد	لا	ح	-	كد
ب			س	لب			س	ب		ى	مد	لب		ى	مد
ج			مد	لج			مد	ج		د	ب	لج		د	ب
د		ج	كد	لد		و	كد	د		ط	لو	لد		ط	لو
ه		ا	ج	له		ز	ج	ه		س	ج	له		س	ج
و			د	لو			د	و		لد	كد	لو		لد	كد
ز			س	لز			س	ز		و	مد	لز		و	مد
ح			مد	لح			مد	ح		ط	ب	لح		ط	ب
ط		ا	كد	لط		د	كد	ط	ج	كا	لو	لط	ح	كا	لو
ي		-	ج	م		ح	ج	ي	ا	ج	ج	م	ى	ج	ج
يا			و	ما			و	يا		-	كد	ما		-	كد
يب			س	مب			س	يب		ى	مد	مب		ى	مد
يج			مد	مج			مد	يج		د	ب	مج		د	ب
يد		ب	كد	مد		ح	كد	يد		ط	لو	مد		ط	لو
يه		ح	ج	مه		ط	ج	يه		س	ج	مه		س	ج
يو			د	مو			د	يو		لد	كد	مو		لد	كد
يز			س	مز			س	يز		و	مد	مز		و	مد
يح			مد	مح			مد	يح		ط	ب	مح		ط	ب
يط		ح	كد	مط		ط	كد	يط	ا	كا	لو	مط	ى	كا	لو
ك		ى	ج	ن		ي	ج	ك	-	ج	ج	ن	ه	ج	ج
كا			و	نا			و	كا		-	كد	نا		-	كد
كب			س	نب			س	كب		ى	مد	نب		ى	مد
كج			مد	نج			مد	كج		د	ب	نج		د	ب
كد		ى	كد	ند		ي	كد	كد		ط	لو	ند		ط	لو
كه		ه	ج	نه		ا	ج	كه		س	ج	نه		س	ج
كو			د	نو			د	كو		لد	كد	نو		لد	كد
كز			س	نز			س	كز		و	مد	نز		و	مد
كح			مد	نح			مد	كح		ط	ب	نح		ط	ب
كط		ه	كد	نط	ج	ا	كد	كط	-	كا	لو	نط	ه	كا	لو
ل	ج	و	ج	س	ا	ج	ج	ل	ى	ج	ج	س	و	ج	ج

اما تعدیل عطیه
معلوم باشد که
چون کوکب در حاق
وتد باشد عطیه
کبری دهد مولود
را و در حاق
مایل وتد عطیه
وسطی دهد مولود
را و در حاق زایل
وتد عطیه صغری
دهد پس اگر این
مراکز گذشته
باشد بعد تر بعد
آنچه حصه او باشد
از آن عطیه کم شود

دکوکب

دکواکب زیاده کننده و کم کننده نیز بدین دستور باشد و این عمل را تعدیل
القسط گویند و درین عمل اختلاف بسیارست طریقهٔ معتبر بعد میان مرکزین
بدرجات سوا گیرند و آنرا اساس نام نهند و چون با درجات دقایق کنند
مجنس ساخته باشند و بعد میان مرکز سابق و کدخدا سنند بدرجات سوا و
آنرا مسافت نامند چون درجات بدقایق کنند مجنس ساخته باشند و تفاوت
بین العطیتین را تفاوت و تفاضل نامند و چون سنین را بشهور کرده باشند
مجنس ساخته باشند پس مسافت در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت
کنند فقط بعد کدخدا از آن مرکز حاصل است پس آنرا از عطیه مرکز سابق
بکاهند عطیهٔ کوکب در همان جزو مشخص شود مثال در زایچهٔ طالع ه و نا
زهره کدخداه بود و در مرکز سابع بدین درجات کح اساس بود [illegible]
مجنس وی بود ۱۶۸۲ و مسافت بود جنب مجنس وی بود ۲۳۲ و تفاضل
بود لز مجنس وی بود ۴۴۶ حاصل الضرب مسافت در تفاضل شد این ۷۲
۱۰۳۴ و چون بر اساس قسمت کردیم خارج قسمت شد این ۶۱ که عبارت
از پنج سال و یکماه باشد و کسر باقی را که هست این ۸۶۸ بر عدد ایام سال که
۳۶۵ باشد ضرب کردیم شد حاصل الضرب این ۳۱۶۸۲۰ بر اساس

قسمت کردیم شد خارج قسمت این ۱۸۸ که عبارت از شش ماه و هشت
روز باشد و کسر باقی بود این ۶۰۴ برکد ضرب کردیم شد خارج قسمت این
۱۴۴۶۹۲ بر اساس قسمت کردیم شد خارج قسمت این ۸ یعنی هشت ساعت
و کسر باقی بود این ۱۰۳۵ بر شصت که اجزای دقایق است ضرب کردیم حاصل
کردیم شد این ۶۲۱۵ بر اساس قسمت کردیم شد خارج قسمت این ۳۶ که
عبارت از دقایق باشد و باکسر باقی همین عمل کردیم شد ثوانی این هد که مجموع
باشد ه رح ح لو هد یعنی پنجسال و هفت ماه و هشت روز و هشت ساعت
و سی و شش دقیقه و چهل و چهار ثانیه باشد از عطیه کبری زهره که قب یعنی هشتاد و
دو سال کم کردیم باقی ماند این عو ی کا یه کج یو که عبارت از هفتاد و شش
سال و چهار ماه و بیست و یک روز و پانزده ساعت و بیست و سه دقیقه
و شانزده ثانیه است تمت دستور جهت عمل تعدیل الغلط باب اول در
احکام خانهٔ اول که آنرا طالع نامند و این بر سه وجه بود احکام مفردات
و مرکبات و مشترکات اما مفردات در ضمن نکته آورده می شود
نکتهٔ اول در بروج طالع اگر برج حمل باشد مولود خود نمای لکن اندازد
بجهت لشکر کشی و خیانات و مولود شجاع و دلیر و مردانه و باهمت بود.

و بسیار

و بسیار موی و مجعد و بزرگ چشم و فربه و گوش دور از گردن بود وجه اول
فلکی از حمل صورت ابریقی بلند باشد با ولد گرگ و مار سیاه در او صفات علام
زحل گوید مولود دو روی دارد و نادرست و رنجاننده مولود باشد صاحب
جامع گوید مولود زود رفتار و فراخ پیشانی و اصعب و اندک گوشت
و نیکو ساق اما بر ساق وی گوشت نباشد و بدست چپ و زیر بغل
چپ علامتی بود و بسیار دوست و بسیار سخن و مزاح کننده بود
وجه دویم فلکی از حمل صورت مردی غیر متعارف با جهاز فراخ دراز
بالا بر زیر او گوسفندی در دست دارد صفات علام زحل گوید مولود شجاع
و با هیبت و صاحب مال و با رای بود و صاحب جامع گوید سیاهی چشم او
بیشتر از سفیدی بود و نیکو موی بود و طعام بسیار خورد و فراخ چشم
بود و زود خشم و حقود نبود و خواهد که نیکویی کند با مردم و بسیار [illegible] بود
وجه سیم فلکی از حمل صورت لوحی باشد که چیزهای عجیب در او نوشته باشد و صور
ریزه در او منقبت باشد صفات علام زحل گوید مولود دلیر و بسیار دان
و محیل و با تزویر باشد صاحب جامع گوید مولود سرخ رنگ بود و پهن
روی و بزرگ سینه و اشهب و نیکو شکل و بسیار سفر و بد خو بود و اگر در

آخر وجه بود مولود کر و زشت روی و زشت صورت بود **ثور**
مولود ستیزه کار بود و خودرای و خود را رنجه دارد و در زحمت اندازد
و سبب بیماری و علت شود و مکروه از زنان و شهوات بد و بسیار فراخ
پیشانی و دراز بینی و سوراخ بینی فراخ و بزرگ چشم و مختلف الخلق سطبر
گردن سیاه موی و ضعیف عقل و نیکو رفتار بود **وجه اول** فلکی از ثور صورت
جوجه و پلاس باف و زنی که دوک میرسید **صفات** علام زحل گوید مولود ستیزه کار
و در پی کارها دنی باشد بیهقی گوید مولود میانه بالا و بعید العود و
اندک سخن و بزرگ چشم و سطبر لب که بر گردن او نشانی بود و بر مذاکیر او
باز نشانی بود و بر پهلو نشان داشته باشد و سخی و بسیار دوست و خداوند
نعمت بود و زود خشم گیرد و زود خشنود شود **وجه دوم** فلکی از ثور صورت
زنی رقاص سرود گوی باشد **صفات** علام زحل گوید مولود با شهوت و خوش طبع
و عاشق پیشه و هرزه گرد باشد بیهقی گوید مولود گرد روی و پهن سینه و
شیرین چشم و پهن گوش بود و بر دوش موی دارد و نشانی بود او را
در میان دوش و جایی که سبد اندازند و تنگ لخت و گران زبان
بود و اندامها او مختلف بود و فراخ دهن و زود سخن بود **وجه سیم** فلکی از

ثور

ثور صورت طفلی خندان که با خاک بازی میکند و مردی که نان میپزد و
مردی که بربط میزند و سرود میگوید و کتف می جنباند **صفات** علام زحل
گوید مولود شاعر و خوش طبع و جامع سخنها و با کودکان بلعب مشغول باشد
و شاید بازی کند بیهقی گوید مولود پیش چشم و نرم سخن و دراز گردن و
نیکو روی بر چشم چپ او نشانی بود و بر قدم او نیز نشانی بود و
بریح زندگانی کند و بزنان رغبت کمتر کند و اگر آخر برج بود دلیل بد نفسی
و خیانت طبع بود **جوزا** مولود در کارها تعطیل کند و کار امروز بفردا
افکند و کاهل باشد و کار بزبان برد و خود را از مراتب عالیه اندازد و
معتدل قامت و فراخ سینه و نیکو هیات و امین و کاتب و محاسب
ادیب بود **وجه اول** فلکی از جوزا صورت مردی حکیم نویسنده و دستار بگا
و صورت مردی ترش روی گوینده سخنان نرم دروغ گوی **مولود** حکیم و گوینده
و مال دار و دروغ گوی و بذله گوی باشد و نیکو چشم و میگون موی و بر رو
دست او نشانی بود و زود خشم گیرد و بزرگ سینه بود و باریک ساق
و خورد قدم بود **وجه دوم** فلکی صورت مردی نوشنده باشد با مزاج **مولود**
محیل و با شهوت و بیمار و ضعیف باشد و گندم گون بود و در زیر بغل او

علامتی بود سیاه شیرین سخن و اندک سخن و با ملوک مخالطت کند و ازرق
وکره موی بود وجه سیوم فلکی صورت مردی سیاه چرده سرود گوی بزبان
هندی مولود سیاه چرده و هم زبان و بد دل منعم و خفته چشم باشد و غلظ الاعضا
باشد اسفل او از اعلی سطبرتر باشد یا برعکس و دندانها او گرد و خورد چشم بود
و واسع المعلمین بود طالع اگر برج سرطان باشد مولود رسالتی درست دارد
والفت گیرد با عوام و جامع صنایع بود و جلد و توانا و سیاه چرده و موش
فرخار بود و باریک روی بود و خورد چشم بود و خوش کلام بود و آخر
برج جوزا سعیدی بر چشم او افتد که بدان چشم او تباه شود وجه اول فلکی
صورت کودکی که از چاه آب میکشد و سر مار بزرگ و خرچنگ دارد مولود
مزاج و بد سر و فتنه انگیز و جفاکش باشد و نیکو چشم و نیکو روی و پیوسته
ابرو و دراز بینی و پهن دوش بود و او را در زیر بغل نشانی بود یا در زیر
ساعد راست او و پاکیزه نفس و زیرک و کافی و بسیار حیلت و زفت
گردن که در چشم او زردی بود وجه دوم فلکی صورت زورقی که در و طاقی
نگار ایستاده مولود سفر دوست و مسافر دریا و شناور و ماهی گیر و کار کن
دریا باشد نیکو رنگ بود و بر روی او نشانی از سرخی باشد و میانه بالا و کم موی

وچشم

وچشم او گرد باشد و نشانی سیاه بود در چشم او و محبوب بود در دلها مردم
وجه سیم فلکی بر صورت ماه وجوهی که در او آب میرود و تیز و بهره و جانب او مردان
ایستاده و در دستشان کوزه با آب که از ماه پر کرده باشند مولود نواگر و مرجع
خلایق و مدار علیه مردم و منعم و بد دل بود و بزرگ ابرو و پهن سینه و اکثر اوقات
از ماه و درد دل رنجور بود و بر سر موی بسیار دارد و بزرگ سینه بود و خندان
طالع اگر برج اسد باشد مولود ریاست طلب بود و سروری و پیشوایی جوید و
صحبت با ملوک دارد و با هیبت و نیکو رای بود دهن و اندر فی اعلی از اسفل
او غلیظ تر و فراخ سینه بود و غضوب و رفیق السابق و کریه اللقا بود وجه اول
فلکی با صورت ملکی با تاج بر تخت و مردی که گنج یافته باشد و مهر زده و شکل
میکند و شیری که در بیشه بانگ میزند و دم بر زمین میزند و گرگ با ابل گوسفند
و شبان از خانه میکند مولود ملکی باشد یا زمینی معتبر با گنج و مال و بر ستانند مردم
بحرف و صوت باشد و مال دارد و خایف بسبب مال باشد و اندک سخن و
بزرگ شکم باشد و در رفتار سر اندر پیش افکند و اندک شرم بود و بسیار
موی بر و بزرگ سینه و خندان بود و رنگ روی او بزردی گراید اما نیکو
روی بود و اشهب و نیکو بینی و پهن سینه و باریک ساق و در قدم او جراحتی

باشد و بر خصمان ظفر یابد و تیز نظر بود وجه دوم فلکی صورت مردی متنعم
بربع نشسته و زنی ایستاده با جامه بلند و موی خود شانه میکند و بر دو عنق
چوب میکند و در دست سبد پیش دانه درخشان می باشد مولود مال دارد و فراخ
معیشت و دنیا دوست دارد و مشهور گردد نیکو چشم و پهن سینه و باریک ساق
و ران و اهل و بزرگوار بود از بزرگواران و فرسنده و بزرگ قدم
بود وجه سیم فلکی صورت مردی توانگر که زر بسیار می سنجد بر ترازوی بزرگ
از آهن و دو بالش پر دست بلکی و سرگین ستور بسیار در پیش او افتاده
مولود با جمعیت و منکر و خون خواره و مردم آزار باشد و میانه بالا مایل
بدرازی و شده مالمطبق و سفید روی که رنگ او را اندک کنایه بسرخی
زند و بزنان مایل شود و ادب و علم و بسیار دوست بود طالع اگر برج
سنبله باشد مولود مصلح خود را خود سازد چنانچه خود را بمراتب عالیه رساند
بعقل و کفایت و وزارت و تدابیر بسیار نیکو قامت و معتدل خلقت
و عاقل و فاضل بود وجه اول دبیری دعا خوان و طفلی علم خوان و پیری برتخت
کتاب خوان و مردی بلند بالا تعلیم دهد و قلم برشد مولود عابد و صالح
و عالم و معتقد او قوی باشد و فرسنده خلایق باشد دراز بالا و شجاع و نیکو

روی

روی و نیکو چشم و کژ بینی و باریک ساق او علامتی باشد و فراخ کننده و بسیار دو
بود و بزنان رغبت کمتر کند و از زرد چشم و موی بود با اشهل بسرخ رنگ بود
وجه دوم فلکی بر لب جوی گندم آرد میکند و از و دولاب باغ آب میدهد و کتاب
و بند وی و جادوی میکند مولود مردم فریب ساحر و جادوگر و مالدار و
ساعی در امور باشد وجه سیم فلکی گردی و لوحی زمرد یونانی نوشته دارد و به
ابهت و بزرگی سخن گوید و هر صنایع بداند و دوات و قلمی پیش نهاده مولود
بزرگ منهاد و بسلطانی عالیشان صاحب علم و قلم باشد و داننده صنایع
و بدایع باشد امسکدل و فروتن باشد نیکو شکل و خود دو چشم و نیکو چشم بود
و جوانمرد و گندم گون و فربه و سرخ موی و شیرین سخن باشد اگر طالع برج میزان
باشد مولود خود را بمهالک اندازد بسبب زنان و در راندن شهوت و زینت
دوست بود نیکو صورت و معتدل اللحم والقامة والهیئة باشد وجه اول
فلکی زنی باشد که طبل و دیگری کاسه و دو میگوید و کودکی دست بزند و می خندد
مولود عیاش و سازنده و سرود گوی و هزال باشد بر روی او گوشت باشد
و سرخ رنگ بود و پاکیزه نفس و بر بینی نشانی داشته باشد و بر سر او زخمی
باشد از میان مردمان خویش بیرون شود و حکیم بود و از علم و مال او منفعت

میانه بالا بود و در سرخ ... بود و ضعیف دل
نیکو شکل و بسیار ... بود
و قد و چشم ... بود و ...
اول صورت ... نفس ...
حکیم و ادیب ... بسیار ...
شنیده ...

اقارب را باشد وجه دوم فلکی مردی دانا بربط میزند و سرود میگوید
و کنیزکی میخواهد که ساز موزد و طنبوری ابریشم و تخته جادو دارد مولود مرد و زن
و داخل در جمیع علوم و شهوت راننده باشد و سیاه موی بود و در میان پشت
و بر پیشانی بود و گندم گون بود و دو سهل و فراخ دهن و سطبر بینی وجه سیم فلکی کودکی
شیرخواره و کرسی و جاذ چینی و هندی مولود طفل طبیعت و نسا فربه و بحر باشد
اگر طالع برج عقرب باشد مولود شجاع و ستیزه کار و نمام و شهوت دوست باشد
و خود را بمهالک اندازد و بیماری دراز کشش هم رساند و احذق و اشقر باشد
و سیاه موی و خورد چشم خورد روی نیکو روی دراز ساق و قدم بزرگ
و نمام و سره باشد وجه اول فلکی
مولود نیکو شخص و نیکو روی و ملیح بود و او را نشانی بود بر سر و سهل
بود یا ازرق بهن سینه و بهن دوش و او را نشانی بود بر قدم چپ و یا دست
راست و عاقل و ادیب و نیکو تدبیر و قاهر اعدا بود و میانه بالا و زود سخن
وجه دوم فلکی
مولود سرخ رنگ و بزرگ شکم و خرد دان و خورد ساق و میانه بالا و بزرگ سر
و نیکو روی و او را بر مذاکر و پشت نشانها باشد و ادیب شیرین سخن و بسیار

مال

مال و با حیا و از بزرگان منفعت گیرد و خشم کننده باشد وجه سیم فلکی
مولود کوتاه بالا و سیاه چرده و طعام
بسیار خورنده و در رفتار او عیبی بود اگر طالع برج قوس باشد مولود کاهل و
تعطیل کار و خود را از مراتب عالیه اندازد و ضایع روزگار بود اما صالح
و متقی بود و بهت اللون و دراز دندان و سطبر ساق و دراز روی و نیکو
موی بود و در قفا بهتر از مواجه نماید و خداوند ستور بود و سواری دوست
دارد وجه اول فلکی
مولود گران زبان و بهن سینه و شیرین چشم بود و او را بر پشت و میان شانها
بود و او ادیب و شیرین سخن بود و دوستان را از وی منفعت بود وجه
دوم فلکی
مولود زرد روی بود و پیوسته ابرو و بر سینه او نشانی بود و بزرگ بینی و
بهن روی بود وجه سیم
مولود اشقر باشد و باریک موی و در موی او صهوبتی بود و دراز بالا و
نیکو روی و بهن سینه و شجاع و او را نشانی بود بر ساق چپ و او حکیم و ادیب
بود اگر طالع برج جدی باشد مولود کاسب بود و سخت کوشش در جمع مال و

نگاه دارنده مال بود ودقیق الساقین وخشک تن اسفل روی او باریکتر بود از بالا
ورویش شبیه ببز باشد وبسیار موی وباریک ریش بود وجه اول فلکی

مولود نیکو شخص بود وپهن سینه و
نیکو رفتار واو را نشانی بود زیر بغل واو عاقل وحکیم بود وزرد رنگ وخورد چشم
وبر ابروی او موی اندک بود وباریک ساق بود وجه دوم فلکی

مولود را هیات بینی زشت بود و
خورد دهان وگران آواز وبدخوی وحقود بود وبسیار سفر بود وجه سیم فلکی

مولود نیکو شخص وزرد رنگ واو را نشانی
بود بر روی از جانب چپ وبسیار دوست داشته باشد وزود خشم گیرد و
خورد روی بود وچشمش گلگ بود اگر طالع برج دلو باشد مولود دشمن انگیزد ودواب دار
ومکار ورنجنده ومغنی ومال دار بود میانه بالا وحقود وحسود بود ویک ساق او
سطبرتر بود از دیگر اما سخی بود وطاهر الدم والالون بود وجه اول فلکی

مولود فراخ دهان وخورد پیشانی وبسیار
موی بود واو را نشانی بر سینه بود وبر قدم چپ دوست دار عدل ودشمن ظلم وجور
بود وجه دوم فلکی مولود

دراز بود وسیاه چرده واو را نشانی بود بر پشت وزیر بغل وسینه وتیز خاطر بود
وقدم فراخ نهد در وقت رفتن وجه سیم فلکی

مولود کوتاه بالا وشیرین سخن وپاکیزه نفس باشد وباریک بینی و
روی زرد داشته باشد اگر طالع برج حوت باشد مولود بعقل وکفایت خود را
بمناصب عالیه رساند مثل صدارت ووزارت وقضا وحکومت فراخ سینه و
خورد سر وبزرگ خد باشد وبسیار خواب بود وسفید رنگ ودر خلق او نقصانی
بود وچشم او کرد باشد وجه اول فلکی

مولود نیکو شخصی بود وپهن سینه ودر زیر بغل نشانی دارد وزیر قدم واز اقوام
متبوع بود اما لجوج وگندم گون بود وچشم او بازروی زند وبسیار موی بود و
خورد قدم بود وجه دوم فلکی مولود
بیش چشم وپهن موی روی ودراز دندان بود وجه سیم فلکی

مولود تیز نظر وفراخ سینه وکوتاه گردن وی اندک
سخن ودر وی علم وسکون بود وبا وقار بود نکته دوم در احکام مفردات طالع از
درجات فلکی چون طالع باشند معلوم باشد که چون دقایق از سی گذرد بر درجات
افزاید وحکم مشترک میان دو درجه باشد اگر با درجه از سی تا سی ویک دقیقه باشد

وآنچه بر خود لازم ساخته‌ام آنست که درجات فلکی را صورت باز نمایم چنانچه
منکلوشاه گفته و احکام درجات بقول منکلوشاه بگویم علامات شه و قول
غیر نیز بیان کنم علامات غ و آنچه متفق باشند بی علامت آوردم اما درجات
حمل حمل بسیار موی بود موی او جعد بود و دراز روی و بزرگ چشم و خورد
گوش و دراز گردن بود اول صورت مردی که با او خنجری و مزراقی باشد
شه نیک مرد و پارسا و تنگ عیش و بدخو و نافرمان بود غ پارسا و
تنگ عیش بود و روا بود که عاق ابوین باشد درجه دوم صورت مردی که خلکی
در دوش دارد شه ستمگار دوست و بیخرد و فرهنگ باشد غ ناقص عقل و
ستوران را دوست دارد و باکره لنفش و باکره کیاس باشد درجه سیم صورت
مردی که روی‌اش چون روی سگ باشد شه فاسق و خبیث و تنگ روزی
و بدعیش و مشهور بود غ فاسق و خبیث و حقوط و تنگ عیش بود درجه چهارم
صورت مردی که بدست برسنگی از آهن دارد شه خوش خو و مقبل بود اما
دزد و بد افعال بود غ نیکو اخلاق و مقبل بود اگر عالم بود طبیبی به معالجه باشد
و اگر جاهل بود یا دزد و ظالم مخالط بود درجه پنجم صورت مردی که شمشیر برهنه
دارد شه دراز بالا و نیکو روی بود غ دراز بالا و نیکو سخن و بد نحس باشد.

درجه

درجه ششم صورت آدمی مرده سیاه رنگ باشد شه نیک بخت و مرزوق
و موفق و مقبل و دراز عمر بود غ تمام است و با رفاهیت و نفع رسان باشد
درجه هفتم مردیست که کشتی بنجه دارد ش با رای و دست نیک باشد و کاهن
و صاحب عجایب و بسیار دعا کننده غ نیکو تدبیر و نیکو مزاج و خواهاد نیکو
پند و از عجایب خبر ده درجه هشتم صورت اژدهایی که او را دو سر که باد
میدمد و در برابر او بزی گاو کوهی استاده شه گزاف کار و فضولی باشد
راغب بخیرات غ فضولی باشد و دشمن علم و عالم درجه نهم صورت بزی که
او طمعت نقصان در او بر پشت وی باشد شه کم عقل و بسیار حرمت باشد
و قدر او نزد بزرگان بسیار باشد غ کم عقل بود اما حظی تمام داشته باشد
از مالداری و کم خواری درجه دهم صورت زنی باشد که بدست قضیبی از طلا
داشته باشد شه زیرک و عالم باشد و جماع دوست و مرگ او در غربت
بود غ عالم و زیرک و تیز خاطر بود الا در کار جماع مبالغت بسیار کند درجه یازدهم
صورت عقابی که بر نخله نشسته باشد شه عاشق پیشه و طرب دوست و طرافت
کننده و جوانمرد و صبور و شجاع باشد لیکن مقید لباس نباشد غ عاشق و طریق
و شادمان و با مودت الا آنکه نکاح دوست دارد و پسندیده بود درجه دوازدهم

[illegible] بز کوهی زیل بلند سم

مردی و رخش ملوی باشد ش خبث و عاقل و محصل و منفعت جو دروغ گو بد
ع گوید عاقل و متحمل و معیشت از قصه خوانی و دروغ گوی کند دانند درجهٔ سیزدهم
صورت مردی صاحب دو شاخ بود ش گوید کاهن و منجم و فال گوی بود و
تمام بهره بود از دل مردم غ بدستور گوید اما از جوانان بهره مند بود درجهٔ
چهاردهم صورت مردی که بدست تازیانه از ابریشم دارد س گوید عاقل و حلیم
درست رای و فطن او در هیچ جز خطا نیفتد ع بدستور گوید درجهٔ پانزدهم از صورت
مردی جبه که زره پوشیده باشد س گوید زبان آور و جوانمرد و کریم و هرچه
بدست آورد ببخشد ع گوید مجادل و بسیار حجت و نیکو سخن و سخی و کریم بود و او را
جز کم تمامه حیله ببخشد درجهٔ شانزدهم صورت مردیست که دو موزه وی از طلاست
ایستاده بر منبر ش گوید فاسق و دروغ گوی و خبیث باشد و صنعتها باریک
کند و چرب دست بود غ بدستور گوید درجهٔ هفدهم صورت مردیست که دیبا
پوشیده س گوید معیشت از کسب دست وی باشد و با وجود کم معیشتی بذال
و با همت و بخشنده باشد غ گوید درویش و تنگ عیش باشد و مال دنیا پیش وی
بیقدر و بی اعتبار باشد درجهٔ هجدهم صورت زنیست که تکیه کرده بر تختی متعلق
ش گوید دست کار بود و صورت گر و آبها دروان دوست دارد

و باشد

و باشد که بسبب هلاکش آب بود غ چوب براش و نقاش و مصور بود و کار زر کند
و آبها جاری سازد و بیم است که در آب میرد درجهٔ نوزدهم صورت مردیست
که بر سر تاجی از طلا دارد س گوید شرمگین و گشاده زبان و فصیح و ظریف باشد
و کرامت دوست دارد اما زانی بود ع گوید کرامت دوست دارد و دوستی
بود و نیکو منظر و زنان آرزومند بود و اگر کوکبی در او باشد یا ناظر او
بمراتب عالیه رسد پس اگر آفتاب باشد پادشاه باشد و اگر قمر باشد [illegible]
و تاجر مال دار بود و در میان عوام صاحب اعتبار باشد و اگر کوکبی دیگر باشد
بزرگ در میان منسوبات آن کوکب باشد و جمعیت از منسوبات کوکب
داشته باشد درجهٔ بیستم صورت کشتی سواری که در آب باشد ش گوید بیهوده
گوی و بر محنتها صبور و سبکبار باشد و کم عقل و مستبد رای بود و حیلگی
معانی بر او مشکل بود و دوست عزیمت و پست همت بود ع گوید صابر بود بر
نوایب اما بسیار سخن و بسیار گوی و ناقص عقل و در امور ثابت نبود
و حال گردان بود درجهٔ بیست و یکم صورت حلقه از یاقوت سرخ ش
گوید با همت و شجاع و بخشنده و جوانمرد و دور از ریش و مشهور باشد
غ گوید شجاع و کریم و دور از بلا بود درجهٔ بیست و دوم صورة شیری که

مضروب العنق باشد و حرف زند ش گوید بدبخت و بدکار و تنگ معیشت
باشد ع گوید بدبخت و تنگ معیشت و سرگردان عالم گردد و قلندر صفت
باشد درجه بیست و سیم صورت گرگیست متوجه بشکاری که او را دو بره است ش
گوید کاهل و شوم و تنگ معیشت بود و طالب ~~رزق نبود و نداند که رزقش از~~
کجاست و خالق و رازق خویش نشناسد غ گوید دلیر و تنگ معیشت
بود و طالب رزق نبود و نداند که رزقش از کجاست درجه ۲۴ صورت
زنی برهنه باشد س گوید کم عقل و زیرک رای و بد حرف و گردن کش و
صفرایی مزاج و خشمگین باشد ع گوید بدستور درجه ۲۵ صورت دو کنیزک
که دست در گردن هم کرده اند ش گوید که صبور و جلد باشد و قوی طبع و
غلیظ و خدا نا ترس بود غ گوید خدا نا ترس شدید النفس شدید الصوت باشد
و جلد درجه ۲۶ صورت قله کوهی که مرغوب طبایع باشد ش گوید که بزرگ
قدر و عظیم محل فراخ روزی و تنگ دل و دشوار کار باشد غ بدستور گوید
و صاحب صنایع باشد درجه ۲۷ صورت کوهی که میوتی در اوست س گوید
که مردی بدبخت بود و ضعیف تن زرد فام میش چشم و بار ساعد و ساق
غ گوید بدستور درجه ۲۸ صورت مردی عبوس با غضب ش گوید که رنج

کش

کش و بسیار خوف و کاهل باشد که از هر خبر بترسد و فال و زجر افعال بسیار
بکار دارد و غ گوید که رزقش از گدایی بهم رسد و از کسب دست خویش و
رشته بود درجه ۲۹ صورت مردیست که قیادت میکند کنیزی را ش
گوید زنی باشد رشته و صناعتی دارد که بدان کسب میکند برنج بسیار و
هرچه بجنگ آرد غ گوید اگر مرد باشد بکسوت زنان گردد و کار زنان کند
و اگر زن باشد اغلب آنست که شوهر عیالی بود و برنج و محنت روزی
بهم رساند یا بنا فروعات درجه ۳۰ صورت مردیست که باد میکند بر بهره
خوب ش و غ گویند این درجه کم طالع آدمی واقع می شود اگر بشود کرد و
زشت رو و بدخلق و کم فهم باشد الثور درجه ۱ درخت مرد و ش
گوید که پارسا و نیکوکار و ظریف باشد و مرحوم و بدکار و دایم کار بی منفعت
کند غ گوید عفیف و تنگ روی و مرحوم و پیوسته کاری کند که او را زیان
رساند و سودمندش نبود درجه ۲ زمنت با زنی در صحبت سه و غ گویند
شوم و بدبخت و بدحال باشد در همه عمر بسبب بدبختی و نادانی و بیعقلی درجه ۳
مردی بر کرسی مرتفع نشسته ش گوید مولود کاهن و حیز و دروغ بکسوت
راست گوید و بدان بسبب بزرگ و با اعتبار و مالدار شود غ گوید مولود

کاهن و منجم و صاحب رای بود و ذکر باشد و درخ بصورت دست جلوه و سپید
و اگر کوکبی در او بود یا ناظر با وی سعد مولود بمراتب ملوک یا منزد نزد ملوک
و اگر نحس بود بمراتب عالیه رسد اما بعد نفی صاحب مال شود و اسباب
در کل از طبیعت کوکب واقف باشد درجه ۴ مردی که بفیل راکب آمد س و غ
گویند مولود مانند ستور باشد در بی‌عقلی و سفرها دراز نیز بسیار کند اما در آخر
عمر سعادت عظیم یابد و بزرگ گردد درجه ۵ مردی که بدست مصحفی را دارد
ش گویند مولود دلیر و مبارک و بی باک باشد اما در معاملات ظالم و
بی انصاف باشد غ گویند مولود بسیار سعید و دلیر در نقض عهود باشد درجه ۶
مردیست گندم پاک میکند ش و غ گویند مولود پارسا و نیکوکار باشد و دعای
وی بیشتر مستجاب باشد و در عمر خویش از مکان آسوده خود کشند درجه ۷ مردیست
که زمین میکند ش گویند مولود ضعیف تن و بدترکیب و کاهل و محروم و تنگ
روزی بود غ گویند مولود ضعیف و کاهل و اندک حیلت و محروم بود درجه ۸
مردی که دو موزه آهن پوشیده ش گویند مولود عالم و بزرگوار بود و از
علم و زنان و کودکان منفعت بسیار یابد غ گویند مولود عالم و مشهور و بلند
آوازه گردد و روا بود که موذن و معلم زنان و کودکان و مودب باشد

درجه ۹

درجه ۹ صورت عقاب جسیم باشد ش گویند مولود خوش عیش و کم آفت و
خیرکت و عالم بود و بکارها از نیک معروف و مشهور گردد غ گویند مولود رفیع العقده
و ذاکر و عالم و تیز خاطر و ذکر او جمیل و اعمال او نیکو بود درجه عاشر ش مردیست قصیر
طبع و کوته بالا س گویند مولود سرخ رنگ و کوته بالا و گرد رو و ضعیف و
کوتاه عمر و در صحرا و بیابان و در بند اسیار بود غ گویند مولود اندک
قوت و کوتاه عمر بود اگر صحرایی و دهی بود و اگر شهری بود دراز عمر بود درجه ۱۱
درخت زیتون است ش و غ گویند مولود زشت خلقت و در بر معیوب بود
و ساق هایش ضعیف بود و در آخر عمر متواضع بسیار قدرش زیاده شود درجه ۱۲
صورت درجه ۱۲ مکان افتاده ش گوید مولود زیرک و قوی و تمام خلقت بود.
و مکار و خبیث و قادر بود بر آنچه طلب کند غ گویند مولود مکار و عجب جود
تیز خاطر و شدید القوة و روزی مند بود و از هرچه طلب کند بجوید درجه ۱۳
مردیست بقتل مردم مشغول ش و غ گویند مولود تمام خلقت و زیرک و بسیار
علم و کریم النفس و نیک بخت و دراز عمر و حج کند و اگر سفرش بمواضع
متبرکه باشد درجه ۱۴ زن دف کوب باشد صورت او س گویند مولود طبیب
باشد و دارو شناس و عالم بطبایع حیوان و از معالجت او بیماران شفا

و نبیع آثار ایشان کند و در او مکر و خبث بسیار بود خ گوید مولود مکار و خبیث
و دروغ‌کار بود بعلم سحر و اعداد و جادو و طلسمات و نیرنجات بکار برد درجه ۲۷
بطبع جابهای مختلف متفرق باشد شـ گوید که مولود رسول بود و طوف شهرها
بدان سبب کند ع گوید مولود مسافر بود و شهرها بسیار گردد و روا بود که رسالت
ملوک کند از شهری بشهری نکوشاه گوید اگر قمر در این درجه باشد یا ناظر باو اگر
کواکب سعد ناظر باشند بار دیوزها و دفع طبیعت کند مولود و بمراتب ملوک رسد
و اگر کواکب نحس ناظر باشند بشقاوت و بدبختی زندگی کند و مالدار شود
درجه ۲۸ مردیست سوار آهوی نر سـ گوید نیکوکار بود تا چهل ساله شود
بعد از آن صلاح او بفساد مبدل شود ع گوید مولود در نیمه اول عمر خرد و صالح
بود و در نیمه آخر عمر مفسد و فاسق بود درجه ۲۹ زنی که موی خود را او گشید
سـ گوید مولود بدبختی کند که صنعتی با او باشد و هر دو کاسد باشد همیشه
ع گوید مولود از جمله محترفه باشد و روا باشد که نمدوز و یا سازد
و از آن معاش کند درجه سیم صورت ابریقی که آب فرو برد شـ گوید مولود
خود چشم و نیک و پارسا بود ع گوید مولود پارسا بود و شاید که عید ی
پارسا بود ابومعشر گوید درجه کا و ل از ثور باندک انظار مرضیه صاحب طالع

زندگ

الجوزا

بزرگ و صاحب اعتبار و مالدار و عزیز و محترم گردد الجوزا درجه اول
صورت حامل حیوان دو رش گوید مولود عالم و حلیم باشد و بحکمت سخن گوید ع
گوید بدستور اما از مال روزی مند نبود درجه ۲ دو زن که یکی بر پشت دیگری
ایستاده شـ گوید مولود جوانمرد و کریم بود و دایم خاطر تنگ نوع نبود از
نیکی ببدی و از بدی بنیکی زود مبدل شود ع بدستور گوید درجه ۴ مردیست
که با او قنسوه سـ گوید مولود عالم و ادیب و خیردوست بود و سخن حق و
صواب گوید و یار حق باشد ع گوید مولود مخبر اخبار و محدث آثار بود و
سخن از حق گوید درجه ۵ مردیست معلق [شمشیر حمایل کرده] بشمشیر سـ گوید مولود دروغ گوی
و بی شرم و بی وفا و دراز عمر بود ع گوید مولود کذاب و بی حیا و بی عافیت
و عمر دراز به بی حرمتی گذراند درجه ۶ مردیست که با او مرزاق سـ گوید
مولود درشت و بی حافظ و زشت کار بود ع گوید مولود بد معیشت و دزد باشد
و حرام بحلال بکار برد و مزور بود درجه ۷ مردیست که کتابی میخواند سـ گوید
مولود عزیز و دوست بود میان مردمان و خدای تبارک و تعالی
را بسیار یاد کند ع گوید مولود گرامی بود در میان مردم و با جمعیت درجه ۸
مردیست که زننده نایست سـ گوید مولود بزرگ اخلاق و کریم النفس

ولطیف عنفر و کتب قدم مطالعه ع گوید مولود بزرگوار عمر بود و حکایات
دوست دارد و در مجلس محترم باشد از همه پیش درجه ۹ مردیست که نیخ در حتی
میکند و بروایتی چوب برنج درخت میزند س ع گویند مولود تعلیم علم و ادب
کند با وجود آن ناقص عقل باشد درجه عاشر جوزا مردیست حامل آدمیست سه
گوید مولود درویش و مسکین و محتاج باشد بخبر مردمان و همه عمر مفلس بود
ع گوید مولود ملکی بود جبار و سخت دل و خونریز و هیچ رضای خدای تعالی
نگاه ندارد درجه ۱۱ مردی که بدست خویش ونی دارد سه گوید هر که بدین
درجه زاید پادشاهی بود گردنکش و سخت دل و خونخوار و خدا ناترس
پس اگر بزمین ناظر باشند مالک جمیع زمین شود و پادشاه مستقل باشد ع گوید
مولود برغربا و درویشان رحیم بود و بر امثال خود حسود و جنگجو بود
و عالی بود محترم درجه ۱۲ صورة مرغی کبیر الالوان باشد سه گوید مولود رحیم
و پارسا و دلیر و حسود و او را در میان مردمان قدر بزرگ باشد و پیوسته
مطالعه کند ع گوید مولود سبک روح بود و گشاده طبع و شاددل و پارسا
و نیکو اخلاق درجه ۱۳ صورت زنی که با میمون صحبت دارد و بعضی
گویند صورت مرغیست پرنده سه گوید مولود شادمان و کریم و خوشدل و

بگز

نیک کردار و بدتن نزار بود ع گوید مولود ذکیست و اندک عمر و عاق پدر و
مادر باشد و عاقبت او بدین منوال بود درجه ۱۴ بلندی که در کنار و اطراف
او کوسفندان باشند و طبنی * که او را نعمت بسیار است شه گوید مولود دلیر
بود و عمر اندک خورد و در اقبال و ادبار باشد و بجا در و بدبی فرمان باشد.
ع گوید مولود فربه و بزرگ تن باشد اما سبک عقل بود کارها کند که مردم بر
وی انکار کنند درجه ۱۵ نهری جاری سه گوید مولود بزرگ چشم و اندک
عقل بود و در چیزهایی که نزدیک مردم منکر باشد بسیار رغبت کند ع بدخو
گوید درجه ۱۶ صورة مردی دو دست بریده باشد شه گوید مولود نیکو
زندگانی و آسوده باشد خدای زخم آرد مردمان را کارها فرماید
که با منفعت باشد جماع دوست دارد ع گوید مولود بدین درجه کمتر تربیت
یابد آنچه یابد ناقص بود درجه ۱۷ صورة روباهی چنین باشد سه گوید
مولود را حکم در شانزدهم مذکور شد ع گوید مولود زاهد بود و در اسباب
آخرت و اگر زن بود پارسا و با منفعت بود درجه ۱۸ صورت دو ماه که
درهم پیچیده باشند سه گوید مولود در زهد و عبادت مانند فرشتگان باشد.
غ گوید مولود ملکی رحیم و عادل بود و اهل مملکت از او بهرمند اما ازو منفعت

نباشد درجه ۱۹ صورة دشمنی که بر اسب سوار باشد سه گوید مولود ملکی عادل
و رحیم باشد و اهل مملکت او از سیرت او خشنود باشند و به منت نیکوی او
منفعت گیرند ع گوید [illegible] درجه بیستم جوزا صورة جاهل باشد سه
گوید مولود جاهل و معجب باشد و مردمان فیها یکان را رنج رسند
ع گوید مولود میان مردم صلح افکند و توسط کند و حق شناس و نیکو
با دوستان بود درجه ۲۱ صورة کلاغی پرنده باشد سه گوید مولود دعوت
کننده و پاک بود و مردم قول او را قبول کنند ع گوید مولود حق شناس
و عابد و واعظ و دوستان بسیار بود درجه کب صورت مردی مرده و
زنی که بر او گریه میکنند سه گوید مولود مسرف بر تن خود و گناه کار و مفسد
دوست دارد ع گوید مولود بر تن خود ستم کند و روزگار بیشتر به ارتکاب
مناهی گذراند درجه کج مردیست جاثی بر دو زانو سه گوید مولود کوتاه عمر
و شوم بی منفعت باشد اما عاقل بود ع گوید مولود اندک عمر بود اما عاقل
و با تدبیر باشد و دیگران از عقل و تدبیر او منفعت گیرند و خود از آن محروم
بود درجه کد صورت شیریست که ایستاده است سه گوید مولود ناقص عقل
بود و با زنان و مردان فجور کند و مطالعه کتب دوست دارد ع گوید در

کتب

کتب و ملل کهنه کرده و فاسد و فاجر و زانی و لواطه کننده باشد بد سخن
خارش و میان خلایق درجه که صورت مردی که بر پشت او مردیست گریه
کننده سه گوید مولود دانا و اندوهمند بود و پارسا و علم دوست بود
و از شهوات دنیایی پرهیزکار بود غ همان گوید درجه کو صورت تلمونه افتاده
بود سه گوید مولود در خدای تعالی عاصی باشد همه کارها و خدا ناترس و
جاهل و سفایده و بی حفاظ بود غ گوید مولود بی عقل و ستیز بود درجه کز
صورت پری معلق باشد سه گوید مولود عالم بود و در کارها زیرک و حکیم
و منصف و نیک‌بخت بود ع گوید مولود عالم بود و بینا در کارها و منصف
و انصاف خلق از خویشتن بدهد و نیک‌بخت بود درجه کح صورت
مردیست که بحلقش آویخته اند سه گوید مولود نیکوکار و کرامت دوست
بود ع گوید مولود کرم دار بود و کریمان را دوست دارد و محب فعل خیر
و خیرات بود درجه کط در حقیقت بلند شه گوید مولود در هیچ دین درست
نباشد و حق و صواب نشنود و در همه چیز اشک کند غ گوید مولود
بد اعتقاد بود و دین آبا و اجداد گم کند و ناحق گرود درجه سیم جوزا
در او صورتی نیست و بعضی گویند صورت مردیست ترسنده سه گوید

مولود تنگ معیشت و بدبخت بود و بخدمت مردمان محتاج بود ع گوید مولود
بدحال و محتال و محتاج و حصیرباف یا مصلی دوز بود درجهٔ اول سرطان
صورت دیبت کلوخ کشیده در ایوانی س گوید مولود معتدل بود در احوال خویش
ولیکن در دست و پای و تن او عیبهای بسیار بود و دراز قامت بود ع
گوید مولود متبل بود در امور دنیا و در ایام عمر در اعضای او عیوب بهم رسد
درجه ب صورت مردیست نماز گذار س گوید مولود سرد سخن و بدخلق ما
بود و میل او همه با نزای مردم و هزل باشد ع گوید مولود سرد سخن و بی حیا و خنده
و مایل بلهو و طرب بود درجه ج صورت مردیست ملتفت بقفا س گوید
مولود در چشم معیوب بود و ممکن که هر دو چشم باشد و بسیار خصومت و
شر جوی و تنگ معیشت س گوید مولود مشهور و شجاع و خصومت دوست
بود اما در مسکن خویش اما کار مالی او برقرار نبود و تلف شود ساوزوس
بوس گوید چون یکی ازین سه درجه طالع شخصی باشد و در روز آفتاب
در شب قمر در او باشد یا ناظر باشد مولود پادشاه عظیم الشان جبار گردد
و اکثر روی زمین بلکه تمام حکم راند و قتال بود اگر مریخ ناظر باشد
چون از طبقهٔ پادشاهان باشد و الا از طبقات خود در آن مرتبه بمرتبهٔ اعلی

رسد

رسد و ممکن که تجاوز از مرتبهٔ خود کند درجهٔ د صورت حبشی که باز در دست باشد
س گوید مولود را در چند جای بدن نقصان بود و بدعیش باشد و بهر جا
که رود و نهد و امید وار دنی بهره برگردد ع گوید مولود بدعیش و نامبارک
نحوه بود صورت ساقی که روی خویش چون روی آدمی باشد س گوید مولود
مکار و دروغ زن باشد و زشتیهای بسیار در او موجود بود غ گوید که
بر زبان وی لکنت و نامرد بود درجه و سرطانی که در آب افتاده باشد
س و غ گویند مولود در نیمهٔ اول عمر حالش متوسط بود و در نیمهٔ آخر
قوی و خوشحال بود درجه ز خالی از صورت است س و ع گویند مولود
بسیار فرزند و نیکو سرمایه بود و علم دوست دارد و اخبار پیشینیان مطالعه
کند درجه ح صورت مرغی پرنده باشد س گوید مولود طبیب بود و
علاج بیماریها کند و خلق از و منفعت گیرند و مطالعهٔ کتب طبی دوست دارد
و با آخر عمر او را به زخم شمشیر رسد غ گوید مولود حکیم فنی علم باشد و از کتب
فارسی معالجات کند و در آخر عمر از آهن آزار کشد درجه ط اندک آبی
ایستاده س و ع گویند مولود مسکین و صاحب عیال و خداوند حیلت باشد
و در آخر عمر درم بسیار یابد و ممکن که از کسب یا وجه حلال بود درجه ی سرطان

صورت دو خر لاغر که در چرا باشند س و ع گویند پادشاهی یا لشکرکشی
و فرمان روا لیکن بی عقل و بی دین اما از دنیا با بهره بود و مکر باد
در مجلس او حاضر شوند و صحبت دارد درجه یا صورت گاو است که درخت
انگور را آب میدهد س گوید مولود نیک بخت و دراز عمر و عادل و مقبول
سخن و راست گوی و توانگر باشد ح گوید مولود دراز عمر و حسود و بد نیت
باشد و اهل علم را دوست دارد و بسبب علم و فرزندان او در آخر عمر زیادت
شوند درجه ب صورت مردیست بیمار بر تختی خوابیده س گوید مولود
دراز عمر و حسود و بد نیت باشد و اهل علم را دوست دارد و در نیمه آخر
عمر صاحب فرزندان شود و در نیمه اول فرزندانش نباشند یا نمانند غ گوید
مولود حکیم مشرب و دوست دارنده خیرات و ادب و معلل در مهمات
و عالم باشد درجه کح چیان خراب س گوید مولود حکیم و خرد دوست و مقبل
و ادب و عالم و فاسق پنهانی غ بدستور گوید درجه ید صورت کشتی ش
گوید مولود نیک بخت و نیک مرد بود و در کل امور متوکل و اعتقاد
او در عبادات صافی بود و نزدیک خلق ستوده بود غ گوید مولود بدستور
درجه یه صورت مردیست که بدستش آوازی می آید ش گوید مولود کوتاه

عمر و با قوت بود و مخالطت اهل سلاح و تیر انداختن دوست دارد
ش درجه ید و س چون طالع شخصی باشد اگر مشتری ناظر باشد یا مقارن
مولود صدری بزرگ یا قاضی عالیشان یا محتسب رفیع مکان باشد
و اگر مولود نهاری باشد آفتاب و اگر لیلی باشد قمر ناظر یا متصل مولود
پادشاه عادل عالم جهانگیر و فرخنده رای نیکو کردار سخی طبع باشد
درجه یو شخصی که شمشیر اشارت دارد ش و غ مولود حکیمی بود نیکو
مذهب و در ایام او قدر علم و اهل علم زیادت شود اما در شرایع
دین معارف اعتبار ندارد درجه یز صورت گاو زرد و سواری
بر او باشد س و ع گویند مولود ملکی رحیم و مومن و خدای شناس
بود و کردار نیک دوست دارد و اهل مملکت او از همه آفات ایمن
باشند و مدت ملک او سی و چهار سال و چهار ماه باشد درجه یح
صورت ماهی و ماه نورانی باشد ش و ع گویند مولود درویش و
کاهل و بدبخت بود و با مردمان آشنائی نکند و کارهای خیر دوست دارد
درجه یط صورت ماریست که کلاغی قصد وی میکند ش گوید مولود
عاقل و نیکوکار و نیکو کننده و رحمت کننده با مردم باشد غ گوید

زحمت کننده و احسان رساننده بخلق باشد درجه ک سرطان زینت
بر ربط نوازنده شه کوید مولود زاهد و منزوی و خداوند دست و خشم
گیرنده از خدای تعالی از هر کاری غ کوید مولود زاهد بود و صفرائی
مزاج و تنومند جسم بود و امر معروف و نهی منکر کند بداندیش و ناخوش
درجه کا کنیزان دف زننده در آب شه کوید مولود زاهد و عالم
بود و جوانمرد و رحیم و او را غلامان باشند در جهان پراکنده و احوال
او را اجر به کرده و این مرد هیچ چیز ذخیره نکرده باشد بلکه تصدق داده
باشد غ مولود زاهد و رحیم و سخی بود و بازرگانی بود که او را غلامان
باشند که بازرگانی کنند اما این شخص عاقبت اندیش نباشد و مال
نگاه ندارد و ذخیره نکند درجه لب سگی از زی ملون باشد شه کوید
مولود میانه حال بود در معاش و تنها نهد مردمان را و طریق عبادت
سپارد و کم خوار و ضعیف معده بود غ کوید مولود متوسط الحال بود در
معاش و لیکن که صاحب مقالتی یا صاحب مذهبی باشد و معده او بد بود
درجه لج نهری جاری باشد سه کوید مولود بدست خویش عملهای خوب
و صناعات مرغوب از زر و سیم و روی و آهن کند غ کوید مولود صاحب.

صناعت

صناعت بود که هر ساعت صورت دگر بهم رساند و از آن مال یابد درجه لد
شه و غ کوید مولود احمق و فاجر و بدخوار باشد
و مال حرام درجه له صورت مردی عرب باشد سه کوید مولود در کارهای
بزرگ خوض کند و صاحب حساب و کتاب بود غ کوید مولود کاتب و
حاسب و مدبر امور باشد و در آخر عمر کاری بزرگ از دست او برآید
درجه لو صورت مردیست که تکیه کرده است بر قبه شه کوید مولود
خوب ذات و پارسا بود و بصنعت دست کسب کند سراجی یا خرازی
غ کوید مولود خراز یا سراج یا خیام بود و پارسا و عفیف بود درجه
لز صورت زنیست که بر سریر طلا نشسته در حوالی او ریاحین روییده
شه و غ کوید مولود عالم و عابد بود و در شرایع اما کنگ یا گران زبان باشد
درجه لح درختی که بر وی مرغان پرنده ساکن باشند بود سه کوید مولود
را معاش از صناعت فرج بود و پیوسته تنگ روزی بود با وجود آن
خیرات و صدقات را دوست دارد و دادن غ کوید مولود را عیش از
صناعت او بود و پیوسته نیکودل و محب خیر و اهل خیر باشد درجه لط
صورت زنی گشته شده باشد سه کوید مولود مروه نماید یا اندک زید

خصوصا که قمر اندک بود بدتر آنکه ناقص النور بود درجه ل سرطان صورت
اسپی   و زنی طلبکار اوست س د ع گویند مولود را صنایع
خسیس بود چون حجامی و طبالی یا نایی یا مردمان را مسخرگی کند اسد درجه ا
صورت روی شیر است س د ع گویند مولود عالم و خبیث و دزد باشد
و برنده از خویشان درجه ب صورت مرغ خانگیست که بر دنب
اژدها ایستاده ش گوید مولود شجاع و دلیر بود و بدکیش و مردمان
را بسلطان غمز کند ع گوید مولود زیرک و تیز خاطر و قتال و خونریز
و مفسد بود درجه ج صورت کشتی معلق باشد س گوید مولود زیرک و
تیز خاطر باشد در هر علمی که گرد او را حاصل شود اما کشنده و خونریز بود
ع گوید مولود درویش و بدعمل بود و مفسد و دراز عمر بود و چشم او در
آخر عمر تباه شود اگر قمر در این درجه باشد یا ناظر درجه بیفزاید درجه د
صورت کاویست ناقص س و ع گویند مولود درویش و بیچاره باشد
و بدکردار و باشد که بعد از چهل سال نابینا شود درجه ه صورت
مردیست ترسنده س و ع گویند مولود پادشاهی باشد کافر و سخت دل و
بی رحم منکر خدای و رسول و اگر رب النوبه در او باشد یا ناظر مولود بقهر و

ظلم

ظلم عالم گیرد و صاحب خزاین گردد و دعوای الوهیت کند درجه و صورت
مردی بزرگ باشد س گوید مولود توانگر بود و در آستان زید و برات
روزگار گذراند و بزرگی تمام یابد و گویند که دارا بن داراب و
داود بر این درجه زاده بودند درجه ز حامل السیف باشد ش گوید
مولود پادشاهی بزرگ بخشنده بود و خدای را دوست دارد درجه ح
راکب الاسد باشد س گوید مولود پاک طینت و مبارک قدم بود
و پیوسته در مواضع خوش و خرم نشیند درجه ط آتشی شعله کشنده باشد
س گوید مولود بزرگ همت و فراخ دل و مظفر بود و آوازه بزرگی
او بهمه آفاق برسد اما ستمکار و سخت دل باشد ع گوید مولود ملکی باشد
توانگر و در آخر عمر نیک بخت بود و مواطن بسیار فرمان دهد درجه ی
اسد   س گوید مولود ملکی توانگر باشد و لیکن شدتی
بوی رسد که او را اسیر کنند و آخر عمر ناحیتی بزرگ را پادشاه شود
و گویند داراب ابن همای و سلطان سنجر بدین درجه متولد شده اند
ع گوید مولود را بر پشت عیبی باشد و برادر و پدر شوم بود و با قربا
نفع رساند درجه یا رجل مضروب الوسط س گوید مولود کج پشت و

کوتاه گردن و شوم بر مادر و پدر باشد و در کودکی بسیار گرید درجه
صورت مرده افتاده بر راه س کوید مولود بزرگ قدر و بلند همت باشد
و کافر شریر و در جنگ هیچ التفات نکند درجه کح صورتی در
کفن پیچیده باشد س کوید مولود عالم بنجوم بود و با سرار پوشیده باشد
و خیرات اینجهانی از و آید و خنک آواز باشد ع کوید مولود توانگر و
بدخلق بود درجه ید صورت زنیست خنده کننده ش کوید مولود
توانگر بود اما هیچ طاعت ندارد و کافر و بدخلق بود درجامع بیهقی کوید
مولود مرده از شکم مادر بیرون آید و شوم بود بر مادر در وقت ولادت
مادر بیماری صعب کشد درجه به موضع مرده و فرح باشد شه کوید
مولود شوم بود بر والدین و زادن مادرش صعب باشد و پدر بکشد
ع کوید مولود را عیوب بسیار بود نه معتدل مزاج بود و نه درست
شخصی و نه عاقل درجه لو صورت دستی بریده باشد سه کوید مولود
معیوب بود با عیبهای بسیار او را بهم رسد چون کنگی و مفلوجی و آبله
و سعقل باشد ع کوید مولود پادشاهی بود فیلسوف و بزرگوار و داورا
پیران باشد دراز عمر و مظفر بود درجه یه صورت چهارپای صاحب شاخها باشد

سه کوید مولود پادشاهی فیلسوف باشد تمه نکو پشد ع کوید مولود
ادیب و پارسا بود و اگر زن بود با عقل و مدبره و رای بود مولود این
درجه اگر رب النوبه ناظر باشد یا در او باشد مولود بشرافت عظیم رسد
که نه حد آن طبقه باشد بمراتب ملوک رسد و صاحب اموال بسیار شود
و حکم در املاک و زمین بسیار کند درجه کح مردیست ملتفت به پوشش خود
شه کوید مولود کریم و پارسا و ادیب و شیاد و رزاق باشد و با عقل
و مردم بر جهان باشد ع کوید مولود متدین و پارسا و تنگ روزی بود و آخر
عمر او از اول نیکوتر بود درجه کط صورت زننده متعصبا باشد س کوید
مولود ناکس و تنگ روزی و دشوار زندگانی بود اما پارسا بود و آخر
عمر او بهتر از اول بود ع کوید مولود ناقص عقل و ابله بود و دشنام زنده
و ناخوش بود و کوتاه عمر و درویش بود درجه سیم اسد بیابان پر ریگ را
می نماید س کوید مولود توانگر و ادیب و کریم باشد و اگر مولود زن باشد
در آخر عمر درویش شود و تنگ چشمش تاریک گردد ع کوید مولود عابد و
زاهد بود و سخن بحکمت کوید و دراز عمر بود و اگر زن بود نیکو اخلاق
و پارسا بود درجه کا صورت مغاره باشد س کوید مولود ناقص عقل

وشتاب کار و کوتاه عمر بود و در آخر عمر درویش شود و از چیزها مکروه
و کنده زندگانی کند غ گوید مولود کریم و ادیب و نیکبخت بود و اگر زن
بود میراثی بزرگ یابد که بدان توانگر شود درجه کب صورت ماهی افتاده
باشد سه گوید مولود زاهد و عابد و حکیم و دراز عمر باشد و اگر زن
بود پارسا و عاقل بود ع گوید مولود شقی و مسکین و بی برگ بود و بی
بهره باشد درجه کج صورت خانه باشد از طلا سه گوید مولود ادیب و
کریم و توانگر و نیکبخت بود و اگر زنی باشد میراث گران بدست آورد
یا دفینی عظیم یابد ع گوید مولود ناقص عقل و ناقص اعضا بود و اگر زن بود
توانگر بود درجه کد صورت مردیست که کاردی در خاک دفن میکند سه گوید
مولود بیچاره و بدبخت و بیدین بود غ گوید مولود اندک عمر بود و اگر عمر
یابد مسعود بود لذاته و منحوس بود جهت رزق عیال درجه که مردی که بدست خود
کلیدی دارد سه گوید مولود بی دست و پای بود و ناقص عقل و اگر زن
باشد بدتر باشد ع گوید مولود را عمر برنج و ادبار گذرد درجه کو
مردی که مرد را میستیزد سه گوید مولود اندک زید و قوی عقل و ضعیف
بدن بود غ گوید مولود راست گو و مصلح و مذکر و واعظ بود و خلق را

بخر

بخیر دعوت کند و قوت او روز بروز باشد درجه کز مردی صاحب دو سر که یکی
از آهن است سه گوید مولود عمر بناخوشی گذراند در تنگی و غم و ادبار
و آفت زید غ گوید مولود عاقل و توانگر بود و فراخ روزی و خلق از
افعال او شاد باشند و خوشنود درجه کح صورت زنی که در آب تسبیح میگوید
سه گوید مولود راست گو و نیکوکار باشد و خلق را بکارهای نیک دعوت
کند و نیک نیت بود و بقوت نیک روزه قانع باشد غ گوید مولود
پادشاهی بود در اول عمر پس مدبر و منحوس شود تا بمیرد درجه کط مردی
که خاک بر سر میمالد و میریزد سه گوید مولود عاقل و حلیم و توانگر و فراخ
روزی و جوانمرد باشد و مردمان را با فعال پسندیده دارد و خلق ازو
خوشنود باشند ع گوید مولود شجع و بیمار و قبیح المنظر باشد درجه ل اسد
صورت مردیست که تخم بجهت زرع می افشاند گوید مولود در اول
عمر پادشاه بود و در آخر عمر تباه کار شود و ملک از دستش برود و
اینکس زشت و کوتاه بالا باشد برج السنبله درجه اول مردی عاشق پیشه سه
گوید مولود نیکوکار و توانگر بود و بر مردمان منعم و مفضل بود و دوست
روی و دراز عمر و بسیار فرزند بود غ گوید مولود توانگر و نیکو افعال

وو را از عمر و بسیار فرزند بود و با مردمان احسان بسیار کند درجه ب صورت
کنیزی که کودکی داشته باشد س گوید مولود فیلسوفی پسندیده کار بود و مبارک و
بسیار منفعت باشد مردمان را و خیرات دوست دارد ع گوید مولود فیلسوف
مبارک بر جمیع خلایق و بسیار منفعت باشد و محب خیرات باشد و اگر رب
النوبه ناظر باشد بجز و طالع و عطارد و خوشحال و ناظر بطالع مولود بر امات
بیش از حالت طبقه خود رسد و ممکن که پادشاه شود و صاحب املاک و
اموال و اراضی بسیار شود درجه ج صورت مردیست که کتابی دارد و میخواند
س گوید مولود بلند نام و بلند قدر باشد تا مردن غ گوید مولود در قدر
بلند شود و علم و رتبه بیفزاید و تا هفت نسل وی در آن حالت باشند درجه
د مردی که بدست خویش کاوی دارد و بکشت مشغولست س گوید
مولود پارسا و عاقل بود و چیزها استنباط کند که مردم از آن منفعت گیرند
و تبرک کنند و خویشتن در او بندند و او را علتی بدید آید در ساق پای
ع گوید مولود عفیف و عاقل بود و از القاء نفس خود چیزها استخراج کند
که خلق بدان منفعت گیرند و خلق بوی تبرک کنند و در سر او علتی بدید آید
درجه ه صورت کلاغی پی کردن است در نسخه کلاغی پی پرست ش گوید

مولود

مولود زاهد و سفری باشد و با خلایق مخالطت نکند و مردمان بدو رغبت
نمایند و تبرک کنند و تقرب جویند ع گوید مولود زاهد و عابد و عزب
از دو سر زند درجه و صورتی مشترک نصفی با آدم و نصفی بمار شبیه است
س گوید مولود نیکو سیرت و سلیم و کریم بود و مستجاب الدعوه بود و
مردمان را خیرات فرماید برفق و خصومات مردم و فتنها و جنگها بتوجه
او برطرف شود و خلق بسبب او در سلامت باشند و قومی از شریران
او را مذمت فرمایند و او بغربت افتد و بدحال بمیرد ع گوید مولود زاهد
و خلوت طلب بود و مردم تبرک و تقرب بوی جویند درجه ز صورت
زنی باشد که سنبله در دست دارد س گوید مولود بازرگانی نیکبخت
و با سرمایه تمام باشد و از تجارت مال بسیار جمع کند و عمر بسیار یابد و او را
پسران بسیار بود چون بدید غ گوید مولود پارسا و مستجاب الدعوه بود و امر
معروف و نهی منکر کند و او را دشمنان بود که او را طلب کنند و او از
ایشان بگریزد و در غربت باشد درجه ح صورت زنی باشد
ش گوید مولود عالم و حکیم و فیلسوف بود و چیزهای با منفعت بیرون آرد
و او را فرزند نباشد فاضلترین اهل زمانه بود و پیوسته متفکر و اندوهگین باشد

ع کوید مولود بازرکانی بود روزی‌مند از مال دنیا و از پسران نیک
بخت باشند و پدر بدیشان قوی‌دل بود درجه ط صورت زن و مردی که
دست در گردن هم کرده اند سه کوید مولود پادشاه بزرگ قدر باشد
میان مردمان و غلیظ طبع و بی‌رحم بود و مدت ملک او دراز بود و اعضای
او از کار فرو ماند و سست شود متی ع کوید مولود عالم بود و حکیم و فیلسوف
اختراع کننده یا ملکی بود بزرگوار عظیم الشان ولی درشت‌خوی و دراز
عمر اما در آخر عمر ضایع و معطل شود درجه ی صورت بربطیت سه
کوید مولود نیک بخت و مبارک و مقبول سخن و خدای دوست و نیکو
کردار و ریست کو باشد و خلایق را مردمی و آسایش فرماید و از ذبح حیوانات
و تعذیب ایشان باز دارد و عمر او دراز باشد ع کوید مولود نیک بخت و
مبارک و محب خیر و خلق را از وقایع و قبایح باز دارد و خود نیز نکند
اما اندک عمر بود درجه یا صورت مریضی که گریه کند شه کوید مولود
بزرگوار و خردمند و گرامی بود و دوست خدای بود و کارهای عجب کند
و معجزات اظهار کند که مردمان را از رنج و تاریکی برهاند و برکت دست
او فنا و خلایق بصلاح مبدل شود و این مرد سفیدروی و سرخ موی بود و

و روی

و روی او بنش بسیار بود و تن او ضعیف بود بسبب درد شکم و هضم
ناشدن طعام لون او میان سفیدی و زردی بود خنک آن کس که صحبت او
دریابد و سخن او بشنود و نصایح او یاد گیرد و بکار برد ع کوید مولود امامی
بود مبارک و عالم و تباهی بسیار از دست او بصلاح آید و خلق بسیار ب
وی در آسایش افتند اما ضعیف مزاج بود درجه ب صورت قربیت
و گریه بر او کنند س کوید مولود رحیم و پارسا و بزرگوار و فاضل باشد
و ورع و صلاح بسیار بود و صحبت زنان دوست دارد ع کوید مولود عفیف و
فاضل و دوست دارنده زنان باشد و سخن کمتر کوید درجه یج صورت مرغی
سیاه پرنده باشد لس کوید مولود ملکی بود جوانمرد و امید خود بیابد
زیادت از آرزوی خویش و اسم و ذکر او بلند شود و درد شکم او علتی باشد
که طعام اندک تواند خورد و مزه نیابد ع کوید مولود ملکی بود سخی و بیشتر
آرزوهای خود بیابد و بلند نام شود و طعام اندک خورد و از درد معده
و شکم آزرده باشد درجه بد صورت غلامی که بدست سیبی دارد
و خنده میکند بس کوید مولود عالم و فیلسوف باشد و مطالعه کتب بیشتر
علمها بیاموزد و بهره خواهد او را از علوم روا شود ع کوید مولود عالمی

بود فیلسوف که علم شرع داند و هم حکمت و کتب بسیار تصنیف کند در مطالب
مقاصد خویش در آخر عمر سیاه بود و حضرت مولانا حسین بیهقی گوید که این درجه
طالع منست درجه یه صورت درختیست یاسمین سـ گوید مولود نیک
کردار و نیک نیت و بسیار دشمن و کوتاه عمر و بدحال بود ع گوید مولود اندک
عمر و بدحال بود اما خیر بود در نفس خویش و دشمن بسیار دارد عاقبت هلاک او
بدست دشمنان بود درجه یو صورت برکه پر آبی که در او اسما برنج باشد
سـ گوید مولود بسیار دشمن باشد و با او طعنها کنند و جایگاه بر او تنگ
کنند پس آنگاه بر دشمنان ظفر یابد و کار ایشان دشوار کند و ایشان را
درهم شکند و در میان کشته شود و ندانند که او را اگر کشت و دو روز بماند
کشته و بعد از آن او را دفن کنند ع گوید مولود حلال زاده نبود و بسیار
دشمن بود چون کار بر او تنگ شود ظفر یابد و آنچه با او کرده باشند عوض
کند درجه یز صورت دو جبه مختلف بود سـ گوید مولود ملکی اندک
ملک بود و مستقیم ولایت بود و از رعیت مونس باشد و نیکو سخن باشد
در حکمت و حکیم و زاهد بود و بعد از پادشاهی مردمان را پند دهد و حال
او نیکو شود از آن برتر که در پادشاهی بوده باشد ع گوید مولود بر مادر و

پدر عاق

پدر عاق بود و کارهای او بر وفق مراد بود و در تجارت سودمند بود و مرگ
فجاه بمیرد درجه یح صورت اسپ ادهم مخلصه مفیده باشد شـ گوید مولود
را بوین عاق باشد و از ایشان را رنجه دارد و سنگ تراشی و درودگری
کند و در آسیاها تصرف کند و فایده کند و بفجاه بمیرد و مادر و پدرش
بعد از وی بیست سال بزیند ع گوید مولود منکر شرایع بود و اعمال شرایع کم
گذارد و قوت عیال او از دهقانی بود یا از کشت باغ و بستان بود درجه یط
صورت اکلیل باشد سـ گوید هر که بدین درجه زاید منکر شرایع بود و او را
بستانی باشد که قوت عیال او از آن باشد ع بد ستود گوید درجه ک سنبله
صورت شخصی که حامل جامها باشد سـ گوید مولود را الون چشم دو باشد و از
حیلت و خبث و بددهنی و سک نفسی و بددستی در نهایت بود و لیکن کوتاه
عمر بود و محنتها بسیار بدو رسد و از همه نجات یابد و بفجاه بمیرد ع گوید
مولود را در چشم نقطها بود و بدسرشت و مکار و محتال بود و کوتاه عمر و بفجاه
بمیرد درجه کا صورت معلم کتاب و اطفال باشد شـ گوید مولود پادشاهی
بود جوانمرد و عادل و منصف و مدبر باشد آنگاه زاهد شود و بعد از آن ملک
بگذارد و انزوا گزیند و غایب شود که ندانند کجا شد و در سیاحتها بگردد

تا آنگاه که بمیرد و او را مرده بیابند و دفن کنند و گور او را چهل سال
زیارتگاه سازند غ گوید مولود ملکی بود سخی و منصف پس غایب شود
جایی که آنرا ندانند و سایه شود و بعد از چهل سال درجه کب صورت شخصی که
آهنی زنقش میکند س گوید مولود کاهنی بود که از هر چه خبر دهد دروغ
پدید آید و خطا کند و اگر بروج رسید رفق کند و دست زند و سر کشف
خویش نگاه دارد غ گوید مولود داهی و کشی و زیرک بود و پیش از کهانت و
آخر خویش بخواب بیند و خبر و پیدا نکند راه و او را در آن اخبار خطا کم
افتد درجه کج صورت میمونی که بر سر درختی باشد شه گوید مولود بد
طبع و حسود و تباه حال و شتاب زده باشد و در وعتها پوشیده از زبان کا
گوید مردمان ماغ گوید مولود خوش طبع و حسود و مدرک و شتاب زده بود
و شاید که معلم و مادب بود و خلق از و منفعت یابند درجه کد صورت
حامل المعرفت باشد شه گوید مولود اگر فرد بود بمیرد و اگر توام داشته
باشد یکی بمیرد و یکی بزید و توام آنگاه بود که بدان نزدیکی ستاره یا دو
ستاره دلالت کند غ گوید که مولود روا بود که بزید و این درجه توامان است
و اگر دو ستاره در او باشد یا ناظر امید بقاء هر دو باشد و با این درجه کال

سعادتست

سعادتست درجه که صورت روباه چرنده است س گوید
مولود خبیث و فاسق و فاجر و جماع دوست بود و زنان او را دشمن دارند
و از زنان بهره نیابد و مال او تباه کنند و او زنان را دوست دارد
غ گوید مولود خبیث و عاجز و محتاج بود و خلق او را دشمن دارند و مال
او بدزدند و روا بود که معلم و مایون بود درجه کو صورت کسی باشد
رونده بجانب کوه س گوید مولود بی دست شود یا دستش معیوب
شود و در بیشتر حالها نزید و ولادت او بر ابوین شوم بود و مرگ او
سعادت ابوین باشد و پیش از مرگ یک روز به هفته افتد غ گوید مولود
را خلقت ناقص بود و شوم بر ابوین بود و روا بود که نزید درجه کز صورت
درختی باشد صاحب دوازده شاخ س گوید مولود اندک عمر و کوتاه بالا
باشد و باشد که در شبانروزی بمیرد و شاید که سال نزید و در رنج و
بیماری و این درجه شوم است آنگاه مسعود شود که مشتری در او باشد
یا از مقابله در او ناظر باشد ع گوید که مولود کوتاه عمر و کوتاه بالا بود
و روا بود که شبانروزی بیش نزید و روا بود که شش سال نزید و این
درجه شوم بود مگر زهره یا مشتری در او باشد یا هر دو ناظر باشند درجه کح

قاطف الرحان بود سه کوید مولود فقیهی بود متدین و عالم کارها در شرع
دوست دارد و درویشان و بیچارگان را نیکو دارد و دل ایشان شاد
شود و او غلامان را دوست دارد و صحبت با ایشان دارد و همیشه ع کوید
مولود محب غلامان و فقیه بود و مشهور به لواطه گردد اما اعمال خیر از وی بسیار
سر زند و فقرا را نیکو دارد درجه کط راکب منبر واقع باشد سه کوید مولود
خبیث و ملعون و محتال باشد و دشمن روی نزدیک مردمان و هرکه او را
شناسد افعال او را منکر باشد و هیچ کس را نخواهد و خاین و حاسد باشد
ع بدستور گوید درجه ل سنبله صورت   شه کوید مولود جمله
اشیا کاو باشد و هیچ خیر نکند و بهتان گوید و پیوسته مردمان را دشنام دهد
و بسیار آزار دهد غ کوید مولود معطل بود و در عمر خویش هیچ راحت نه بیند
و هیچ کس را در هیچ چیز تصدیق نکند و مردم را نکوهد و بد گوید و بدخواه مردم
بود و سم و مونث و اگر زهره ناظر بود مولود لوطی بود و اگر مریخ ناظر
بود لیث باشد و اگر زن باشد کار مردان کند و اگر عطارد بود و زن
بود فخر مینه معتاد باشد و اگر مرد بود زبر خود انداز بود المیزان درجه اول
صورت مردیست که حربه بدست دارد سه کوید مولود محتال و فاجر

وخبیث

وخبیث بود و طعن کننده مردم باشد و حق مردم نگاه ندارد و بمکر
و حیله زندگانی کند و بعمر خویش جز حرام نخورد غ کوید مولود شتاب زده
در کسب مال و حقوق مردم بخداع و مکر باطل کند و حرام خواره بود و
روزی او بیشتر از حرام بود درجه ب صورت مردیست   بگردن سیاه
س کوید مولود کم عقل و بسیار جهل و احمق و شتاب زده و فضول باشد
و هیچ کس را بدو حاجت نبود و تنگ روزی و بدحال بود و بر خلاف تدبیر
صواب کار کند ع کوید مولود اندک عقل و اهوج و تنگ روزی و
بدعیش و در تدبیر اخطا کند و کار او مستقیم نبود درجه ج مردیست که یک
بدن و دو روی دارد   کوید مولود تن درست و دراز عمر باشد و
باشد که در یازده سالگی یا هفت و شش سالگی بمیرد و در اهل بیت او رنج
و بدحالی و نافرمانی پدید آید غ کوید مولود بیماری بسیار کشد و اندک عمر بود
و ممکن که بعد از شش سال هلاک شود درجه د مردی که بدست مرغ
سرخی دارد سه کوید مولود زشت خلقت باشد و چشمها برگشته و گوشها
بزرگ چون گوش پیل و حرام خوار باشد و گر حلال بخورد و بسیار زندگانی
کند و شوم قدم و کاهل و بی خیر بود ع بدستور گوید درجه ه مردی که بدست

خاتم از سنگ کند سه گوید مولود نیکوکردار و پاک دین و خوب دوست باشد
و اهل بیت خود را دوست ندارد و بهر کاری که اندیشه کند تنگ دل بود ع
گوید مولود اندک عمر بود اما خیر بود در نفس خود و کار سپروی و ریا کند
درجه و مردی که خویش کرته زار کند ش گوید مولود را پدر و مادر
بعد از ولادت بدو سال بمیرند و مولود را غیر با تربیت کنند در تنگی و
نحسی چون بزرگ شود او را گنجی و اقبال حاصل شود و از دنیا بهره تمام
یابد و ذکر او در عالم منتشر شود غ بد شود گوید درجه ز زنی که بر شوی خود
گرید سه گوید مولود بزرگوار و توانگر و کریم و معقل بود و در کردارها
بسیار تعجیل کند و در نیمه اول از عمر بعد از آن بضد باز گردد و بخیل و تنگ دل
شود و بسختی عمر بگذراند ع گوید مولود بزرگوار و توانگر و کریم بود اما
اعمال بد کند در نیمه اول عمر بس درویش شود و حقیر و محتاج و در آن عمر
بود درجه ح مرد انسانی ایستاده سه گوید مولود نحس گوی و بد کیش و دلیر
بر حرام و خبیث باشد و از هیچ نترسد زیرک و درست رای بود و قوی
خاطر باشد ع گوید مولود خطیب و شاعر و پاک دل و نیک نیت و اندک
خبیث باشد و در طلب معاش و فاسق زبان بود درجه ط مردی که بدست

چون

خویش تیران دارد سه گوید مولود خوش سخن و شاعر و منشی و خطیب
و مورخ بود و دل او از حسد و کینه پاک بود و مردمان را پند دهد و درویش
و صاحب عیال بود و کسب بحلیه نیکو کند غ گوید مولود بصفات خوب
موصوف باشد اما شریر و مال بسیج با و رسد چون مالش رسد بمیرد اما بد
عهد و بی وفا و بد زبان کاسنی بود درجه ی تیرزن صورت مردی که معدر خیر بود
سه گوید مولود بد عهد و میثاق بود و برنج مال جمع کند و بر عمر خویش نفقه
کند تمام آنگاه بمیرد و میراثی از و نماند ع گوید مولود شب گرد و بی وفا و
سگبان و دربان و نابکار بود پس اگر مریخ ناظر باشد خونی و توفی و بد
افعال و ناپرهیزکار بود درجه یا مردی بدروغ گوی چون مشغول سه گوید
مولود کریم نفس و دوست رو بود فرزند نیک مردمان و بوقت کودکی در او
پدر و خویشان پدر او را بپرورند و در بزرگی شدت و محنت بسیار بیند
پس روی با قبال نهند و نعمت فراوان شناسه بدست آرد و باقی عمر خویش
بگذراند ع گوید مولود کریم طبع و محبت او در دل مردم عام بود و مادرش در
طفولیت فوت شود و پدر با خویشان پدر او را بزرگ کنند پس در
نعمت و راحت افتد بسبب دوستی و از دوستی او خوش زندگانی و مرفه

نوالو و عزیز و مکرم بود و در قبیله خویش و سلطان شناس و مقبل و از حضرت سلطان
با عمال بزرگ کند و بشکروان بدان عملها اشارت کند با نکبت و در
اسافل او علی باشد که در آن بمیرد ع کوید مولود نیکو اخلاق و نیکو سیرت
بود و صید و طهو دوست دارد درجه ز صورتی عجیب که هر لحظه تعجبش بیشتر
شود شه کوید مولود عمر دراز یابد و در سعادت در کودکی مادر و پدر
خویشانش بمیرند و او سید باقی اهل خویش گردد ع کوید مولود میان خویشان
مهتر گردد و اعمال بسیار کند و مقبول باشد نزد نیک خلق و او پیشکروان
باشند و مشار الیه باشد و عاقبت کار او علی باشد که در اسافل بود درجه ح
صورت مردیست که بر کلی نشسته که در او جامها ملون باشد سه کوید مولود
پارسا و محب کار نیک باشد و به سفرها با منفعت کند و او را دوستان بسیار
باشند و اصناف و اقسام علمها دوست دارد و حاصل کند بمطالعه بسیار
و در همه علوم امام گردد ع کوید مولود دراز عمر و نیک بخت و مهتر اهل بیت
خویش بود و در طفلی مادرش بمیرد درجه ط مردیست که شمشیر برهنه
در دست دارد سه کوید مولود نیک بخت و بهره مند بود و مقبل و
چون پادشاهان روزگار کند و هرچه طلب کند از مراد یابد ولیکن

وخلق بسیار متابعت او کنند درجه ی زنیست زانیه فرینه سه کوید مولود
توانگر و خوشتن دار و پارسا و خوب اندام باشد و تن درست و از شر
دشمنان ایمن و از تجارت مال کسب کند در دریا و بر او مبارک باشد و عاقبت
بود ع کوید مولود توانگر و پارسا و نیکو تدبیر و دست فراخ و با دشمنان
نیکو زندگانی کند و از تجارت روزی مند بود و مبارک و نیکو اخلاق بود
درجه یا زنی عروس که بجلوه باشد سه کوید مولود جوانمرد و کریم بود و طعام
و شراب دوست دارد و بجوانی بمیرد و بعلتی که از آن علت کس نمیرد خوب
روی و نیکبخت بود تا آخر عمر ع کوید مولود خوش سخن و نیکو اخلاق و
بسیار خوار بود و در جوانی بعلتی بمیرد که بسیار غریب بود و نیکو صورت و
سیرت و نیک بخت بود در عمر خویش درجه یب زنی بر شتر سوار که شمشیر
برهنه در دست دارد سه کوید مولود عاقل و وزیر پادشاه یاد پر بود
بر ظلم یاری دهنده بود بکراهیت نفس و دراز عمر بود و حال او بلند
بود و نجابت و خلق کار او را پسندند ع کوید مولود وزیر پادشاه یاد پر
حضرت بود و اعانت ظلم بی اختیار کند و دراز عمر و بلند مرتبه بود در
آخر عمر کارش بهتر باشد درجه یج صورت نعامه سیاه باشد سه کوید

تن ضعیف و بی قوت باشد و بسیار بیمار گردد و در خواب خیالات بیم ناک
بیند که آنرا حقیقت نباشد ع گوید مولود پارسا و اصطناع معروف دوست
دارد و استغفار بسیار کند و مستغنی بود از مال دنیا و علم و علما را دوست
دارد درجه یط صورت مردی که درد و را وضع منی از زنان باشد شه گوید
مولود کاهن قوی باشد از چیزها پیش بودن خبر دهد و خطا نکند و نیک
نیت و نیکوکار بود و هر کس را نیکو خواهد و او خواهری باشد بد و روزی و در آن
بد مردم و هلاک خلایق خواهد ناگاه بمیرد و سالها بسیار برادرش پس او
بماند ع گوید مولود کاهن و منجم بود و در احکامش خطا کم بود و نیکو نیت
و پاک طینت بود و او را خواهری بود شریره و بمناجات بمیرد و از
حرام زاده بود و مولود بعد از وی سالها بماند درجه ک میزان مردی اسبابی
بر دوکش مردی که صاحب سر ریاست و بر سر نشسته باشد شه گوید مولود
پارسا و پاکیزه و نیکوکردار در حق مردمان بود و توانگر و نیک بخت بود
و در بیماری دراز بمیرد غ گوید مولود عفیف و لطیف و نیکو حال بود و
با خلق نیکویی کند پس بیماری دراز کشد و بمیرد درجه کا مردی که بدستی
شمشیر و بدستی حربه دارد سه گوید مولود عامل سلطان باشد خیرات و

نیکویی

نیکویی دوست دارد و عمل سلطان بکراهیت کند تن آور بود و در آخر عمر
از عمل مال بسیار کسب کند و در خانه نشیند و مالها خرج کند و زندگانی خود آنگاه
بمیرد ع گوید مولود عامل سلطان بود و او را از عمر نیکو کار بود و مال باید از طریق نیکویی
محب خیرات بود و اندک زمانی عامل سلطان بود درجه کب صورت مردی
عزیز که جامه از آهن پوشیده سه گوید مولود پیوسته عاشق و بیمار بود و سماع
رود او حدیث و اخبار دوست دارد و پیوسته ملازم این چیزها باشد
ع گوید مولود بسیار عشق و طرب دوست بود و سماع و حکایات که [illegible]
دوست دارد و پیوسته با مطربان همنشین بود و بدیشان عاشق بود
درجه کج صورت مردی که ملتفت باشد از پیش بجانبی شه گوید مولود
کریم و فاضل و علم دوست باشد و اهل علم را دوست دارد و لیکن تلخ سخن
و محنت و کاهل باشد اما مقبل و فراخ روزی بود ع گوید بدستور درجه کد
صورت مجلس عروسی و فرح باشد سه گوید مولود جوانمرد و کریم بود و
نیک مردان و پارسایان را دوست دارد و در خیر و سعادت زید
و بسیار بیمار شود و خلاص یابد و آخر بعلت فتق بمیرد ع گوید مولود سخی و
کریم و عقیل بود و معتقد از بزرگان دین بود و روزگار بخیر و راحت

گذرانند و بسیار بیماری کشد و عاقبت بیماری او بجز اینی مدد و درد گردن او
علت بریشی پدید آید و بدان علت بمیرد درجه له صورت خر سواری باشد سعد
گوید مولود مطرب یا مخنث بود و بطال و بازیگر بود و به بوستانها و تماشاها
دوست دارد و بشرب شراب مشغوف بود و در راحت زید اما درویش بود
و چیزی نداشته باشد اما بمشغول خود محتاج نباشد ع گوید مولود مخنث یا مغنی
بود و باغ و بستان دوست دارد و با جهان مصاحبت کند اما درویش بود
درجه لو صورت مگس باشد نحسه گوید مولود اخبار و اشعار دوست دارد
و کودکان را تعلیم دهد غ گوید مولود نیکو تدبیر بود اما کارهای او مستقیم نبود
و شب از جای بلند افتد و بمیرد درجه لز صورت طاوس و مرغ خوش صورت
بود نحسه گوید مولود فرخ و بد دل تیره و بدبخت و بی‌کار و ناهموار کار
باشد و در شب از بلندی بیفتد و بمیرد ع گوید مولود را طبع بهایم غالب
بود درجه لح صورت درخت اترنج باشد سعد گوید مولود جوانمرد و کریم و
نیکو حال باشد مردمی دوست دارد اما نکند و مال بسیار بدست آورد و در
نیکی و افضال بر دوستان خود نفقه کند و او را پسر باشد عالم و فقیه و
نیک مرد و عمر او دراز بود درجه لط صورت مردی ترسنده باشد سعد

گوید

گوید مولود بی نه حال بود و فرخ و مکروه و بی سامان و لیبران زاده و از زنان
منفعت گیرد درجه م میزان صورت میدانی سبز خالی از خار و خس بود بقولی
صورت مردیست که نیزه در دست دارد و عقابی بر دوش چپ او نشسته سعد و
ع گوید مولود زاهد و عابد باشد و از لذتهای دنیایی دور و هیچ شهوتی
نزدیک نشود و نخواهد و لباس صوف سیاه قانع باشد و دایم روزه دارد
و نماز گزارد و در ایام حیاتش ذکر بسیار نبود و چون بمیرد مردمان شکانی
خورند بر آنچه از ایشان فوت شده باشد و بدان سبب بزیارت
گور او بسیار روند و بناهای عظیم بزرگوار کنند بر سر او و تبرکها نمایند
بگور او و اعتقاد کنند که زیارت گور او آفتها را دفع کند بج عقرب درجه اول
صورت مردیست که بر دوش عقابی نشسته و در دست او نیزه باشد
و بقولی صورت مردیست مخلوق بجوحبو اعلا نطفه سعد گوید مولود
سبک روح و مقبول باشد میان مردمان و در کارها شتاب زده و
متهور بود و سبک سخن بود و هیچ فرقه ایمان نداشته باشد و بقیامت و
حشر و نشر قایل نبود و کافر مطلق بود درجه ب صورت نهریست جاری
از خون سعد گوید مولود چرب دست و تنگ دل و نیکو اندیشه باشد

مردی و مشتری عقابی نه

ومقبول و روشناس بزرگان و متواضع بود ع گوید مولود فیلسوف و مبارک
و محب خیر و بسیار منفعت و نیکو تدبیر و مقبول اکابر بود درجه ج صورت
خونی روان باشد و بقولی صورت جفت موزه باشد س گوید مولود از
دنیا بهره مند باشد و امیدهای خویش بیابد و ملک عظیم بدو رسد و
حکیم و عادل و عالم و نیکو تدبیر و ستوده اثر بود و سلیمان پیغمبر علیه السلام
بدین درجه زاده بود درجه د صورت روشن باشد بقولی
صورت مردیست که شراب میدهد س گوید مولود ریاستی بزرگ بیابد
و مقبول القول بود و سخنها با منفعت نهد خلایق را و سخن او را امام سازند
و اهل زمانه بدو اقتدا کنند تا چارصد و بیست سال درجه ه صورت
مردیست که بسینه دست میزند س گوید مولود پادشاهی رحیم و با بهره و مقبل
باشد و منصور و مظفر بر اعدا باشد و روزی مند از دل مردمان چنانچه بکارها
اقتدا کنند و رغبت نمایند و فرمان او را طاعت برند ع گوید مولود مظفر
بود بر دشمنان و شاید ملکی بود و نیک بخت رحیم و دوست دار خلق خوب
و اخلاق حسنه و آداب او در تواریخ بیاورند درجه و صورت مردیست
بی برکه کرش در دست اوست س گوید مولود مبارک و نیک بخت و نیکو

کار

کار بود و میراثی عظیم بیابد و خرج کند و عاقبت او بخیر باشد ع گوید مولود
مبارک و نیکبخت بود و علوم و صنایع نافعه بوی منسوب بود و قومی بوی عداوت
کنند و از ایشان رنجور شود اما بر ایشان ظفر یابد درجه ز مردیست که
کوهی را سوراخ میکند س گوید مولود مبارک و نیکبخت و رحیم باشد و علمها
و صناعتها نافع پدید آرد و از جهت مردمان و با او گروهی خصومت و تشنیع کنند
و برنجانند عاقبت او بر ایشان ظفر یابد و جمله را هلاک کند ع بد ستوده گوید
درجه ح صورت ماری بزرگ بر تشند س گوید مولود بازرگانی متمول
و مرزوق باشد و در تجارت و بسیار املاک و اموال کسب کند و بفراغت خورد
و نفقه کند و در خیرات صرف ع گوید مولود آزاده مرد و جوانمرد بود و از
تجارت روزی مند بود و مال بسیار بدست آرد و خرج نیکو کند درجه ط صورت
چاهی بی چیز و کس باشد س گوید مولود مال بسیار از وام دادن بهم رساند
و صرف کند تا آخر عمر ع گوید مولود بسیار مال و نیکو تدبیر و نسبت دین و
علم نفقه کند درجه یا صورت نهری جاری باشد س گوید مولود
پارسا و پاکیزه باشد و نزدیک سلطان منزلتی داشته باشد اما اندک بهره
و بسیار عیال بود اول عمر تا آخر عمر پرهیزکار و متدین بود ع گوید مولود عفیف

بود و از سلطان رفعت و منزلت یابد و عیال او بسیار شود و عادل و
منصف بود درجه یا موضعی که گنجی مدفون باشد سه گوید مولود نیکو طریقت
و فراخ روزی بود اما زاهد و مکار بود و زیرک و سنگ تدبیر بود ع
گوید مولود نیکو طریقت و فراخ روزی بود اما زاهد و مکار بود درجه یب
گویا مجلسی باشد که چیزی ریخت و اردوش باشد سه گوید مولود جوانمرد و بسیار
مال و خوش طبع و طرب بازی دوست و بسیار مباشرت بود با زنان
و نکاح دوست بود و نسل او بسیار شود و سفرها دور و نزدیک با فایده کند
و هرچه بدست آرد نفقه کند ع گوید مولود سخی و بسیار مال و پاکیزه نفس بود
و لهو و طرب دوست دارد و زن بسیار کند و مال نفقه کند درجه یج صورت
موضعی که جمعان در او باشند سه گوید هر که بدین درجه زاید علم دوست
بود و در کتب بسیار کند و بعلم و کتاب فایده گیرد و او را مال و دوستان
بسیار گردد و در آخر عمر بسیار توانگر گردد ع گوید مولود محب علم بود
و در طلب رنج کشد و بدان سبب مال و دوست بهم رساند و در آخر عمر مستغنی
گردد درجه ید صورت مجلسی که مرگ در او است سه گوید مولود ملکی
باشد کریم و بزرگواری یابد میان مردمان چنانچه واجب کند و کردارهای

نیک

نیک کند چنانچه مدح و ثنای او در عالم مذکور شود ع گوید مولود ملکی بود
که شرف و رفعت یابد و اکثر مطالب و مقاصد بیابد و افعال کند ذکر
او بدان باقی بماند درجه یه صورة [illegible] سه گوید مولود
راست گو و منصف باشد در معاملات و وفا کننده بود بوعده و در جمله امور
نیک بود و او رهبری بود ع گوید مولود منصف بود در معاملات و او را
پسران باشند نیکو دوست و کارهای او شایسته بود درجه یو صورت
ملکی مدفون در قبر بود برگشاده سه گوید مولود مومن و راست گو و قربان
کننده مرتبان را و روزه دار و عابد و درست کار و حق گوی بود ع
گوید مولود متقی و مومن و مسعد بود و سلیم از آفات درجه یز صورت
آدمی گردن زده بی سر بود سه گوید مولود مومن و پرهیزکار بود
ع گوید مولود مطیع خدای تعالی بود و بر طاعت او از هیچ مخلوق باک
ندارد درجه یح صورت مجلسی بعیش و طرب باشد سه گوید مولود خدای
دوست بود و فرایضها بگذارد ع بدین شود گوید درجه یط صورت کلبی
باشد سه گوید مولود در نیمه اول عمر بد کردار بود و با آخر عمر
توبه کند ع گوید مولود شجاع و عالم و پارسا بود و دولتی یابند در دین

و دنیا و چنین گویند که درجهٔ طالع حضرت امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام من
بوده است درجه که صورة سواری راکب بر جب س گوید مولود را
بزن عیبها باشد ع موافق گوید درجه کا صورت تیر و کمان باشد
س گوید مولود دروغگو و فاسق و فاجر بود آخر عمر توبه کند ع بدستور
گوید درجه کب صورت ساقی آب انگور بود س گوید مولود بدخو و بدگو
بود و با مردم کمتر الفت گیرد درجه کج صورت زمینی سبز پر از گلها و شکوفها
الوان باشد س گوید مولود در راه زنی کشته شود و رنج رساننده مردمان
باشد پس قوی برا و ظفر یابند و او را بشمشیر پاره پاره کنند ع گوید مولود
عاشق و شاهد باز باشد پس او را اگر زند و بکشند درجه کد زمینی پر ابهاد جای
باشد س گوید مولود رئیسی بزرگ باشد که دین بداشته باشد و بر شرایع
استخفاف کند ع گوید مولود بزرگ و بدنفس و منکر خدا و رسول و آزار
رساننده دین داران باشد درجه که زنی که بدست قضیبی از طلا دارد س
گوید مولود فاسق و بیوفا و بیهنر و بدبخت بود تا آخر عمر ع گوید مولود
خبیث نیت و سخت دل و اندک وفا و همه عمر بدبخت بود درجه کو شخصی
که تیر برگ و خرص می اندازد س گوید مولود پیوسته بیمار بود و آفتی در ساق

افتد

او افتد که از آن بمیرد ع بدستور گوید درجه کز صورت حاجی که در
میان خلایق فریاد میکرده باشد س گوید مولود جاهل و سخت دل و دیوانه
بود و خدای ناشناس و بی سامان و رنجانندهٔ اهل بیت خویش باشد در
همه عمر و او را در غربت بسنگ بکشند غ گوید در این مولود هیچ خیر نبود و برادران
و مادر و پدر از وی رنجور باشند و باشد که مادر یا پدر را بکشد و در غربت
بمیرد درجه کح صورت مردی که در طلب خبری باشد س گوید مولود دزد
مایه و دروغ زن و متهتک و غماز باشد و از هر چه گوید و کند باک ندارد
و همه کس او را دشمن دارد ع گوید مولود نمام و سخن نقل کننده و فتنه انگیز
بود و سخن نگه نتواند داشت و غماز بود و باک ندارد از هر چه بگوید و هر چه
از وی بگویند همه کس قبول کنند چه او را همه کس شناسند و دشمن دارند و
کذاب و سخت دل بود و مرگش بد و عاقبتش نه بخیر بود درجه کط صورت
مردی که مرگ فاقهٔ شدید باشد بود س گوید مولود دروغگو و سخت
دل و کشنده و بیهوده باشد و درویش و زشت ترحال بمیرد غ گوید مولود
بدبخت و لجوج و بی بهره بود و بی دوست و خویشان بقتلش راضی
باشند و این درجه ولد الزنا بود یا کسی که از پدر بگریزد درجه ل عقرب

صورت مردی مختلف بود سه گوید مولود بدبخت و منحوس و بی بهره باشد
و در بستر بمیرد غ بدستور گوید برج القوس درجهٔ اول صورت مردی که سر
اسب باشد و سره بر کفل اسب می اندازد سه گوید مولود بزرگوار و توانگر
و با قدر و محل و مبارک بود میان مردمان غ گوید مولود شریف و توانگر
و عظیم القدر بود و مبارک و روزگار بآسانی گذراند و عاقبتش بخیر بود
درجهٔ ب صورت مردیست که راکب فرس است و بر سر او شمشیری باشد
سه گوید مولود توانگر و بزرگ قدر و بسیار مال و با امانت و دیانت
و رحمت و مسرت بود غ بدستور گوید درجهٔ ج صورت مردیست که صاحب
دو اسب باشد سه گوید مولود مبارک بود و مردمان بدو تبرک کنند
و دعای او مستجاب بود و روزی مند و مقبل و با بهره بود غ گوید مولود
مبارک بود و مرجع الیه خلق بود و مستجاب الدعوه بود درجهٔ د صورت
گاوی صاحب سه شاخ بود سه گوید مولود وکیل سلطان بود و کارها
خیر کند و مبارک و روزی مند بود و بخشنده و بآسانی زندگانی کند
غ گوید مولود وکیل سلطان بود و مبارک و فراخ روزی و اصطناع
معروف کند درجهٔ ه مانند اصطوانه از آهن املج باشد سه گوید

مولود

مولود زاهد و راغب بعبادات از روزه و نماز و برنج خویش از مردمان
باز دارد و عالم بزهد و تواضع و تقشف روز گیرد و نفس را نزد ادا و شوند
غ گوید مولود زاهد بدنیا و راغب بآخرت باشد و این بالطبع باشد درجهٔ و
صورت شخصی که باعث حرب باشد و تیغ آن نماید سه گوید مولود توانگر و
بلند قدر بود و املاک و ضیاع و عقار بسیار بهم رساند و از جهت او
در شهرها جامعی با جر تجارت مشغول باشند غ بدستور گوید درجهٔ ز صورت
آتشی مشتعل باشد سه گوید مولود وزیر ملکی بلند قدر بود و ذکر او بلند شود
و خیردوست بود و متواضع و مجهول باشد و تا آخر عمر او از و شکر گویند
و غلامان او سرای او غارت کنند و او را بکشند غ گوید مولود وزیری بود
رفیع القدر و شان محب خیر و مردم او را بستایند در همه کاری و عاقبت
سرای او را غارت کنند و کشته شود و بدست غلامان و بد اصلان درجهٔ ح
صورتی از طلا و نقره و آهن ساخته اند سه گوید مولود نماز گذار و تسبیح
خوان باشد و کارهای خیر بسیار کند و طریق مردی سپرد و قدر و مرتبهٔ او بلند
گردد و هر چه دوست دارد بیابد غ گوید مولود مطیع خدا و رسول بود و محب
عبادت و بیشتر از مراد ها بیابد درجهٔ ط صورت کشتی و مردی درست

سه گوید مولود در نعمت خدایان زید و آرزوهای خویش یابد و کم نامی
اختیار کند و در آن سعادت یابد ع گوید مولود عابد و مسعود و حامل الذکر بود
و خوبی دوست دارد درجه ی وی صورت کوهیست شاخ و بر او ست حساب
کرسی سه گوید مولود حکیم و طالب علم و فیلسوف بود و معانی دقیق بفهم و فکر
خود بیابد که مردمان از و منفعت گیرند و این درجه طالع ابو علی سینا و امام فخر
رازی بود غ موافق گوید درجه یا صورت مردیست معبر خوابها صادق سه
گوید مولود درست رای و نیک اندیشه و ستوده سیرت باشد مانند پادشاهان
بزرگ و سفرهای دراز با منفعت کند و بسلامت باز آید و او را دختران
مبارک باشد با شوهران خوب غ گوید مولود دستور درجه سب صورت
مردیست مسافر که بر شتری سوار است سه گوید مولود نیکوکار و جوانمرد بود
و مردمان از و منفعت گیرند بصنعتها و علمها و تدبیرها که از خود بیرون
آرد و ایشان را راه نماید ع همین گوید درجه کج صورت نصف آدمی باشد
سه گوید مولود برسنت خدایان علم بود و بشرایع شهرها حافظ از فرایض
و آنچه مردمان را بکار آید و او را بزرگ دارند ع گوید مولود عالم بود و
بشرایط ادیان و حافظ علوم و امین در کار دین بود و مفتی مسلمانان

و اهل

و اهل حرفت بود درجه ید سه بر سفر و راه دور کشیده و جاده هیچ در
باشد سه گوید مولود در همه عمر بدبخت بود و احوال او مستقیم نشود و
او را زیاده از قوت بدست نیاید و بغربت در طلب معاش میرد ع گوید
مولود شقی بود و هرچند سفر و حرکت بیشتر کند شقاوت او بیشتر شود و در
غربت میرد درجه یه صورت مرد بر وشه در مقابل هم از دوری نمایان باشد
سه گوید مولود را قدم بر مادر و پدر شوم بود و تا چهل سال درویش بود
بعد از آن توانگر گردد و در توانگری چهل سال بزید ع گوید مولود تا چهل سال
مفلس باشد بعده توانگر گردد و بعیش آبا و اجداد زیست کند درجه یو صورت
مردیست که حامل سه بود ع گوید مولود دروغ گوی و ناستوده بود و او را
دکانی بود که از جهت او بند و غل سازند و جایگاهی دیگر که او را داروهای
کشنده آرند تا او بمردمان فروشد تا بخور شوند درجه یز صورت خانه که معبد
باشد سه گوید مولود را درون خالی از درد نباشد و بیماری بود که دیر
شفا یابد و شاید که پشت و مخنث بود و در زیر مردی میرد ع گوید مولود
مخنث بود و مرگ او برسوایی و خرابی شود درجه یح صورت مردیست
متکلم بعلم و حکمت سه گوید مولود عالم بود و خیرات دوست دارد و

اسرار علم فلک و حرکات ایشان بداند و سنتها و سیرها نیکو بهند غ گوید مولود
منجم و مهندس و عالم و عجب جرأت بود درجه لط صورت مردیست که بیت
خبری دارد و بر سر قلنسوه نهاده سه گوید مولود مست و دراز و مختلف اخلاق بود
و عزم او در هیچ کاری درست نبود و هر کاو ببیند از خشم او بگریزد از جهت
گرانی او بر دلها ع گوید مولود مستلون المزاج و مختلف الآراء بود و بی ثبات
در امور و بر دلها گران و بیخ شکم بمیرد درجه کوقس مردیست بتقل مرد دگر
مشهور سه گوید مولود مبارک بود بر خویش و اهل بیت خویش و بر دوستان
و آشنایان شوم بود ولیکن نیکوکردار بود با همه مردمان و همه کس نیکو گوید
و خواهد و بیخ بمیرد غ گوید مولود مبارک بود در حق خود و شوم بر دوستان
و غافل کس نبود و ناگاه بمیرد درجه کا صورت مردیست که مردی را طلب کند
سه گوید مولود ملکی بود کریم ضعیف ترین ملکان و سست ترین ایشان
حکم و فرمان او ناروا و او کافر بود بخدا و رسول و بر خلاف عقل خود کار کند
و بعاقبت بزشت ترین حال بمیرد غ گوید مولود ملکی بود بی طرف نافذ الحکم نباشد
و در عبادات کاهل بود و بزندقه و کفر سری داشته باشد و بتسبیح و جهی بمیرد
درجه کب زنی که از پس خود زنی را بجوید سه گوید مولود دراز عمر و کوتاه

اندیشه

اندیشه و ضعیف رای بود مکر وقتی که او را حاجت نباشد اما بوقت حاجت
غلط و رای او بر خلاف و راستی راه نماید و پیوسته از خویشتن در خشم باشد
غ گوید مولود ناقص العقل و دراز عمر بود و هیچ اندیشه در حق خود نکند که نه
بر وی وبال بود و همیشه بر خود خشمناک بود و در وا بود که زن وی را از وی
برباید درجه کج صورت مرد غنیست که با آواز بلند میخواند سه گوید مولود
را در تن عیبها مختلف بود و کوژپشتی و مدهوش و تباهی و داغها بر اندام او
بود غ گوید مولود را علتها بر تن بود مانند بهک و برص و مانند آن درجه کد
صورت مردی ملبس بلباس عرب سه گوید مولود مدبر و شوم قدم و رانده و
دور کرده بود پس از مرگ مادر بوقت کودکی و او را غربا برحمت تیمار دارند
و عاقبت در آتش بمیرد غ گوید مولود مدبر و شوم بود و پدرش او را بعد
از مرگ مادرش درجه که صورت مردیست که بکوهی بالا رود سه گوید مولود
غماز و خبیث و دزد و بدنیت و جاسوس و مخلط بود و میان مردمان دعمر در
ضلالت گذراند غ بدستور گوید درجه کو مردیست متحیر بر صورت خود سه
گوید مولود بدبخت و مدبر و مبتلا و رنجور باشد و تنگ عیش و در سختی بمیرد
غ گوید مولود بدبخت و در معاش او خیر نبود درجه کز صورت شتریست بر او

دو بار بهت شه گوید مولود مدبر و منحوس و بدفعل و بی سامان کار بود و در
سختی و تنگی زندگانی کند و در آب بمیرد غ بدستور گوید درجه کح صورت
مردیست که نعلینی پوشیده شه گوید مولود کافر و دروغگو و حسود و بداندیش
و بدبخت باشد همه عمر غ گوید مولود زشت روی و بدطبع و هلاک حیوانات
خواهد درجه کط صورت دو مرد باشد یکی از یکی گریزان و دیگری او را در کشتن
باشد شه گوید مولود زشت روی و بدطبع و گران جان بود غ گوید مولود
خبیث و بد اعتقاد و بدگمان و بدبخت باشد در همه عمر درجه ل قوس مردی
که کلف ابریقی دارد شه گوید مولود همیشه عاشق و رحیم دل بود و خوب صورت
و از انبیا جنس خود جماعش زیادتر بود غ گوید مولود رحیم و چرب دست
بود و زود عاشق شود و نیکو صورت و نیکو بدن و صنم بود و ده تانیه
باز پسین قوس دلیل ولادت فاسق بود برج الجدی درجه اول صورت
ماریست سیاه گزنده شه گوید مولود بدمرد و خبیث و بدفعل و بی باک باشد
و بعاقبت کشته شود بزشت ترین حال غ گوید مولود بدفعل و بدنیت باشد
و هیچ بهتر نشود تا او را بکشند یا بمیرد درجه ب زمینی پر سنگ مزروع شه گوید
مولود ستوربان باشد یا شاگرد مردی که کس ستور بعد از آن سطاری بیاموزد

ورا بعضی

ورا بعضی بعد از آن صاحب عمل خسیس گردد از افعال سلطان غ همین گوید درجه ج
زمینی آباهن شکافته شده شه گوید مولود راه زن و خون ریز و خون خوار و
بدنیت و سخت دل و تنگ روزی بود غ گوید قاطع الطریق و سفاک ما
و سخت دل و تنگ روزی بود درجه د مردی که بجنگ با دمیده شه گوید
مولود درویش و مدبر و تنگ روزی و اندوهگین بود غ گوید مولود بسیار
اندیشه و درویش و کاهل و اعمال دشمن دارد درجه ه مردی که دو گوساله
در پیش دارد شه گوید مولود بدخلق و تنگ معیشت بود و شوم قدم بر مادر
و پدر غ گوید مولود شوم بود بر ابوین و بداخلاق و بدعیش بود و گنگ یا معیوب
زبان بود درجه و زمینیست که بر زنی میکرید شه گوید مولود گنگ و بدنیت
باشد و بیعقل و بیدین و بیمروت و بیشرم و بی پرهیز و تنگ معیشت
غ گوید مولود یتیم ماند از پدر و مادر و او را خدایش تربیت کند و دراز عمر
بود اما در رنج و محنت گذراند درجه ز مردیست که باد میکند بر مردی شه
گوید مولود بدبخت و دشوار زندگانی و شوم بود بر پدر و مادر و در خردی
هر دو بمیرند و جد و جده او را بزرگ کنند و از شومی او ایشان نیز
بمیرند و او بماند بتبه حال و در شقاوت و اندوه عمر دراز یابد غ گوید مولود

[illegible]

خار بود و در میان مردم و هیچ خیر نیاید و از گرسنگی هلاک شود یا در حبس
پس از مرگ او فرزندش جمیل خیزد درجه ح مردیست بر درخت خرما و بر دست او
شاخیست از ریحان شه گوید مولود خار بود میان مردم و هیچ خیر بدو نرسد
و مرا و نیاید و در حبس از گرسنگی بمیرد و نام و ذکر او پس او نماند شود ع همین گوید
درجه ط صورت بزی و کانی باشد شه و ع گویند مولود بخیل و خشت زن
یا خشت پز باشد و درویشی پنجاه سال زید بعد از آن توانگر گردد درجه ی جدی
صورت بد هدی باشد شه و غ گویند مولود تن درست و صاحب عیال بود
و معده او قوی بود درجه یا شیخ خیر غایب بود از بعید شه و غ گویند مولود ناقص
خلقت و زیرک و تیز خاطر باشد و از خوردی چشم او و زیرکی او مردمان را
عجب آید و محصل و قوی معرفت باشد درجه یب مردی متحاک و خوشحالی
از وی خیزد شه گوید مولود دلیر و مبارز باشد و زهر چ کنند و گویند پدر
ندارد و پدرش را کشته و مادرش را از شهر بیرون کنند و او در آن غم بمیرد غ
همین گوید درجه یج صورت ملکی جباریه باشد شه گوید مولود غماز و مخلط
و بدفعل و فضولی بود غ گوید مولود غماز و ساعی و فضول در کارها که او را بدان
حاجت نبود درجه ید مردی که مر برادبست میکشد سه گوید مولود حرامزاده

بود و بدخلق زاده غ گوید مولود حرامزاده و ناپاک و مفتن و دزد بود درجه
یه مردی که بدست ریسمان دارد از حبوبات سه گوید مولود معیوب
دست و ناقص اندام باشد و ضعیف بصر اما بزرگ همت و خداوند حیلت
باشد غ گوید مولود شل بود یا ناقص اعضا و عظیم همت و فاجر بود درجه یو
صورت مردیست که بر سر تاجی دارد سه گوید مولود پادشاهی بود جنگ دوست
و پیوسته بر اعدا ظفر یابد و مدت ملک او هفتاد سال بود و او همه عمر خوشدل
بود غ گوید مولود پادشاهی بود مقبل که با دشمنان قتال کند و همیشه بر ایشان
مظفر بود و هفتاد سال ملک براند اما نافذ الامر نبود و او را در طها افت
و لشکر بروی مستولی باشند درجه یز صورت مردیست که بر منبر از طلا رفته باشد
سه گوید مولود پیوسته بیمار بود و بعد از ولادت هفت سال یا هفت ماه
یا هفت هفته بمیرد غ گوید مولود در اول عمر هفت ساعت یا هفت هفته یا هفت
ماه یا هفت سال بیش نبود و بزاری بمیرد درجه یح فیل سواری باشد
سه گوید مولود وزیر پادشاه بود ولیکن ظالم و سخت دل و بیرحم و پس از
شصت سال که از عمرش گذرد و عقلش تباه شود و در وسواس بمیرد غ همین
گوید درجه یط صورت خوکیست گریزان از سلطانی شه گوید مولود

پادشاهی رحیم دل و منصف و نیکو صورت و سیرت و با رای و تدبیر و رفیق
باشد ولیکن بی اصل بود و بپادشاهی نامستحق باشد غ گوید پادشاهی بزرگوار
و با رای و مدبر و قوی بود و در کلیات امور رحیم و منصف بود با عدل باشد
و از خاندان ملوک بود و درجه طالع سلطان معزالدین سنجر این بوده است
درجه ک مردی باسب عربی سوار باشد سه گوید مولود را زندگانی با آسانی
و سعادت بود و طعام و شراب بسیار خورد و سماع و سرود دوست دارد
و آواز بربط و طبل و نای خوش دارد غ گوید مولود مخنثی بود بسیار خوار
و روزگار براحت گذراند و سماع دوست بود و شاید که مطرب بود درجه
کا صورت مردی که چهار پای دارد و سرش چون سر سگ باشد سه گوید
مولود را حلق از جمله تن او بزرگتر باشد و رنگش میان سرخی و گندم گونی باشد
و در او شادی و طرب باشد و منافق و دروغ گوی بود و هیچ کس او را
دوست دارد و عمر دراز یابد در آسانی ع گوید مولود زاید الحلق و عظیم
الشخص باشد و بر جنگ اشر و منافق بود و عمر دراز یابد در راحت و
لذت اما او را دوست نبود درجه کب صورت تنی از طلا باشد
سه گوید مولود یک نیمه از اول عمر خویش تنگ معیشت بود و بگوز

نیمه

و هرچه طمع دارد بآن نرسد و در نیمه دیگر توانگر شود و زیاده از آنچه
طمع دارد بدست آرد غ گوید مولود احوال او میانه بود اما هرگز حاجتمند
بقتل او نبود درجه کج صورت مردیست که با او مصحف باشد گشاده و بسته
سه گوید مولود منحوس و بدبخت و بی خیر بود و حضور و علت او بد بود و
عمر دراز یابد در تنگ عیشی اما قوی و تن درست باشد غ گوید مولود منحوس
و شقی و بی خیر بود و در غیبت مردم را بد گوید و کذوب و صحیح الجسم بود و
عمر دراز یابد در رنج و سختی درجه کد در او نقش منیت سه گوید
مولود پادشاهی نیک سیاست بود و محمود سیرت و اندک مال و کشنده
باشد ع گوید مولود پادشاهی بود که ملک او اندک بود اما مسلط بود
ملک خویش را و نیکو سیاست و نیکو سیرت بود اما بسیار قتال و اندک
دخل بود درجه که صورت مردیست که حامل سنگی الوان باشد سه گوید
مولود پادشاهی باشد کوتاه مدت و مدبر و بی مال باشد و از طعام و شراب
منفعت نیابد و پادشاهی او متردد بود و او از عبادت و زهد و علم
معرض باشد و هر روز ادبار او زیادت شود بدین سبب ع همین گوید
درجه کو صورت مردیست که اعلاء بدن او روبه پشت باشد

دو دوست او از طلا بود و بر سر او مرغی نشسته باشد سه کوید مولود جوانمرد و شجاع بود و از هرچه کوید و کند باک نداد و شرف و جلالت و قدر او از همه مردان و اقران بیش بود ع بدستور کوید درجه کو صورت اژدهایی بر کوهی سه کوید مولود بدبخت و بی نرم و بدخو و تنکدل بود و صناعتی داند که قوت خویش روز بروز بدست آرد ع کوید مولود شقی و شوم و بد اخلاق و حرب دوست و نیکو اعمال بود و کارهای لطیف کند درجه که مردیست که ریش تنک بسیار است سه کوید مولود دلیر و متهور و بدبخت بود یا چاه کنی کند یا دشتبانی یا نکاه بانی خرماستان ع کوید مولود خداوند میوه و حبوبات بود یا باغبان یا ناطور و تنک عیش و بدبخت بود درجه کط صورت مردی که بسر خاک ریزد سه کوید مولود منحوس و شوم و تنک روزی و خبیث باشد و بعضی از آنچه امید دارد بیابد و آخر عمر کار او تباه شود و در آن بمیرد ع همین کوید درجه ل زنی حایض برهنه باشد شه کوید مولود مختلف احوال بود کاه شجاع و کاه بد دل و بسیار چیزها داند از مکر و حیلت و علم سلاح اما بکار نبرد و بعافیت کشته شود غ کوید مولود ولد الزنا بود و خیر برج دلو درجه اول مردی که بدست دو مرغ دارد سه کوید مولود مردمان را بخیر و

ودی بدست او دو مرغ

نهد

زنی خوانندکشده زبان و حکیم بود و اهل زمانه بدو تبرک کنند و مردمان بسیار از سخن او راه بهبت یابند و عملها بسیار بیرون آرد که مردمان را فایده دارد و نیک نام زید غ کوید مولود حکیم بود و دعوت کننده خیر بود و اهل روزکار بوی تقرب کنند و بسخن او بسیاری راه بهبت یابند. درجه ب صورت مردی که بدست [margin: مردی که بر خری نشسته بدست تبر] از سنگ باشد سه کوید مولود پادشاهی قوی و جوانمرد بود و بسیار مال و بسیار افعال مظفر و منصور بر دشمنان و منازعان ع بدستور کوید درجه ج مردیست که بسر خود ملتفت و مشغول است شه کوید مولود خداوند سعادت و بهرهای بزرک بود و قدر او میان اهل زمانه بلند و بزرک بود و پیوسته در کتاب قدما نکرد و طلب علم و معانی مردمان و داروها دوست دارد و بزندکانی بهمه آرزوهای خود برسد درجه د مردی که مادر خود بنکاح در می آرد شه کوید مولود توانکر بود و مانند پادشاهان زید و معاش او دهقانی بود. درجه ه مردیست که امید بمال دارد شه کوید مولود در نیمه اول عمر خود درویش بود و در آخر توانکر کردد و مال بسیار جمع کند و عمر دراز یابد و در مطالعه کتب علمی رغبت نماید خنک آن کس که با این مولود آشنا بود درجه و صورت

زنی باشد مکشوف که بر پشت خوابیده و سر می جنباند شه کوید مولود باز رکانان
و متصرف بود و آخر عمر بهتر از اول بود از تجارت مال و ضیاع جمع و خویشان
نزدیک ع کوید مولود ساحر بود و در آن حاذق و آخر عمرش بهتر از اول بود
درجه ز مردیست که بر روی شمشیری خورده سه کوید مولود صناعتهای
عجب کسب کند تا آنکه پلید و فرامشکار بود درجه ح شمشیری برهنه باشد
سه کوید مولود پادشاهی قوی بود و رحیم و نیکوکردار و روزه داشتن و
قربان کردن و نماز کذاردن پرستار کار از او دوست دارد درجه ط صورت
مردیست مکند عقاب و سبع را شه کوید مولود توانکر بود و صنعتهای
مردی عقاب و سبعی بر زانو نها
بسیار از دست او آید که شایسته پادشاهان باشد چون سراجی و خیاطی و
شطرنج با سلاح باختن درجه یو صورت مردیست که مرد را بسلسله نکاه داشته
سه کوید مولود اول عمر بدبخت بود لیکن نیکبخت شود به پادشاهان
پیوندد و ریاست مردمان بسیار کند ابو ریحان مولود را اول عمر درویش بود
و رنجور بعد از آن منزلت ملوک یابد و بر خلق بسیار تقدم کند و اتباع
او تا دامن قیامت بمانند و در جوانی در غربت افتد و در صحرا زندکانی کند
و چنین کویند که این درجه طالع موسی پیغمبر است علیه السلام درجه یا صورت

مردی ایستاده

مردی ایستاده و سر بریده باشد سه کوید مولود زاهد بود و بر صورت
درویشان از شهوات دنیا چیزی نخواهد و تکبر نکند و او هوادار و دوست داره
آفتاب بود درجه یب صورت مردیست که کمال اعراض داشته باشد سه
کوید مولود کریم و جوانمرد و نیکوکردار و نیک خواه و دوستدار مردمان باشد
جواهر و پیرایهها دوست دارد درجه یج مردیست بر اسبی سوار شه کوید مولود
مستدین و مستقل و بیرون آورنده اصناف علوم و عجایبهای پوشیده که کس
نداند و از جمله اولیا آفتاب بود درجه ید ملکی منهزم که مشرف بود بر
موت باشد شه کوید مولود پادشاه غلیظ و سخت دل و بیرحم و ظالم و بی انصاف
باشد غ کوید مولود ملکی بود فاجر و فاسق و شریر و هیچ خیر نیابد تا که بمیرد
درجه یه صورت جنک کاهی که خلایق همه از وی کریزان باشند شه کوید مولود
درویش و بیچاره و رنجور تن و بی باک و خونخوار بود و بی فرمان بود در
حق مادر و سماع اغانی و بازی و نابکاری و کاهلی دوست دارد درجه یو
مردیست که کوشت مردی میخورد شه کوید مولود پادشاه فاسق و فاجر
وکشنده باشد عمارت نکند و هیچ کار محکم نکند و خیر نه بیند و همه عمر بگذارد
تا آنکاه که بمیرد درجه یز مردیست که در طلب مردی دیگر است شه

کوید مولود ملکی باشد یا وزیر ملکی نیکبخت و کریم و رشید باشد با سعادت
تمام درجه یح مردیست که نای در دهان داشته میزند شه کوید مولود
پادشاهی بزرگ و جوانمرد بود و دراز عمر بود درجه یط دو زن بر تختی
نشسته اند شه کوید مولود پادشاهی مقبل بود و سنگ گذار بود و علم دار
باشد و علمها بسیار استنباط کند درجه ک و دلو صورت پادشاهی که آدمی برداشته
شه کوید مولود بهر خدایان ایمان آورد و نزدیک ایشان ستوده بود و
نیک بخت و مقبل بود درجه کا سر بر زنی باشد شه کوید مولود کرد بر زبان
زبان خبیث باشد و ممکن که مخنث باشد درجه کب صورت شخصی که نوح
کند و جنی او را گرفته باشد شه کوید مولود کاهن و منجم بود و از غیب خبر
دهد و از حوادث و علمها استنباط کند و جادوی کند چنانچه خواهد درجه کج
صورت چاهی که از آب انباشته باشد شه کوید مولود سودایی و بیهوده
گوی بود و نداند که چه میگوید وی شنود درجه کد صورت صحرایی که باد وزد
بد مزه آید شه کوید مولود مردی مبارک و ستوده و نیک مرد و خوب
سیرت باشد غ کوید مولود مبارک و ستوده و نیک سیرت و نیکو طریقت
و رئیس اهل بیت و قوم خویش باشد و میان خلق مطاع بود درجه که صورت

دوی که گریه کند باشد شه کوید مولود تو انگر و نیکبخت بود و دراز عمر و بزرگ
خردمان مقبول بود درجه کو صورت مردی که امام باشد و پیش نماز شه کوید
مولود نمرند کتب و اخبار و نویسنده باشد و استنباطها کند و اندیشه فکر
آنکس شه کوید مولود در کتب ناظر بود و اخبار امم ماضیه دوست دارد
و نیکورای و نیکو فکرت بود و استنباط علوم کند و مبارک بود و در دو
جهان درجه کز چشمه آبی که روانست شه کوید مولود بازرگانی بود و توانگر با
مال و ضیاع بسیار که از زمین هند یا از قسمت افلاک بهم رسانیده باشد
درجه کح صورت مردی که باشد و سوار بر مرغی شه کوید مولود
پارسا و بردبار و عاقل و مردمان از وی بسلامت باشند و قدر او بلند شود
درجه کط و دلو صورت مردی که صاحب وجیه باشد ایستاده شه کوید
مولود مجهول و ضعیف عقل بود و کس وی را نشکرد درجه ل صورت مردی
که بر کنار نهری سر کند شه کوید مولود احمق و مخبط و بی هنر و بدبخت بود
غ کوید این درجه بهیمیت مولود بطبع بهایم بود برج الحوت درجه اول
صورت مردی ایستاده صاحب وجیه باشد شه کوید مولود پادشاهی
قهار و بزرگ منش بود که پادشاهان دیگر از وی بترسند غ کوید مولود ملکی

ایشان بود از وی ترسند رعایا و لشکری اما محتاج بود با آنچه در دست خلق
بود و لیکن همت باعث احتیاج بود تا شصت و هشت سال پس مستغنی گردد درجه
ب مردی که انگور می خورد باشد شه گوید مولود وزیر پادشاه بود و
مقدم اهل زمانه و مفتی و عالم و حلیم بود درجه ج صورت کنیزی که بدف
بازی میکند شه گوید مولود عالم بود باخبار امامان گذشته و معاش
او از تعلیم این قصه‌ها باشد مر کودکان را غ گوید مولود صالح و عفیف بود و
کس از وی نرنجد و بسیار دشمن بود و معاش او از قصه گفتن و مجلس داشتن
بود و تعلیم کودکان درجه د مرغیست ملون العنق که مرغی دیگر میزند شه
گوید مولود تنگ عیش و بد حال و محتاج باشد تا شصت و هشت سال بعد از آن
توانگر گردد و دو سال نزید پس بمیرد غ گوید مولود متوسط الحال بود نه درویش و
نه توانگر بود و عمر دراز یابد و شاد دل بود و حاذق باد و بیطبی بود درجه ه
صورت مردی که از چاه آب بطرفی که در آب زده بدست میکند شه گوید
مولود مردی بود پارسا و نیکوکار و توانگر و هیچ کس را از وی رنجی نبود و
او را دشمنان بسیار بود غ گوید مولود ابهوجی بود شتاب زده و سخن زود
گوید و او مطبوع بود و بر حماقت و درنگ او را زیان دارد درجه و صورت

صورت مردی که از چاه آب
میکشد و بچاه دیگر میریزد

بدبخت ارسلان شه گوید مولود زاهد و عاقل و کریم بود و جوانمرد و دراز
عمر بود غ گوید مولود رئیس بود و مطاع و قواعد و نوامیس بهند میان خلق و
او را بدین سبب تعظیم کنند چون تعظیم ملوک درجه ز صورت بلندی که مطبوع
خلایق بود شه گوید مولود شب روی باشد نه درویش و نه توانگر و عمر دراز یابد
و او را ملکی و ذخیره نباشد و خرد و بهانه خوش تواند ساخت درجه ح حوضی
باشد از رخام شه گوید مولود شتاب زده و مشهور و احمق بود و سخن شتاب
گوید و همه کار را که کند او را زیان دارد درجه ط مردی بکر شسته میرود شه
گوید مولود ملکی بود و بدبخت و پیوسته در حرب و اضطراب باشد و همچنین بهفت و
پنج سال زندگی پس بمیرد درجه ی حوت شخصی که کشتی میرهد از غرق شدن
شه گوید مولود رئیسی باشد که مردم مطیعش باشند و سنت و شریعت بهند
و مردمان از وی قبول کنند و ریاست او این نوع بود و اعتبار او پیش مردم
بیشتر از اعتبار ملوک بود غ گوید مولود صاحب مقالات و مذاهب بود و
مطاع میان مردم بدبخت بود و کارهای آخرت او تباه بود و خود را ضایع
کند درجه یا صورت طفلی گریه کننده باشد شه گوید مولود گران زبان و
گنگ باشد و در هیچ کاری راه نبرد و بی تمیزی و بیعقلی چون مستور بود

غ گوید مولود از دو اعیان حق بود اما در مذهب و عقیدت او شبهتی بود
درجه یب صورت مردیست که بیخ درختی میکند شه گوید مولود حکیمی
باشد که روزه بسیار دارد و با چیزی نخورد که خاطرش صاف شود و علمها بسیار
بیرون تواند آورد و در دفترها بنویسد غ گوید مولود گران زبان گنده فهم
بود درجه یج صورت مردیست که بدست راست تیشه دارد و در
دست چپ اره دارد شه گوید مولود بازرگانی توانگر بود و خوش سفر کار
چون پادشاهان زندگانی کند تا آنگاه که بمیرد غ گوید که مولود دوست
رحیم باشد و ضعیف عقل کار برای خویش کند و خشمش را خلل رسد و در روزگار
مکر و حیله گذارد و عابد و متفکر و مصنف کتاب بود و خوش زی بود درجه
ید صورت مردی گرسنه بود شه گوید مولود ملکی مهربان و رحیم و نیکو
کردار بود ولیکن کم عقل و بد تدبیر و احوال او مضطرب بود و او را آفتی رسد
که دشمن بر او ظفر یابد و هر دو چشم او بمیل آهنی داغ کنند تا نابینا شود و
مدتی در رنج آن بماند و فریاد میکرده باشد درجه یه شخصی بشمشیر حکمی میکند
شه گوید مولود درویش و بیچاره زید چهل سال پس مادر و پدر او بمیرند
و از میراث او توانگر شود پس چهل سال بزید آنگاه بمیرد غ گوید مولود با مکر و

حیلت

حیلت و خبث بود درجه یو حامل مرغ خاکی زهر خورده باشد که مرغ مترقب بر
موت باشد شه گوید مولود حکیمی باشد لطیف دست که زنار بافد جبت خادمان
بتان چنانچه اهل زمانه از مثل آن عاجز باشند باستواری و نیکو و با این همه عابد
و زاهد و مقبل بود غ گوید مولود درویش بود تا چهل سال پس توانگر شود و مکار
بود و مرگش بمرض حلق بود درجه یز صورت امتیست که خلایق در او غرق شوند
شه گوید مولود عالم و زاهد و عاقل بود و او بی منفعت او در همه کارها نیک
بخت زید و شهید بمیرد غ گوید مولود نیکبخت و چرب دست و پارسا بود و همه کارها
زود از دست او برآید که خلق تعجب کنند درجه یح دو کاو که با هم در جدل باشند
شه گوید مولود پاک و زاهد و نیکو کردار و خدای ترس بود و از همه رویها
غ گوید مولود عالم و فاضل و پارسا بود و حلیم و نیکو زید و عاقبت او بشهادت
بود درجه یط بر سر جوی ایستاده حمله بر سگان موضع میکند شه گوید مولود
بزرگ گوهر و توانگر و کریم و جوانمرد و نیکوکار و پاکیزه و دراز عمر بود غ گوید
مولود فقیه زاهد بود و رغبت نماینده در اصطناع معروف و خیر باید از جای
که امید دارد و حق تعالی از مخاطر او را نگاه دارد درجه ک حوت شخصی که
بر تخت تکیه کرده است شه گوید مولود ملکی ضعیف بود و در ملک خویش لیکن

پرهیزکار وپاک باشد وباخر چشمها او کور کنند درجه کا زنی آبستن بود
شه کوید مولود معیشت از دست کاری خویش کند همه عمر خویش ومیانه حال
بود غ کوید مولود وزیر عادل بود وعاقبت کشته شود درجه کب مترف بود شه
کوید مولود از دست رنج خویش کسب کند واندک چیزی او را فاضل آید و همه عمر
چنین روزکار کذراند درجه کج صورت میمونی که بر شکم او میمونی بود
شه کوید مولود بخیل وخوار وبدبخت بود اما تن درست باشد غ کوید مولود
از اهل علم وصلاح بود وحال او میانه بود اما دایم در خدمت باشد درجه کد
مردیست که در سفینه نشسته ودر بهری بسیار است شه کوید مولود پیوسته
خدمت مردمان کند وبطعامی قانع باشد وزیاده ازین نیابد غ کوید که این
درجه بندکان وخادمان است اما تن درست بود درجه که مردیست که فریاد
میکند مردم را بجوئی شه کوید مولود سنک تراش وقمارباز وهزال ومتهتک
باشد همه عمر خویش غ کوید روزی وی از خدمتکاران ومحبوبان بود درجه کو
مردیست که سنک اندازد بمقلاع شه کوید مولود پادشاه رحیم وپاک
ونیکوکردار وخردمند بود درجه کز مردیست که جنک میکند بغیر وخنده
میکند بنقش خود وبازی میکند بذکر خود شه کوید مولود توانکر و فراخ روزی

وفراخ

وفراخ کار وجمع کننده مال ومتصرف باشد واو را در هر شهری ضیاع ومستغل
باشد درجه کح صورت پری باشد کذشته از دنیا فانی شه کوید مولود
عالم وفقیه باشد اما بدنیت ودروغ کوی بود ویار قاضیان ستمکار باشد
وآخر عمر درویش شود درجه کط صورت زنی که مردی را میکشد شه کوید مولود
واضع شریعت وناموس باشد ومردمان را دعوت کند بعضی بشنوند وبعضی نه
وذکر او در عالم بماند غ کوید مولود مفتی وعالم وحسود وصاحب نظم ونثر بود ودر
ابتدا معاونت ظلم کند پس در آخر عمر از رنج وزیان مال وغصه هلاک شود
این درجه طالع امام مسعود صبوانی بود وحال او چنین بود درجه ل حوت
مردیست که نکاه میدارد وسپاهی را شه کوید مولود پا بهیش کار کند و
پیوسته اظهار زهد کند ومردمان رشید دهد وقومی بسیار تبع او شوند ومال
بسیار جمع کنند پس بمیرد ومال او وارثان ببرند غ کوید مولود افکار بود
وواعظ ومجلس دارد وبظاهر زهد بود ونماید اما رغبت ترین خلق بود در دنیا
وآنچه جمع کند از دنیی بورثه کذارد تتمه سیم در صورت وکیفیت
کواکب مفرد از زحل نقل از جاماسب نامه کوید سرا او بر میمون می ماند
وجسد او به بدن آدمی واو را هست دست چهار بجانب راست بالا

ترین همه کمر زد ارد و دست دوم تاج زر دارد و دست سیم جاروب و دست
چهارم دم موش و در جانب چپ سه دست بالا و همه کلنگ زمین کنی
دست دوم تسبیح دارد و دست سیم غربال و دنبی دارد چون خوک و بر سر او
تاجی از زر باشد خواصه اگر صاعد باشد و مستقیم و در حد خود یا برج خود باشد
دلیلت بر سلامتی و استقامت احوال و نشاط و اگر در حد مشتری باشد دلیلت
بر زوج و سلامتی و اگر در حد مریخ باشد دلیلت بر نشاط در امور و اگر
در حد زهره باشد دلیلت بر تزویج و سرور و اگر در حد عطارد باشد دلیلت بر
علم و دانش و در علوم هندسه و فلسفه و ادیان کهنه و اگر زحل هابط باشد در فلک
خود یا راجع باشد دلیلت بر خلاف آنچه مذکور شد و دلیلت بر امراض و علل
و کاهلی حضورها که محترق باشد و اگر زحل معیم باشد دلیلت بر حیرت و تکلف در
امور از صور سیاه چرده و سطبر لب و بزرگ چشم باشد و باریک جسم
بود و در چشم او عیبی بود و یکی بزرگتر از دیگری بود و پیوسته در زمین نگرد
و در تنش دوی بود و بوی و ندا تنها داد و مختلف بود و همه شکافته بود المشتری
صورة انسانیست و روی شیر ماند و بر سر او تاجی باشد و بر تاج او دو ورد باشد
یک روی شیر خروس ماند و یک روی شبیه ثعبان و در دست راست او مندلیت و

در دست

... و دست چپ ابریقی از عسل باشد خواصه اگر صاعد باشد و مستقیم و در سیر در حد
خود از برج و درجه دلیلت بر فرح و صحت مزاج و عدل و تکلم بصورت انبیا
و اگر در حد زحل باشد دلیلت بر غور در غوامض فکر و اظهار معجزات و اگر
در حد مریخ باشد دلیلت بر قهر و اضداد و غلبه بر ایشان و اگر در حد زهره
باشد دلیلت بر رفق و علامیت در امور و اگر در حد عطارد باشد دلیلت
بر جدل و خصومت و اگر راجع باشد دلیلت بر قلت فهم و کثرت بلاهت و اگر
هابط باشد دلیلت بر نقصانی عقل و کاهلی در شرایع از صور مولود المشتری
بود با لون سفیدی بزرگ چشم بود و خرد بینی نیکو موی نیکو هیات سطبر
بینی معتدل اللحم با کیزه المریخ صورت مردیست که بر سر تاجی دارد و رخ
دست راست او رخ و دست چپ او نیزه دست و در دست راست شمشیری
برخ دارد آویخته و در دست چپ شاخی از حدید دارد و دو دست مرتفع است

۲ در حد رقص باشد

دلیلت خواصه چون صاعد باشد و مستقیم السیر دلیلت بر نشاط و خوشحالی و اگر در
حد نفس خود باشد از بروج و درجه دلیلت بر قتال و مبارزت الاقران و طلب
غلبه و اگر در حد مشتری باشد دلیلت بر کثرة عقل و انصاف و اگر در حد زهره
باشد دلیلت بر کثرت شهوت با زنان و غیره و افتخار و تعرض و لعب

واگر در حد عطارد باشد دلالت بر ادب و فطنت و خفت و سرعت و اگر در هبوط
باشد دلالت بر افتادن از جاه و منصب و نقصانی در مرتبه و اگر مقیم باشد
یا راجع دلالت بر حیرت و بسیاری شک و وسوسه و عصیان و اگر محترق باشد
دلالت بر امراض و علل دموی و کاهلی و درشتی از صور مولود بزرگ سر و بزرگ
بینی و عبوس صنوبری خلقت دراز انگشت اندک گوشت سرخ رنگ فراخ قدم
با هول بود الزهره صورت انسانیست روی او سرخ باشد و بر سر او تاجی باشد
صاحب هفت شاخ در دست راست اوست مدهنه و بر دست چپ اوست
خواص اگر صاعد باشد و مستقیم السیر محمود در افعال و مشرقی باشد دلالت بر شهوات
و لذات و سرور و اگر در وجه خود باشد دلالت بر حسن خلق و حظ و تسکین روحی و اگر
در حد زحل باشد دلالت بر بسیاری عشق و محبت و اگر در حد مشتری باشد
دلالت بر حسن خلق و عشرت و تمکین و اگر در وجه مریخ باشد دلالت بر
حدت محبت و افراط عشق و جنون و اگر در حد عطارد باشد دلالت بر بذله
گوی و مکر و حیله و خوشطبعی و اگر راجع باشد دلالت بر حیرت و شکوک و اگر محترق
باشد دلالت بر علل و کاهلی و اگر در هبوط باشد دلالت بر برطرف شدن
عزت و نقصانی در امور از صور سفید رنگ نیکو نظر و نیکو چشم و شیرین نظر

درش

و زنخدان و مشکین موی سیاهی چشم از سفیدی بیشتر باشد خورد ابرو و گرد سر و
باریک لب و بر روی او گوشت باشد و نیکو گردن تنگ سینه و تنگ ساق
و خرد انگشت و روا بود که پیش چشم بود عطارد بدن او چون ماهی باشد
و در دست راست او قلم بود و در دست چپ او دوات و بر سر او تاجی
درویش چون روی خوک باشد و یک دست او سفید است و یکی سیاه و دنب
او چون دنب ماهی باشد گره خورده باشد و سر باشد خواص اگر مستقیم باشد
و صاعد دلالت بر استقامت مزاج و فطنت عالی و یافتن جاه و منصب و
ابداع نمودن صناعات و علوم و اشیاء غریبه و اگر در حد خود باشد دلالت بر
ذکا و ذهن و حدت خاطر و فصاحت در بیان و اگر در حد زحل باشد دلالت
بر دقت نظر بر علوم و بحث در اشیا و غوص در فکر و اگر در حد مشتری باشد
دلالت بر ورع و دین داری و اگر در حد مریخ باشد دلالت بر محبت بر
خصومت و حرص در جدل و حرب و اگر در حد زهره باشد دلالت بر خوبی
امور این جهانی و بسیاری لذات و توانگری و خوشی عیش و اگر عطارد
هابط باشد دلالت بر سقوط از جاه و منزل و نقصانی در فطنت و دانش
و اگر محترق باشد دلالت بر امراض و علل متلون و اگر مقیم باشد دلالت بر بسیاری

مختلف در امور و بسیاری شک و اختلاف رای از صور مولود گندم گونی
بود که به سبزی زند و میانه بالا بود و تنگ پیشانی و سطبر گوش و نیکو چشم
و فراخ دهن و خورد دندان و تنگ موی و ملیح و آهسته رو بود و عاقل و فاضل
بود الشمس صورت افعی که دو سر داشته باشد و بر او دو تاج باشد
هر تاج را هفت شاخ بود روی او چون روی دو آدمی دم او بصورت
اژدهای سر او جانب طرف او بود بدست [illegible] [illegible] انطلا باشد و بر آن [illegible]
[illegible] قلاوز از جوهر باشد خواصه چون

از صور سفیدی چشم او اندک بود و گرد روی بود و بزرگ سر گران آواز
معتدل قامت در روی نشاط و تصلف بود و گشاده روی و متکبر بود العقرب
صورت مردی باشد که بگاو زرد سوار باشد بر سر او تاجی باشد که سه شاخ داشته
باشد روی او چون روی دو آدمی باشد و در دست او دو [illegible] باشد
و در گردن او دو طوق سبز باشد بدست راست بهی که از یاقوت باشد و دارد
و بر دست چپ طاقه ریحان خواصه اگر صاعد باشد و زاید النور و سریع السیر
و خالی باشد از مناحس از صور مولود سفید رنگ و گرد روی و نیکو نظر و

و نیا

نیکو موی و خوش بوی و صافی لون و تن درست و کامل خلقت بود دلیلت
بر خلاص از غموم و نشاط و طلب حالات مست و بخ کونه که در مجلس بیان
نمایم و اگر در خانه خود باشد یا در وجه خود یا در شرف خود یا در مثلث
خود دلیلت بر سعادت و خیرات و اگر در حد زحل باشد دلیلت بر وقار و تمکین
و اگر در حد مشتری باشد دلیلت بر اعتدال در امور و اگر در حد مریخ باشد
دلیلت بر شمایل عامه و مطبوعی امور و اگر در حد زهره باشد دلیلت بر طبع زنان
و شمایل ایشان و اگر در حد عطارد باشد دلیلت بر تلون در اشیا و بی ثباتی
و اگر هابط بود دلیلت بر انقلاب از حد عوام و از مرتبه افتادن این جمع
و سیر و اجی کار ایشان نکته چهارم در اخلاق و صور حمل بسیار موی و جعد
موی و دراز روی و بزرگ چشم و خورد گوش و دراز گردن
ثور فراخ پیشانی و دراز بینی و
فراخ سوراخ بینی و بزرگ چشم و مختلف الخلق سطبر گردن سیاه موی و ضعیف
عقل و نیکو رفتار بود
جوزا معتدل قامت فراخ سینه و نیکو هیات و امیر و کاتب و صاحب
ادب بود و مقرب سلطان

سرطان سیاه چرده غلیظ الاعضا باشد و باشد که سفل
او از اعلی سطبرتر باشد اگر مولود اجتماعی بود و اگر استقبالی بود اعلی او سطبرتر باشد
و دندانهاء او کژ و خرد چشم و فراخ کشنیه شاره بود و باشد که در وسط تن سطبر شود
اسد اصهب و ازرق بود و اعلی
از اسفل غلیظ تر و فراخ سینه و غضوب و دقیق الساقین و کریه اللقا بود
سنبله نیکو
قامت و معتدل الخلق و کامل الهیئة و عاقل و فاضل بود و حلیم و غضوب و سریع الحرکت

میزان مولود نیکو صورت و معتدل اللحم و القامت و خوب هیات و
خوش زبان بود
عقرب ازرق و اشقر و سیاه موی و خرد چشم و خوب روی و دراز
ساق و قدم بزرگ دارد و تمام سره بود
قوس اصهب اللون و دراز ران و سطبر ساق و
دراز روی باشد و چون در قفاء او نگرند بهتر از مواجه باشد و موی او تنک
و سواری دوست دارد و خدای و دستور بود و مال دار

جدی دقیق الساقین بود و خشک تن و اسفل
تن او باریک تن بود از بالای روی او و طرف و پیش او باریک بود و
بسیار موی
دلو بالاء او میانه بود و حقود و حسود بود و یک ساق او سطبرتر بود از ساق
دیگر اما سخی و طاهر الدم و اللون بود
حوت فراخ سینه بود و خرد سر و عظیم الجبین بود و بسیار خواب
بود و سپید رنگ بود و در خلق او نقصانی بود و چشم او گرد باشد
اینست اوصاف و حالات که از جانب منقولست اما اوصاف
و حالات بروج از روی وجوه مذکور شد

اما در کیفیات احکام هفت طالع مشتمل بر دو صورت صورت اول در احکام بر وجه کلی

مشتمل جلوه جلوه اول معلوم باشد که صاحب طالع دلیل حیوة مولود بود و
بقاء او و صاحب وجه دلیل آن بود که مولود را شناخت و معرفت است میان مردم
یا نه و صاحب شرف دلیل جاه و بزرگواری مولود بود و صاحب حد دلیل آن خانه
بود که مولود را در آنجا ولادت بود اگر صاعد بود بنا طیب و نیکو بود و اگر هابط
بود دلیل خانه مخرب بود و از غذا و نه بتوان دانست که مولود را از این سرای
و از این شهر تحول است یا نه اگر صاحب در تاسع بود مولود از شهر خویش
بغربت افتد و اگر در ثامن بود در غربت هلاک شود و اگر در طالع بود هرگز
از شهر خویش بیرون نرود اما ارباب مثلثات طالع رب مثلثه اول دلیل ثلث
اول عمر بود و رب دوم دلیل ثلث دوم عمر بود و رب سوم دلیل ثلث سوم
عمر بود در صورت زایچه طالع هر کدام قوی و خوش حال بود در آن ثلث عمر
خوشحال و از مکروهات فارغ البال بود پس اگر همه خوشحال باشند و بقوی
ذاتی و عرضی آراسته باشند مولود از اول عمر تا آخر عمر خوشحال و نعمات
موصوف رب منقعت باشد و این حالت در جمیع بیوت معتبر باشد مثلاً چنین
رب مثلثه اول خانه پنجم در خانه عقیم بود و گفتیم در ثلث اول عمر مولود را فرزند

نباشد و رب مثلثه دوم خانه پنجم در خانه بسیار فرزند بود اما ابطه و درجه
مریخ و مقابل مریخ گفتیم در ثلث دوم عمر مولود را فرزند بسیار شود اما اگر
از رحم ساقط شوند و آنچه متولد شود از غلبهٔ خوف و امراض خونی ضایع شوند
و رب مثلثه سیم خانه پنجم در خانه متوسط الولد بود و مقارن سهم الغیب و مقابل
سهم السعاده گفتیم در ثلث ثالث عمر مولود را فرزندی بشود و تن درست بماند
اما صاحب سعادت نباشد و همچنین احکام دوازده خانه اما تسییرات اگر چه اینجا جای
او نیست اما ذکر او موجب فواید است تسییر آفتاب دلیل ارتفاع قدر و شرف
و منزلت بود و دلیل مدح بود و تسییر قمر دلیل امراض و اسقام بود و هر برج که بروج
و حد وی رسد اما تسییر متابع دلیل تزویج بود اما تسییر سهم السعاده دلیل سعادت
و ارتفاع قدر و اموال و ملک و شرف بود اما تسییر عاشر دلیل اعمال و صناعات
و آنچه مساعدت کند از نعمت و حرمت اما تسییر زحل دلیل غربت و عزت بود
و تعویق کارها و امراض و اسقام و اخوان و امور اجداد و آبا و مواریث
اما تسییر مشتری دلیل صداقت و مودت و بلندی قدر بود و نزد و نزدیک ملوک و
آنچه مساعدت کند اما تسییر مریخ دلیل شجاعت و دلیری و امیری و دزدی
و خصومات و جدال و بدی حال بود اما تسییر زهره دلیل عروسی و محبت و

نکاح

نکاح و نشیح و خوشدلی و میل بزنان و کنیزکان بود اما تسییر عطارد دلیل ادب و
علم و منافع این و دلیل بزرگان و برادران و کهتر بود اما راس و ذنب دلیل
آن خانه بود که وقت ولادت آنجا بوده است اما مستولیات کیفیت حالات
و نفع و ضرر از و گویند اما کواکب در بروج چون روح بود در بدن کراد
اخلاق و صنایع و حالات توان گفت و تسویت البیوت را در معرفت
حال مولود دخلی عظیم است چه اگر زاید جهارتایه باشد دلیل اعتدال طبیعت و ترکیب
مولود باشد و اگر زاید باشد دلیل ندارت طبع و بی اعتدالی و انقلاب مولود
کند و قاله دلیل توسط باشد فایده چون طالع شخصی با طالع وقتی از پانزده
درجه برجی زیاده باشد آن شخص را دو صاحب طالع باشد و اگر از سی و پنج
درجه برج بگذرد صاحب طالع صاحب برج دوم بوده باشد چه رجعت دلیل
ظاهر است و تسویه دلیل باطن اما مستولیات در طالع اگر زحل مستولی باشد
با قوت حال دلیل است که مولود دور اندیش و قوی رای و زیرک
و صبور و متحمل و رازدار و با ثبات و محب پیران و بزرگان و آبا و اجداد
و املاک و خویش و قبیله و مایل بعمارت و زراعت باشد و اگر ضعیف حال بود
مولود را در مذکورات اندک ضعفی باشد و ممسک و حسود و کینه دار بود

همت و طامع و خوار و بی‌جگرش و بیچاره و تنگ دل و اندرونه دار و تنها
زیست کن و کننده کارهای سخت و دشوار و نامشفق بود بر آبا و اجداد
و قبیله و استادان واگر مشتری شریک باشد یا ناظر با و و قوی حال مولود
مطیع مشایخ و علما بود و اهل تحقیق و زاهدان و اهل ورع و خیر کننده
و عزیز مردم و نیکو رای و خوش خلق و درست و درست قول و غلیظ و بناد
واگر مشتری ضعیف بود مولود معالج باشد و عزیمت خوان و ناآمیزنده
و بد اختیار و پارسا و بد دروغ و مزور و باطمع واگر مریخ شریک باشد یا ناظر
با قوه حال مولود بی‌تمیز بود و محنت کش و بد دل و بد معامله و بی‌رحم و بی
محضر و مانع خیر و مصر در کارها و غلبه کننده و مغضب و دشمن مردم تنگ و
سخت کوش بود اما حاجات بر آرنده بود واگر مریخ ضعیف حال مولود
زیان کننده بود و راه زن و کسب او از خیانت و ظلم و از آزار و خدا
ناترس باشد و از شر و جور باک ندارد و بی‌شرم و بی‌نام و ننگ
بود و مشنع و او را دوستی نبود و گور شکاف و مردم کش بود خاصه که
زحل نیز بد حال بود و از سعادت دنیا و آخرت بی‌بهره بود واگر زهره
شریک باشد یا ناظر با قوه حال مولود را با زنان بسیار خوش بود

خصوصا

خصوصا از زنان بیوه و سالخورده و زنان از خاندان قدیم و مشایخ و کارهای
نیک دوست دارد و صحبت مشایخ طلبد و حسود بود و ضعیف زندگانی
و از مردم رمنده و غیرت برنده بود بر ازواج و دوستان واگر زهره ضعیف
حال بود مولود حریص باشد بر زنان عجوزه و بخس و بی‌تمیز و زنان بد صورت
و زشت و می خواره بود و نکوهنده مردم بود در کارها واگر عطارد شریک
باشد یا ناظر زحل با قوه حال مولود طالب نیکی و جرات بود و کارهای
پوشیده و عجیب کند و فتان و تلخ سخن باشد و عاقل بود و علم هندسه و فلسفه
و علم نجوم و طب و آنچه دقیق است نیک بداند و دوست علما بود واگر عطارد
ضعیف حال بود مولود را حقیر کردانند و دشمن اقربا بود و ساحر و کاهن و
تعویذ نویس و فریبنده مردم و مردم بی‌عقل دانند و حاجات از و روا
نشود و بخیل بود و عزیمت خوان واگر مستولی در طالع مشتری بود و قوی
حال بود مولود صاحب منصب بود و ولایت دارد و نیکوکار و عابد و آسان
گیرنده کارها و معتدل خوی و عالم و مدرس و مفتی و امام و با ورع و دانا و بخشنده
قواعد ادیان و اقوام آبا دوست دارد و عمارات سازد و مساجد
بنا کند و بقاع الخیر کند و اسباب تحصیل علم حاصل کند و کریم طبع بود

وکریم طبع دوست دارد و دوستدار مردم بود و باحیا و عفت بود و عادل و
رحیم و از آدم دبود و محب استادان و مهتران و با اهل و قبیله مشفق بود
واگر مشتری ضعیف حال بود مولود ریاست و بزرگی جوید و حکومت بر مردم
طلبد و سبک بار بود و متملق و ثنا دوست دارد و نام جوی و کم اعتقاد
و معجب و کاهل در کار دین و خویشتن بین و کم خیر و آنچه کند بروی
مردم کند و با نفاق مردم کاری نکند و با نفاق بود و بد دل و ترسنده
و کم عار و نامشفق بود در حق استادان و مهتران و مردم عزیز نفس و زهد
بریا کند و پوشیده اسرار بود واگر زحل شریک باشد یا ناظر مذکور شد
اما در شقاوت غلیظ بود واگر مریخ شریک بود یا ناظر یا نیک حال مولود حاکم
گردد یا قاضی و درست گوی و حق گوی بود و غلیظ خوی و خصومت کننده
یا امیر لشکر بود یا قاضی لشکر و حرب دوست بود و تفوق جو بود بر مردم
و خداوند امر و نهی بود و خشم گیرنده و انتقام جوینده و قصاص خواهنده
واگر مریخ بد حال بود مولود ستیزه کار بود و پیوسته آشفته و زود سیر و
پشیمان شونده و بی وقار و رای گردان و بمراد خود رونده و تکلف
جوی و مضطرب احوال و کم تمیز باشد و منت نهنده و کرم او از خوف بود

یابروی

یا بروی دریا و خلق تماشا شد و راغب تسخیر کواکب بود و جن و عفاریت
مسخر کند و علم سیمیا و مانند این جوید و داند واگر زهره شریک یا ناظر
بود یا نیک حال مولود بسیار خیر بود و پرهیزکار و دوست دارنده اهل
بیت و اقربا و سلیم دل و راست کار بود و صاحب خیر و دیانت و پاک
باشد و پاکیزه سیرت بود در دین و مذهب و اعتقاد و توانگری و رند و
پیوسته متبسم بود و پاکیزه روی و مطالب حاصل کننده باشد واگر زهره
بد حال بود مولود نازک مزاج و ملول بود و خوش عیش و حریص بزنان
و ورزنده شهوت بود و تملق کننده بود و فعل زنان کند و لعب و هزل
دوست دارد و امین و باطاعت بود و دوست گیرنده مردم بود واگر
عطارد شریک یا ناظر بود یا نیک حال مولود عالم بود و علوم ادیان
نیکو داند و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر و نیکو
رای و خوب تدبیر و پسندیده مشورت و نیکو ظن و با دیانت و امانت
دارد و با ادب و نیکو اخلاق و روا کننده حاجات بود و مصنف
شود در هر علم که بداند و رغبت بعلم الهی کند و معقولات و شرایع
و معقولات واگر عطارد بد حال بود مولود بد زبان و بد بیان گوی

وجهت در نظر خلایق و بچشم کسان بزرگی برد و اهلیت و حکمت و مضطرب
حال و تلخ سخن باشد و رعنا و ملول و نامقبول و حیله ساز و دروغ زن و دزد بود
و نویسنده سجلها و طومارها بود و نقاش خاتمها و نفاق کننده بود **و اگر**
مستولی در طالع مریخ بود با نیکی حال مولود لشکر کش بود و حاکم و امیر و صاحب
ولایت و حمایت و دلیر و مردانه و سلاح دوست و منقلب و جبار و مایل
بود بواقعها درشت و در خطرها عظیم رود و سالاری و مهتری جوید و
خشم آلود و تند و بخشاینده بر ضعفا و زیردستان بود و اگر مریخ بد حال
بود مولود دشنام دهنده و بی شرم بود و سرد سخن و سردگوی و بیرحم
و خون ریز و بدفعل و کینه دار و حسود و دزد و فتنه دوست و تشنیع و
زننده و عذاب دهنده و حرام خوار و جامه ربا بیشتر و دیوانه شکل
و خیال امکن بود **و اگر زحل** شریک باشد یا ناظر احکامش مذکور شد اما کهانت
و خساست داشته باشد و مفتی کند و گریزان باشد و زود از کردار پشیمان
گردد **و اگر مشتری** شریک باشد یا ناظر حکمش سبق ذکر یافت اما اگر حکمش
بحیله و مکر باشد و حاکم یا قاضی ناراست باشد **و اگر زهره** شریک باشد یا ناظر
مولود شادمان زید و خوش عیش و معاش بود و راغب بود بشهوت حرام

اما

اما عاقل بود و با همت و برآرنده حاجات و کریم طبع و نیکو کار و شاهد
باز بود و آنچه کند در ستیزه کند و اگر زهره بد حال بود مولود بسیار آمیزد
با زنان و کودکان و ستیزه کار بود و تیز شهوت و او را خوب و زشت
یکسان بود و دروغ زن و خاین و مفسد و ملول و فاسد عقل باشد و
ناپارسا و دلیر بود بر حرام و فسق و فجور و هزل بسیار کند **و اگر عطارد** با
مریخ شریک بود یا ناظر بود با نیکی حال مولود در علم سلاح کامل بود و نیکو
داند و لشکر دار بود و فیروز جنگ و حیلت ساز بود و حاضر جواب و صاحب
طبع و ضبط کننده کارها و حزم بود و بد فعل بود و زود فهم و فریبنده
و بد کننده با دشمنان و نیکو کننده بود با دوستان و جوینده قصاص
و انتقام بود و حاجات بوفا رساند و صاحب رای بود و حذاقت و مکر
کننده بود و اگر عطارد بد حال بود مولود زود سیر بود و پشیمان شونده
و داننده حیلت و فریب دهنده طرایق و شتاب کار و پلید شلوار
با امردان و حیوانات و معروف بشر انگیختن و رای زدن و طراری
و دزدی و قمار بازی و ساختن طلسمات و حیلها و تسخیرات خصوصا
تسخیر اوهام و دانستن و خواندن عظیم و عزیمت بود و پری **و اگر مستولی**

در طالع زهره باشد بانیکیحال مولود متنعم و پاکیزه و با زینت و طیب دوست
بود و بکار برندهٔ عطریات و نیکوکار و لطیف و پاکیزه طلبنده و خوش خواره
بود و با نظافت و دشمن دارندهٔ بدیها و دوست دارندهٔ نیکیها و بسیار خیز بود و
راست کار و راست قول و بخشاینده و خوب صناعت و نیکو سیرت و
زیاد رس و دوست گیرنده و دانش اصوات و الحان و شعر و معانی و با ذکر
خدای تعالی بود و مایل بشکل زنان و لباسهای ایشان و خوش حرکات و
شیرین لهجه و دوستی ورزنده و مطیع بندگان باشد و مشفق بر مادران و
خواهران و دختران و بندگان و کرم دوست دارد و صلب بود در کار دین
و مذهب و اگر زهره بدحال بود مولود معاشر بود و مایل بفسق و فجور و عشق و
شاهد بازی و مناکحت و راندن شهوت بر نیک و بد و طرب کننده
بود و هرزه گوی بود و دانش ساز موسیقی و قیادت دوست دارد
یا عطر ساز بود و راغب بشکل و شمایل زنان و مخنثان و خادمان و مسخرگان
و خصومت با مطربان و ترازو داری و عطر فروشی و مادر آزار بود
و نامهربان بر خویش و اقربا و بدگمان بود بر مردم و اهل بیت و غذاها
بد خورنده و اگر زحل شریک باشد یا ناظر باشد احکامش مذکور شد اما مریض

بود بزنان عجوزه بلکه از کون زن کاینده بود و اگر مشتری باشد یا ناظر باشد
مذکور شد اما نقل از دینی بدینی ممکن است یا در دین مداهنت ورزنده و بعبادت
بسیار مایل بود و اگر مریخ شریک باشد یا ناظر باشد اولا او مذکور شد اما بعبادت
اصنام راغب باشد یا پیش امردان عاشق و بی دین گردد و اگر عطارد شریک باشد
یا ناظر با نیکیحال مولود صناعت ده بود و زیرک و تیز خاطر و شاعر و سخن
ساز و بدیهه گوی و حاضر جواب و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالس و
ندیم پیشه شیرین سخن و حیلت ساز بود و صاحب حسن و عالم و حکیم و نیکو
ظن و خوش الفت و جوینده دوستی و بذات نیکو بود و عاقل و معلم و صحبت
با شرفا و اهل فضل دارد و نشست با نیکان کند و با غلامان و امردان آمیزد
و غیور بود و اگر عطارد بدحال بود مولود پلید باطن بود و مکار و فاحش سخن
و کم حیا و دو زبان و دو روی و فریبنده بدروغ و بدرای بود و دور
اندیش بود و درخبث و بدسیرت بود و خداوند تشنیع و هجا گوی بود و غیبت
کننده و ساوس بود و بی عاقبت و دربند خوردن و آشامیدن
حال بود نه عاقبت و اگر مستولی در طالع عطارد بود با نیکیحال مولود
عالم و عاقل و فاضل و دبیر و نقاش و در علما و صناعت مستوفی بود و با وزیر

وصاحب تجربه بود و در کارها کافی و معاملات دان بود و فایده دهنده
و خردمند و نیکوظن و خورده دان و پوشنده اسرار و واعظ باشد و مدرس
و دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا و شفقت برنده بود و اگر
عطارد بدحال بود مولود هجو کننده بود و مزور و کاهن و احمق و رایهای
او خطا افتد و کارها به بد برد و بجزوی غره شود و بعقل خود کار کند و زود
اندوه برد و در کارها چندان تمیز نداشته باشد و خیره و طرار بود و دزد
و راه دار بود و در معاملات ناراست و مردم را غلط اندازد و وعده دهنده
بود و بیشتر خلاف کند و دشمن با برادران و خواهران و فرزند با بود و کم شفقت
و بیگانه دوست و کم ثبات و هیچ کس را دوست ندارد و نیک نخواهد خاصه
که در خانه زهره بود بدحال با [illegible] **اما اگر شمس در درجه طالع مستولی بود و نیکو
حال بود** مولود پادشاهی و حکومت و سروری طلبد و خود را باشکوه
و عز و شرف و جاه و رفعت دارد و شریف نفس باشد و بزرگی جوید و با
شجاعت و دلیر و باوقار بود و توانگر نماید و عالی همت بود و کم التفات
عادل و مایل بکارهای این جهانی و منصف و تقویت کننده ضعفا و زیر
دستان و دستگیر و بخشاینده و تربیت کننده فرومایگان و عاجزان باشد.

و مشفق

و مشفق و بحق آبا و اجداد و خویشان و بزرگان و استادان و مهربان
و کریم طبع بود و نیکوکار و حق گذار و یاد دارنده نیکوییهای مردم و طلبنده
انصاف **و اگر بدحال** مولود خویشتن دوست بود و خودرای و گوشش
بسخن بزرگان کند و تفوق و بزرگی جوید و جاهل و خیره کار بود و مال
دوست دارد و بیرحم و نامراد و نامشفق بر آبا و اجداد و استادان بود
و ظالم بود و دنیا دوست بود و کاهل در کار دین و امور آخرت و اگر زحل
شریک بود یا ناظر با نیکحال مولود سخت جبار و مکر و کیاست عظیم دارد و سخت
کوش باشد و ستاننده انصاف بجور و ند در کارها و درشت بر دست او رود
و عمارات عالی و حصنها سازد و اگر زحل بدحال بود مولود ظالم بود و بخیل
و سختی نمای مردم و زحمت از ضدان و خصمان کشد و قلیل خزانه و خرابی
کند در املاک و معجب و مغرور بود بخود **و اگر مشتری** شریک باشد یا ناظر
با نیکحال مولود عادل بود بجای خود و در وقت کند آنچه کند و ثباتش بود
در دوست و ملک دارد یا قاضی یا حاکم بود و عالم و پاک دین و راست
کار و نیکوکار و جوانمرد بود بطبع و حکیم در وقت و بخشاینده باشد و
مردم را نان دهد و توانگر بود و بهشتی ذخایر بود و ممکن که وزیر پادشاه

باشد یا کارکن وی و اگر مشتری بدحال بود مولود ظلم کننده بود بصورت
عدل و بخل ورزد بصورت جود و خود در ابتدای کار مشفق نماید و نفاق کننده
و دهنده وعده بود و کارهای او همه بر دور باشد نه بجای خود و اگر مریخ
شریک شمس باشد یا ناظر باشد با یکنجال مولود قاهر بود بجهت حمایت یا
سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان بود و جمع آرنده لشکرها باشد و خداوند
طبل و علم و ولایت باشد و امر و نهی او بموقع بود و کرم و بخل او بجای خود
بود و اگر مریخ بدحال بود مولود خونها بسیار کند و لشکری و یاران با او
خلاف کننده و رسته و منهزم باشند و دزد و خاین و خدا ناترس بود و جاهل
و بدکار بود و اگر زهره شریک شمس باشد یا ناظر باشد با یکنجال مولود پاک
دین باشد و متعبد و عابد بود و اهل دهش و ملبس و با لهو و طرب و زینت
دوست و راغب بزنان و بهشتی شهوت و خوشی زندگانی و خوش خورنده
بود و نیکو پوشنده باشد و دوست مردم و معاشر و توانگر و کریم طبع و عاقل
و مقبول دلها و طبعها باشد و سازنده صورتها از چیزها و تماثیل عجایبها
شناسنده در صنعت پیرایه و حلیتها و آرایش جامها بزر و نقوش بدیع
کردن و اگر زهره بدحال بود با زنان دشمن بود و کم شهوت بود و تنهایی جوید

درحد خود

درحد خود مولود غازی بود و محمدت یابد بسبب سلاح و اگر سعدی ناظر
بود بعضی از مراتب مملکت یابد اما بسیار دشمن بود درحد زهره مولود بدحال
بود در کار زنان و ویرا با زنان خصومت بود و فرزندان او در طفولیت
بمیرند و مال بر زنان نفقه کند درحد عطارد مولود بدخلق بود و اعمال او زشت
باشد بابلیان گویند مریخ درحد زحل مولود دلیر و نشاط کننده بود و تمام
و مالها در وجه ضایع کند درحد مشتری مولود سوار و دلاور بود و کشتی گیر
و دوست دارنده مردم بزرگ بود درحد خود دلیل توانگری بود و تغیر در
کارها و فیروزی از سفرها از عنا و تعب درحد زهره مولود زنا کننده بود
و اکثر زنان حلال وی فوت شوند درحد عطارد مولود بسیار بیماری کشد و بسیار
خصومت بود و دایم با هر کس بود و زیان کشد اما آفتاب در طالع مولود نیکو روی
و پسندیده رای بود و امین ملوک بود بحسب سعادت آفتاب غلام زحل
گوید مولود بزرگ و سرور قومی بود و اکثر مطالب مولود بقهر و جبر
بر آید و مولود متمرد بود و با ملوک و سلاطین آمیزد و مال و جاه حسن بسیار
بود و مبدع صنایع و اشیا بود قولی دیگر مولود توانگر و مالدار بود و محترم
بود اما محروم بود خاصه که طالع برج هوایی یا آتشی بود صاحب ثمره گوید اگر

آفتاب در طالع بود مولود حاکم ملک و ولایت گردد خاصه که مولود نهاری
باشد و صاعد در فلک خود و صورت مولود در عاشر سهم السعاده باشد
و بطالع یا صاحب او ناظر و مقبول باشد مولود حاکم گردد بحسب موضع منسوب
با آفتاب در نظر سهم السعاده باشد حکم همین باشد و اگر با سهم الغیب اینچنین
اتفاق افتد همچنین باشد و بیهقی گوید اگر آفتاب در طالع یا وسط السما بود
و سعود ناظر بوی خاصه که آفتاب در خانه یا شرف یا مثلثه یا حد خویش
باشد یا در برج مذکر اگر با عطارد بود در سابع بسیار مال بود و اگر در
سابع برج منحوس بود از آتش بلائی بوی رسد و از درد شکم میرد یا
از زخم تیر و بود که سباع او را خورد اگر در تحت الارض بود و اگر مسعود بود
بدی کمتر بود در دو حیان گویند آفتاب در حد زحل مولود رئیس اقربا و حاکم بر خویشان
بود و اگر هر دو مسعود باشند و سعدی هم بدیشان ناظر بود در ملک پادشاه
عمر خطی داشته باشد و او را و کامل و مال جمع کند و بزن و فرزند شاد
شود در حد مشتری دلیل ولایت داری و جامهٔ فاخر پوشیدن و منصب
وزرا یافتن و بنده و زیردست بسیار داشتن و بفرزندان روشن چشم
شود در حد مریخ دلیل علم و حکمت و کارهای خطرناک کردن بود که بعضی

از اعضا

از اعضا مولود افگار شود در حد زهره مولود از زنان شاد شود و زنان بوی
مشفق باشند و بود که با مجاری فساد کنند که از موضع زهره و خانه زهره
توان گفت و اگر مشتری بدین حد نظر داشته باشد با خویش عقد و نکاح بندد
هر چند عمرش بیشتر شود کارش بهتر شود در حد عطارد دلیل لطافت و
بلاغت و سخاوت بود و مولود نیک بخت بود و از فرزندان شادی و
حرمت و جاه یابد توفیل حکیم گوید آفتاب در حد زحل دلیل اضطراب بود که از شادی
باندوه و از اندوه بشادی و هیچ حالی او را موافق نبود در حد مشتری دلیل
اندیشه بود از جانب ملوک و عظما در حد مریخ دلیل ریاست و زیاده شدن
مرتبه بود و قوت و شجاعت و اقبال بود در حد زهره دلیل نومیدی بود از کارها
مگر کار زنان که کار زنان او را موافق نبود در حد عطارد دلیل قضاء حوائج
بود خاصه در سفر و شادی از کارها پوشیده و مولود زنان از کارها
آشکارا اما زهره در طالع دلیل حسن خلق بود و مهیب و رحیم و خداوند چیزها
بود با آخر عهد غلام زحل گوید دلیل خرمی و شادی و هیچ در مهمانی باشد و از سبب
زنان نیکو بها بیند و خالی بودن از اندیشه محال و خوش طبع و کریم بود و زیادتی
امل و خواسته بود و میل بزینت و بوی خوش و عشق و عاشقی حکما هند گویند

زهره در طالع دلیل پاکیزگی لباس و پاکیزگی نفس بود و خلق
او را دوست دارند صاحب ثمره گوید زهره در طالع مولود طبس بود و پاکیزه
و خوب صورت و تر اندام خاصه که بر درجه طالع باشد و راغب تر بزنان
و مناکحه داشته باشد و اگر زهره مقبول بود زنان رغبت نمایند و در دین
اسلام با اعتقاد باشد و دانستن علم موسیقی خاصه که در خانها خود باشد
یا خانه مشتری و اگر در زحل خانه بود مولود موسیقی دان و زننده ساز
باشد و اگر در دلو باشد نوی تر باشد خصوصا که دلو خانه نیم یا بهم افتد
و کریه المنظر و فاسق و فاجر بود و در خانه مریخ غالبتر بود بهزل و مزاح و
بازی و طرب و خوش صورت بود و در خانها عطارد طلب کودکان
دارد بیهقی گوید زهره در طالع یا مایل الوتد شرف بود مولود زیبا
صورت و پاکیزه اطراف بود و نزدیک خلق ستوده بود و اگر عطارد
و مریخ ناظر بوی باشند مولود مزور و خاین بود و اگر زحل ناظر بود ثیبه
را بزنی خواهد و اگر عطارد در جوزا بود مولود امیری بود و منزلت و
جاه یابد و بسبب علم محترم بود خاصه که عطارد در طالع حظی داشته
باشد و اگر مریخ بمقابله عطارد بود از برج سابع مال مادر و پدر تلف کند

اگر مریخ با

اگر مریخ با زهره در طالع بود و زحل در سابع بمقابله عاقبت مولود بد بود بسبب
زنان که مبتلا شود و اگر عطارد بجای زحل بود و بیشتر در عاشر محبوب زنان
و مردان بود و سفر بسیار کند و آخر عمر بوطن باز آید و در مسکن خویش متمکن
شود اگر مولود مرد بود و زهره در عاشر بود در برج مؤنث دشواری بکار
او راه یابد و بود که مخنث بود و اگر در سابع بود زنی ناشایسته کند
و اگر در رابع بود در برج مذکر و میلاد نهاری بود و مریخ در عاشر
ناظر بود هر زن که کند هلاک شود دو میان گوید زهره در حد زحل دلیل
کاهلی و فساد نظر و اندکی ثبات در کار زنان بود و زنان پیر را بزنی
بخواهد و بر جمله زنان پیر و جوان رنج و بلا بیند در حد مشتری مولود از اهل
فضل و هنر بود و مال بسیار بدست آورد و شادی از هر کار که کند
مهتر و رئیس اقارب خویش گردد و بود که زن نادیده را بزنی خواهد
و محمود العاقبت بود در حد مریخ مولود از جهت زنان رنج بیند و سخن
زشت شنود و مال در باب ایشان تلف شود و از جهت کنیزکی رنج و بلا
بیند و از فرزندان رنج و بلا بیند و بر جمله احوالش نامستقیم بود در حد خود
شادی و برخورداری بود از کار زنان و بندگان بسیار داشته بود

دمطاع و صاحب بود در بلاد و بفرزند نیکبخت بود که واهب و عالم بود و خلق
را با دین حق دعوت کند و مستجاب الدعوه بود و قرآن و اخبار خوانده و دانا
و گوید در عطارد مولود از فرزندان شادی و حرمت و جاه یابد و از ملوک
عطا و نومیه یابد و بود که مصحف کتب بود و بیشتر از اهل مسلط بود و نافذ الامر
و نیکبخت بود و مبارک پی ثوفیل حکیم گوید زهره در حد زحل مولود را کارها
زود تباه شود و زایل گردد در حد مشتری زن با مولود سازگار نبود و مولود
با خویشتن بدی کند و کارهای کند که او را زیان دارد در حد مریخ اسفار
بی منفعت کند و نفع از قیادت برد در حد خود مولود را فرزند و مواشی
بسیار بود و زن شایسته خواهد و با مردم بد ادا مواسا مخالطت کند و جواد
و موسیقی دان بود در عطارد دوستان را از مولود منفعت بود و کارهای
او اکثر پسندیده بود و نفع یابد اما عطارد در طالع مولود نیکبخت و ملا
و محاسب بود هر چند عمرش زیاد گردد توانگرتر می شود و بر وی کس دست
نیابد غلام زحل گوید دلیل اصناع از طبقات عطارد بود و دبیر است و با جرات
و فرح بود و از کارکنان سلطان بود و آموزنده علم و ادب بود و زیرک
و فصیح و بلیغ و خوش طبع و خوش معیشت و فراخ روزی و مال دار

واگر

واگر نا مقبول بود مولود بفسخ باشد در ظاهر و در باطن بانعم و انده بود و
دلیل خبیثی و دروغ زنی و حیله گری و زرق و تدبیر و بیم و ترس از شب و در ان
و اهل دیوان و علامان و فروبستگی کارها و بود با این همه بد بهانا فرح زید
و شاد و نماید هندیان گویند مولود زیرک بود اما بدبخت و لجوج بود و
بدخو صاحب ذره گوید اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح بود و زیرک خاصه
که مقبول بود پس اگر راجع بود مولود بد رای و بی تدبیر و بی ثبات باشد
و وعده و بخاصه که برج منقلب بود بهقی گوید عطارد در طالع یا در
عاشر شرقی یا در مایل الوتد در برج منقلب مولود وجیه و معروف بود
و با قهر بود و اگر در برج مونث بود ریاست و بزرگی یابد از جهت زنان
و اگر زهره مقارن وی بود در طالع یا عاشر مولود مغنی بود یا شاعر
و مضحک و طلایق و اگر مشتری با وی بود صاحب کرامات و مبرز دارد بود
و اگر در برج ساقط منقلب نیکوتر بود و اگر مریخ با وی بود یا ناظر کار دزدان
و برادران تباه شود و اگر در وتد الارض بود و نحوس نوبی ناظر باشند
دزد و کذاب و ساحر بود اگر در خانهای زحل بود مولود حکیم و منجم بود خاصه
که زحل با او بود یا ناظر باو و اگر عطارد بد حال باشد مولود اقبال گوی و

زراق بود و راهنشین و اگر عطارد در خانهٔ مشتری بود مولود عالم گردد
اما مردم باو رغبت ننمایند و عاجز باشد و ناخوش طبع و اگر عطارد در
خانهای مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین و اگر منحوس باشد شاعر
شود و کاهن و دزد و راهزن و اگر مریخ باو باشد یا ناظر مولود دایرشر شود
و اگر عطارد در خانهٔ زهره بود مولود هزال بود و دروغ گوی و در بود قوی تر بود
و اگر زهره باو باشد یا ناظر مولود مقبول بود و ظریف و خوش سخن و اگر
عطارد در راجع بود مولود رای گردان بود و ستیزه کار و اگر عطارد در
خانهای خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و نیز
عالم و عاقل بود و مصنف در هر علمی و صاحب رای بود و رسنده بغور اشیا
و داننده علوم دقیقه بود و با تدبیر و ساکن بود و اگر در جوزا بود خط و بلاغت
و فصاحت او بکمال رسد و نقاشی و علوم دقیقه نیکو داند و در فلسفه و
هندسه مصنف شود و اگر در سرطان باشد دلیل وقت معاش مولود بود و
صاحب رای در امور دنیا و اگر قمر باو باشد یا ناظر جلد و متحرک و حاضر
جواب و عاقل و عالم بود و اگر عطارد در اسد بود مولود تند و تیز بود و
باغره و ممسک و اگر آفتاب باو باشد حاکم ولایت گردد و ملک و

صاحب

صاحب رای و با سیاست بود و اگر عطارد در راجع بود مولود مفسد و بدتدبیر
و ظالم و مردم آزار و اگر عطارد از طالع ساقط بود و منحوس مولود ذلیل
گردد خاصه که در خانهای مریخ بود یا مشتری یا زحل عیبی در اعضاء او پدید
آید پس اگر زحل منحوس بود یا در خانهٔ او سبب تنگی و غضب او از دواب بود
یا افتادن از جای و بیماریها و اگر مشتری بود از آتش و حرارت و رطوبت
و اگر مریخ بود ریشها یا آتش یا آهن و اگر عطارد از طالع ساقط بود و یا در
برج بهیمی بود و برج لنگ مولود سخن نیکو نتواند گفت و خللش در زبان
باشد و اگر در عقرب بود بدتر باشد و در سخن گفتن آبش از دهن آید
اما اگر از شعاع آفتاب برون آید و بعطارد رو بوند و بزحل منحوس بود
سخن نیکو نگوید و اگر در برجهای لنگ باشد بدتر باشد و اگر قمر در طالع
یا دلو یا حوت بود و بزحل نزدیک و عطارد منحوس بزحل یا ساقط مولود
در سخن درماند و اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوکب باو ناظر نباشد
مزاج مولود بر طبع مزاج صاحب طالع باشد و اگر کوکبی دیگر چنین باشد
بدین دستور بود ولیکن ضعیف تر باشد از صاحب طالع و هر کوکب که در
طالع باشد اگر راجع باشد مولود بدتدبیر بود و اگر مستولی بر طالع در طالع

راجع بود یا صاحب طالع راجع بود حکم همین باشد خاصه که نحس باشد رومیان
گویند عطارد در حد زحل مولود از خویشان رنج بیند و تدارک کند بعضی
از کارهای خویش و بود که یک چشم او را خلل رسد و بروزگار او شوریده
و پریشان بود در حد مشتری مولود عالم بود در کتب بسیار نظر کند و بر اقوام
رئیس و مقدم بود و او را ضیاع و اموال بود پراکنده و او را فرزند بسیار
بود و بر دشمن ظفر یابد و شیرین سخن و حاضر جواب و حسود بود در حد مریخ
دلیل توانگری و توسع بود و بر اموال بسیار دست یابد و بر قوم صاحب قران
باشد و بود که مقدم علما و ائمه باشد و عمارتها نیکو کند در حد زهره مولود
مقبول بود میان مردم و مایل سفر بود و کتب بسیار مطالعه کند و او را
فرزندی بود که چشم او بدو روشن بود و نزدیک بزرگان محترم بود و از
ایشان مرزوق بود در حد خویش دلیل زیرکی و ریاست و اصابت بود
در رای و تدبیر و دلیل بلاغت و فصاحت و مجادله و نظر نیکو و فراخی
در معاش بود و شادی از بزرگان و ارباب فصاحت و نخوت از
کار و بزرگی و درجه کتاب بزرگان و ملوک یابد و خوابها نیکو بیند
و بتعبیر حاجتمند نبود و از زنان رنج بیند و از کار علم و دین شادی کند

ثوفیل

ثوفیل حکیم گوید عطارد در حد زحل دلیل صلاح و خیر بود در کارها اما در
کارها کاهل بود و امید کشش به درنگ بر آید در حد مشتری مولود را دوستان
بسیار بود و منافع یابد از سلاطین اما منازع و حسود بود در حد مریخ دلیل
جد در مهمات و منفعت از کتابت و حساب بود در حد زهره مولود را اندیشه
نیکو بود و کار او با اهل و دوستان ضعیف بود در حد خود دلیل آسانی کارها
مولود را و صلاح کار و تفکر بسیار بابلیان گویند عطارد در حد زحل در
حد مشتری مولود با فتنه و عالم بود و عمر دراز یابد در نعمت و کرامت
اوقات گذراند و عاقبتش بخیر بود در حد مریخ مولود بسبب خوض در
اشیا خود را در بلاها اندازد و هیچ کار او را انشا نبیند و از جهت زنان
رنج بیند و باشد که عقل او خلل کند و او را حذر باید کرد از ایام عطارد در حد
زهره مولود روزگار در نعمت و راحت گذارد و از جهت زنان شادی
بیند و مال و ضیاع بسیار دارد و اعمال ملوک کند و بود که مقدم ائمه دین
بود و از کارها نابود کرامت خرد بهد و از بلا بسیار نجات یابد بس
او را مال بسیاری بدست آید و مرگ او در غربت بود در حد خویش مولود
خداوند امر و نواهی بود در میان خلق و سفر بسیار کند و هر گروه درویش

بود و بعلم معروف بود و مقدم اهل بیت خویش بود و جایز بود که کتابت
ملوک کند و مالی از آنجهت بدست آرد و مفضل و متهم خاصه در احکام و به
زنان اند و همچنین شود جاذبیان گویند عطارد و در حد زحل دلیل مخالفت میان او و
برادران بود و از کار زنان بهره مند بود و سفرها دور کند و روا بود
که در چشم او خلل پدید آید در حد مشتری مولود عالم بود باسرار علوم و بازرگان
و مالدار بود در حد مریخ مولود را مال بسیار رسد و ممکن که عقلش زایل گردد
و بهیچ کاری نشاید در حد زهره مولود توانگر و شادمان بود و از جهت
زنان و ریش و ایمه دین بود در حد خود مولود شادمان و بزرگوار
بود و خداوند اوامر و نواهی اندر هر موضعی و واقف باسرار علوم گشت
گردد و شعر بسیار کند و منذکور بود و جایز بود که دبیری ملوک کند
و از آن شادی بیند اما قمر در طالع مولود حسن المنظر بود و عاقل و سعید
و خداوند شرف و خلق بسیار بوی اتصال دارند و بوی حاجتمند باشند ما لا
و جاه او در از عمر بود و چون قمر مسعود بر خلق بسیار مقدم بود غلام زحل
گوید مولود اکثر اوقات در تدبیر نقل و حرکت بود و از شغلی بشغلی انتقال
کند مدام و یاری جوینده بود بهر کس در طلب حاجات و گران شدن

اندامهاش

اندامهاش از بسیاری خون و بلغم و اگر قمر بد حال بود دایم از مهمان ها وانده
آزرده باشد و از قومی رنجه و بقومی بد تر از آن متصل شود هندیان گویند
مولود رفیع بود صاحب ثمره گوید چون قمر رب النوبه باشد و در طالع باشد
اگر صاعد باشد و شمال و زاید النور مولود پاکیزه و خوب روی باشد و باشد
که حاکم ملک گردد یا نایب و حکم در آن شهر کند و بنیابت حکم کند در موضعی
که بقمر منسوب باشد و اگر طالع شبی باشد و قمر در عاشر سهم السعاده باشد مولود
البته حاکم گردد و اگر با سهم الغیب چنین باشد اما بسبب کرامات و سخنان غیبی
و فراست و کیاست باشد و در همه باب عطارد و گفته شد بیهقی گوید قمر در طالع
یا در وسط السماء در میلاد نهاری و کوکبی بوی ناظر دلیل حال بد بود و اگر سعود
ناظر بود و نحوس ساقط مولود شریف و رئیس بزرگوار بود و اگر سعود و نحوس
هر دو نظر دارند تنزلی یابد اما بعاقبت از آن منزلت سفینه و هلاک
شود و در ادوار مجلسی گوید در ضعف و قوت کواکب نگرد اگر سعد غالب باشد
نحوست در آخر عمر و اگر نحس غالب شود سعادت در آخر عمر و چون جمع قوی
سعد و نحس کنند و بر عطیه قسمت کنند مدت سعادت و نحوست معین شود
در آن عطیه رومیان گویند قمر در حد زحل مولود بزن و فرزند اندوهگین شود

تا سی و دو سال بعد از آن کارش نکو شود و مال بدست آورد و بزن و فرزند
صرف کند در حد مشتری مولود توانگر و تاجر و مسافر بود و بود که فرزند دیگری را
تربیت کند و هر چند عمرش زیاده تر میشود خلق بروی بیشتر رغبت میکنند و عمرش در
عافیت و سلامت گذرد و در حد مریخ مولود را غربت و هول و بلا رسد
و سلاح پوشد و با اهل سلاح مخالطت کند و از سباع و دواب رنج بیند در حد
زهره دلیل خوشی زندگانی باشد که از ولد و اهل خانه شاد باشد و اول
نکاح را طلاق دهد و بود که مردی مقدم و اصیل بود که زنان بسیار رسد
و اموال بسیار از تجارت و غیر آن جمع کند و از سلاطین خلعت یابد در حد
عطارد مولود علوم خواند و مطالعهٔ کتب کند و مال بدست آورد و عاقبت
بخیر بود بابلیان و فیلسوفان حکیم گویند قمر در حد زحل ابتدا کارها بروی دشوار بود و عقده
و رنج بیند از جهت مشایخ و طبقات و زحل در حد مشتری دلیل تعطیل در امور
و صلاح کارها و نفع از آن در حد مریخ دلیل رنج و اندوه بود و معادات
با ارباب مناصب و سختی در کارها در حد زهره ابتدا امور نزد مولود آسان
بود و منافع یابد در حد عطارد مقصود مولود بزودی برآید و کارهای او منتظم
بود بابلیان گویند قمر در حد زحل زنان مولود هلاک شوند و فرزندان

در ایام

در ایام جوانی تا سی و دو سال فوت شوند بعد از آن توانگر شود و بزن و
فرزندان شاد شود و عادل و منصف بود در حد مشتری از تجارت روزی مند
بود و معاش از سفر بسیار شود و ز مغرب خوبی رسد و حرمت فرزندان در
حیات او زیاده شود و هر چند عمرش زیاده می شود معاشش زیاده می شود و
عاور بود در حد مریخ زود خشم گرد و بود که سلاح پوشد و معاش او از
آهن بود و از بهایم و سباع او را رنجی رسد اگر سعدی ناظر بود خلاص شود
در حد زهره مولود عظیم القدر بود و زنی را بسبب زنا بخواهد و مخالفت
اهل حب خویش کند و مفارقت کند ایشان را و مدتی دراز در آن بماند
و او را دو فرزند بود از دو زن و زنی ناجنس کند و بر مال خویش تجارت
کند و بیرنج مالی یابد و از ملوک کرامت یابد در حد عطارد مولود نیکو
خط و بلیغ بود و هر چند عمرش بیشتر می شود کارش قوی تر می شود و عاقبتش
بخیر بود حجازیان گویند قمر در حد زحل مولود را مصیبتی رسد و مال تلف کند در حد مشتری
معاش وی از تجارت بود و سفر کند و در سفر مال کسب کند در حد مریخ مولود
زود خشم گرد و سلاح پوشد معاش او از آهن و آتش بود و از سلاح
و بهایم و سپاه او را منفعت رسد در حد زهره مولود عظیم القدر بود بسبب

زنان و اهل غیبت را مخالفت کنند **در حد عطارد** مولود متفنن بود و در امور کتابت
دل بسیار شهوت بود و امور ملکی بوی تفویض کنند و از کتابت نیکویی یابد
راس در طالع دلیل اجابت دعوات بود و طلب زهد و تقوی و معرفت
ذات الله تعالی و صفات و کرامات و روشن بود و غیب گوی خاصه که با سهم الغیب
بود و دلیل صحت و سلامتی مولود بود و در حد هر کوکب که باشد یا با کوکبی باشد
بر حال کوکب نظر کنیم اگر خوشحال و سعد باشد سعادت زیاده کند و اگر نحس با
و خوشحال مدی از وی ساید چه نحس خوشحال گرگ دست آموز ماند **ذنب در طالع**
خلاف راس باشد و مولود غمناک و نزار بود و زرد چهره و با عیب و بد
زبان و بدیان گوی و دروغ زن و با عضای او خصوصا چشم خلل پدید آید
و اگر در حد کوکبی باشد یا با کوکبی باشد اگر کوکب سعد باشد سعادتش کم کند و
منسوبات کوکب کمتر بفعل آید و اگر کوکب نحس باشد یا خوشحال یا بدحال در کل
نحوستش زیاده شود چه آن نحس مار دم زده ماند و آن سعد محجوب رنجیده

احکام شتر که جمیع بیوت مشتمل بر اصل **اصل اول** در
بودن کواکب در بیوت داکب بقول حجازیان **زحل فی طوء** یعنی خانه خود
مولود را با عظما دوستی بود اندر طالع شبی مولود مهجور دیگر دوام بیمار بود

درخانه

درخانه مشتری مولود یکی را بفرزندی گیرد و جایز بود که تربیت فرزند غیر کند
و در پس امکان و مردمان بسیار بود **درخانه مریخ** مولود سنگین دل و افعالش
ناشایسته بود **درخانه آفتاب** مادر و پدر مولود بزرگوار باشند و مولود در سال
بسیار شود **درخانه زهره** مولود را در امور تزویج شایسته نبود و مولود را
با زنان درویش سروکار بود و شاید که دو زن کند **درخانه عطارد** مولود خبر
دهش از اسرار کتب بود و در کلام امار پایه سخن بر زبان گوید و حسود
بود و او را بسبب کتب رنج رسد **درخانه قمر** مولود مال خویش تباه کند و او
و ما در هر دو ناتوان باشند و او جامع اندرونی وی را بود **مشتری درخانه زحل**
بقول حجازیان مولود را هیچ قدر نبود اما در معاش درویش نبود **درخانه خود** مولود
مستغنی بود از مال و بزرگ قدر بود و نزدیک ملوک و جایز بود که از اهل
دین بود **درخانه مریخ** مولود امیری بود از امرا و در همه عملها مقبول بود **در**
خانه آفتاب مولود زیبا شکل بود و اگر در وتد بود و یا در مایل الوتد و با
وی زحل و مریخ نبود بسیار ملک بود و در پس و شریف و تعریف یابد خصوصا
در سیلاد بهاری **درخانه زهره** مولود مشهور بود و زنان بزرگوار بزنی
کند و جایز بود که زن برادر بزنی خواهد و جایز بود که بواسطه زنان اموال یا.

و اگر نویسنده بود یا معلم و اهل خبر بود در خانهٔ عطارد مولود کاردان و رهای لشکری
بود و دانا و امین و از آن شادی بیند در خانهٔ قمر مولود مشهور و نیکبخت بود
و بزرگوار و با حظوظ بود و جایز بود از ائمهٔ دین و قاضی اسلام بود مریخ در خانهٔ
زحل بقول جازیان مولود نشاط کنش و تمام کننده آنچه ابتدا کند و مال پدر
و مادر تلف کند در خانهٔ مشتری مولود سواری دلاور بود خاصه که مشتری ناظر
بود و قهر کننده و دوست دارندهٔ بزرگان بود در خانهٔ خود مولود مشهور
و از مال دنیا بی نیاز بود و از اهل لشکر بود اگر مولود شبی بود و اگر مولود
روزی بود شریر و بسیار آفت بود خصوصا در عقرب و ساقط از مسعود
بود و او را بیم بود از جای بلند افتادن در خانهٔ آفتاب مولود را مادر و
پدر هلاک شوند بوجود او و مولود را علتی در شکم پدید آید یا زخمی از آهن
یا از آتش یا از لگد ستور و دشوار کار بود و مرگش ناگاه بود در خانهٔ زهره
مولود با زنان خویشان زنا کند و زود ویرا کار زنان میسر شود اما از
بلای خالی نبود اندر میزان ویرا آفتی رسد از آتش و در ثور مولود زانی
بود و کننده فواحش در خانهٔ عطارد مولود با فهم بود اما بد مذهب و بد عیش
بود و در میان مردم او را نام بد بود و روا بود که معلمی لوطی بود یا زانی

بود و در دین باطل و دشمن بسیار دارد در خانهٔ قمر مولود حقد بود و نه کاهل
در تدبیر معاش و موفق نبود و او را در امعا بیماری رسد ناگاه و بمیرد
خاصه اگر مولود نهاری کم که سعود ناظر باشند آفتاب در خانهٔ زحل بقول
جازیان مولود خوش نفس و فراخ کننده در خانهٔ مشتری مولود و جلد و صاحب
کتابت بود و در امور دنیا و رئیس اهل خویش و تربیت نیکو یابد با زن
پدر یا کنیزک پدر یا زن خویشان فساد کند در خانهٔ مریخ در عقرب دلیل
بیماری و رنج و اندوه بود و پدرش را مرگ بد رسد و از وجع المفاصل
رنجور بود و در حمل دلیل شرف و بزرگواری بود خاصه که حمل دهم یا نهم بود علم
هیأت و نجوم نجابت دوست دارد در خانهٔ خود در میلاد نهاری مولود
توانگر و صاحب زمان بود و در میلاد شبی اندک عقل بود در خانهٔ زهره
مولود دشمنا سا بود و کارها او را کشف افتد و صادق النیت و دوست دار
علوم و اشعار بود در خانهٔ عطارد مولود بسیار سخن و نیکو شمایل و منجم و بسیار
حیله باشد در خانهٔ قمر مولود خداوند ذلت بود و در جوانی کارهای
ناهموار کند و معدهٔ او تباه بود و دل ضعیف و ناتوان زهره در خانهٔ
زحل بقول جازیان مولود از فرزند بی بهره بود و جایز بود که عقیم بود و کننده

بخل و اگر زنده بود ناشایسته زهره در جدی مولود با زنان و خویشان فساد
کند و از آن سبب آفت و زشت نامی یابد در خانهٔ مشتری از زنان نیکویی
یابد و با کنیزکان مباشرت و شهوت کند و غیور بود زهره در خانهٔ مریخ مولود بر زنان
عاشق پیشه و جابر بود که از فرط عشق دیوانه شود در خانهٔ آفتاب مولود در
کار زنان بی بهره بود و مایل کنیزان و مردان بی‌ریش دارد و شاید که
لواطه کند و گنده بغل بود و اگر زنده بود ناشایسته بود در خانهٔ عطارد مولود
را فرزندان اغلب دختر بود و مولف بود یا مصور یا نساج یا عطار یا نقاش
در خانهٔ قمر مولود گنده بغل بود و با زنان بزرگان فساد کند و زنان
از وی رنجور باشند عطارد در خانهٔ زحل بقول حجازیان مولود گران زبان و
گران گوش و از ائمهٔ دین بود در خانهٔ مشتری نامدی بود و کاتب ملوک
بود یا قضا کند در خانهٔ مریخ مولود بافهم بود اما دروغ گو و حرام خواره بود
در نوشتنها تند و بر کند و مردمان وی را بد گویند و همیشه وام دار بود
در خانهٔ آفتاب مولود قوی خاطر و نیکو ظن بود در خانهٔ زهره مولود خوش
آواز یا مقری یا مطرب یا زرگر یا حکیم آهسته و شایسته و نیکو منظر و واقف
بر اسرار بود در خانهٔ خویش مولود عالم بود و خوش آواز یا تاجر در خانهٔ قمر

مولود

مولود نویسنده مردم دنی باشد و فرومایه بود قمر در خانهٔ زحل بقول حجازیان
مولود بدحال و کاهل و مقصور در کارها بود در خانهٔ مشتری اندر میلاد روزی
مولود نیکو سخن و زنا کننده بود با خویشان در میلاد شبی از اهل خیرات
بود و بسیار شرف بود در خانهٔ مریخ و در حمل مولود منقلب الاحوال بود و گاهی
مالدار و دولتمند و گاهی بهتر حیوانات و مفلس و بی دولت در خانهٔ آفتاب
مولود بیمار اسهال و درد معده و ضعیف بود در خانهٔ زهره مولود نیکو منظر و محبوب
نزد نیک خلق و خوش آواز و خلق را از سخن او فایده بود در خانهٔ عطارد مولود
بسیار سخن و کودک طبع بازی کننده و فساد کننده از طریق معهود در
خانهٔ خود در میلاد لیلی مولود با شرف و عزت و توانگر بود و در میلاد نهاری
مولود غریب بود و در رنج غربت مانده بودن کواکب در بیوت کواکب بقول
یونانیان اما زحل در خانهٔ خود مولود حکیم و عالم بود بعلوم دین و او را از سوء واردات
عمر رنجی بود و علم اخلاق نیکو داند و بزرگان او را دوست دارند و قوت
او از حلال بود و متواضع و آهسته بود خاصه که صاحب طالع بوی ناظر بود
در خانهٔ مشتری مولود نیکو حال و وجیه نزد خلایق و گرامی بر ایشان و پشت و
پناه یتیمان و مسکینان و درویشان بود و با زن ویرا موافقتی بود و باشد که

فرزند غیری بعضی زندی پرواده و پرورد در خانهٔ مریخ مولود گزاف گوی و با
نکاوت بود و ضعیف و بیچاره در کار خویشتن بود و در کسب دنیایی اندوهگین
بود بی‌سببی و ترسان از همه چیزی و از هر کس در خانهٔ آفتاب مولود بلندی و
شرف یابد و از مواد بلغمی او را بیماری رسد و عاقبت او مرگ بد بود و از
میراث مادر و پدر نصیب یابد و مال او زیاده شود و وقت خشترین آن بود
که میلاد بهاری بود و پدر او هلاک شود از وی می یا استسقا در خانهٔ زهره
مولود را در کار تزویج حاصلی نباشد و بود که کودکی را از زن کند و با زنان پیر
نیز مخالطت کند و او را در آخر عمر فرزندان بود و مقبل بود و از فرزندان
و بود که بیماری و رنجی عظیم کشد و بود که این مولود هرگز زن نکند و از زنان
رنج بیند بدگرا دله نظر واجب بود در خانهٔ عطارد مولود خبیث بود و عالم
بود به تاویل کتب و کارهای پوشیده و آفتی بود او را در زبان و بود که گران
زبان بود یا گنگ شود در خانهٔ قمر مولود مال پدر و مادر تلف کند و بیماری
بسیار کشد از بلغم و دلیل کوتاهی عمر بود و مرگ دلیل مشتری در خانهٔ زحل به قول
یونانیان مولود خلوت و خمولی جوید و شهره کوتاه و با مردمان بر
و مدارا سلوک نتوانند مگر در آخر عمر در خانهٔ خود مولود از عظما و اشراف مردم

بود

بود و محبوب القلوب و ممدوح بود و بسیار مال در خانهٔ مریخ مولود رسن و
بزرگوار و خطیر بود و اگر درجه تدبیر بود و نیز بری ناظر باشند بهر دو درجه
باشند و در برج مذکر مسلط بود بر لشکر و لشکریان در خانهٔ آفتاب مولود عفیف و
نیکو مزاج اما با برادر و فرزندان بد رود خویشان وفا کند و اگر زنی بود
با پدر اندر و با برادر و برادر شوهر وفا کند در خانهٔ زهره مولود فاضل
بود و بزرگی و عزت دوست دارد و او را علتی نهانی بود و همرمان ملوک
بود و با زنان ملوک او را مخالطت باشد و از ایشان مال بسیار یابد در خانهٔ
عطارد مولود کارهای بزرگ کند و سیاح و مستوفی و علم نجوم و ادب داند
و مستقیم الطریقه باشد در خانهٔ قمر مال او به میراث بوی رسد و بود که اعمال
سلطانی کند و او را نقد و مواشی بسیار بود و عاقبت او بخیر بود دلایل مریخ
در بیوت کواکب به قول یونانیان در خانهٔ زحل مولود نیکوسخن و متلف مال ابوین بود
و خویشان را اگر برادر او زوی بیشتر باشند زیان رسد از وجود او و سبب درج
بود در خانهٔ مشتری مولود با ملوک و اشراف مخالطت کند و ذوکر حیل بود و او را
و ریشان خلق در خانهٔ خود مولود لشکرکش بود و کارهای بزرگ کند و
او را از آهن رنجی رسد یا از بالای بلندی بیفتد و او خبیث السریره بود

در خانهٔ آفتاب مولود را حال بد بود و مادر بد شود و از منزلت خویش بیفتد
و بیم آفت چشم بود و کار او از آهن و آتش پیش بود و مرگ او بد بود در خانهٔ
زهره زنان بد را بزنی گیرد و آن زنان را با خویشان بسی بود و
بدیشان میلی و مرگ زنان خویش بیند و با فرح و عجب بود و بکارهای خویش
دانا باشد که زنی را بزنی کند که پیش از نکاح با وی صحبت داشته باشد در خانهٔ عطارد
مولود صاحب علم و حکمت بود و زیرک و بعید الغور و کسب او نه از حلال
بود و از حال خویش نام نکو طلب کند و بیابد و از نام نیکو روزی مند بود
و بلاها بوی رسد در خانهٔ قمر مولود حافظ و زیرک بود و با معیشت بود و او را
بیماری رسد و مرگش بد بود دلایل آفتاب در بیوت کواکب بقول یونانیان در خانهٔ زحل
مولود را بیماری رسد که علاجش دشوار بود اما بسیار مال و نیکو تدبیر و کدخدای
ضیاع ملوک و امرا گردد در خانهٔ مشتری مولود بفرزند شاد شود و مال بسیار بدست
آورد و بنزدیک سلاطین مکرم بود و اعمال خطیر کند از جهت ملوک و او را رفعتی
و منزلتی بود بنزدیک خلق در خانهٔ مریخ مولود از دشمنان در دم بود و او را
از آهن جراحتی و بیماری رسد و معاش او نیکو بود و ضابط کارهای خویش بود
در خانهٔ خود مولود مهتر قومی بود و صاحب جاه و مرتبه شود و عمارت بسیار

کند

کند و فرماید در خانهٔ زهره مولود نیکو روی بود و کاهن یا معبر خوابها و عجب
بیند و او را از جایهای نمناک رنجی و بیماری رسد در خانهٔ عطارد مولود
عالم و منجم و یا فال گوی یا قایف و او را از مواد سودایی بیماری بود و او را
دوست بسیار بود و در دو حقیقت ماهر بود در خانهٔ قمر مولود از نیکی و رسالت
فایده یابد و در غربت و از غزا فایده یابد و میراث مادر و پدر بوی رسد
و از زنان ملوک فایده یابد دلایل زهره در بیوت کواکب بقول یونانیان در خانهٔ زحل
مولود با زنان محرم فساد کند و اگر مونث بود مولود سلیم بود با کدبانوی
خانه و او مرزوق و صاحب رای و تدبیر بود و از جهت زنی مال یابد و
آن زن را دوست دارد در خانهٔ مشتری مولود خطیر و امین و همچنین بود
و جاه و منزلت یابد و زنان او را از وی نیکی روزی بود و با پیران
جهودان و اهل ذمت دارد تا که بدیشان دست یابد و نفع برد در خانهٔ
مریخ مولود فاسق و طیاش بود و بلا و تعب بیند از این جهت و
مستقیم الطریقه نباشد و از جهت زبان او را آفت و بلا رسد و کنیزکان
و بنده زادگان را بزنی کند و در از صحبت نباشد با زنان و بیشتر مخالطت
او با کنیزکان بود در خانهٔ آفتاب مولود خبیث الفرج بود و با محارم از

دو طرف فساد کنند و اگر بنده بود بیشتر کرد آزاد شود و که با نور ایزنی کند
در خانهٔ خود ولیل بسیاری شادی و فرح بود و ولوع با زنان بود و علوم اغانی
والحان و آواز نیکو شناسد و او را اندر استنباط جوانی علتی صعب افتد
در خانهٔ عطارد با زنان او را میل لطف افتد و او خدمت زنان ملوک کند
و از خدمت ایشان منافع یابد ولیکن از این هردو قتل و خصومت و بلا کشد و بود
که کشش بود یا حطاط یا پنبه فروش در خانهٔ قمر مولود خدمت زنان کند
و بود که خدمت زنان ملوک کند و از خدمت ایشان منافع یابد و شروع
شاد شود و از آن جهت خصومت کشد و جایز بود که زنی غریب کند دلایل
عطارد در بیوت کواکب بقول حکمای یونان در خانهٔ زحل مولود دراز گوش یا زبان رنجی
بود و هیچ کس را از آنچه در باطن او بود وقوف نبود و او اسرار مردم کشف
کند و بدین سبب بلا بیند و بود که عالم بود بنجوم و حساب و خداوند دین
بود و عبادت کننده بود و عالم و عاقل بود و باشد که کاهنی بود یا فال
گوی در خانهٔ مشتری مولود کار دین کند و کارهای بلند جوید و کند و نیکو
رای و تدبیر بود و باشد که قضا کند یا خطیب بود و صاحب مرتبه بود در خانهٔ
مریخ نیکو مذهب بود و تیزفهم لیکن دروغ زن و قلیل الحیا بود و سوگند

دروغ

دروغ بسیار خورد و از آن باک نداشته باشد و مردی کاسب بود و بود
که مزور باشد و نامها مزورانه نویسد و ربا خورد و سلف خورد و اندک
وفا بود در خانهٔ آفتاب مولود وجیه و مکین و معتبر نزدیک ملوک بود و بود که
در درجهٔ وزارت رسد در خانهٔ زهره مولود نیکو تدبیر بود و محبوب القلوب
و گشاده روی بود و بود که مغنی بود و علم الحان داند در خانهٔ خود مولود
حکیم و عاقل و زیرک بود هرچه بیند بیاموزد و علم نجوم او را بیشتر میسر شود و حرب
دوست دارد در خانهٔ قمر مولود عالم بود و مصالح رعایا سازد و با کفایت
و مقبل بود در کارها و از تجارت روزی مند بود و نیکو نیت و نیکو عمل بود
دلایل قمر در بیوت کواکب بقول حکمای یونان در خانهٔ زحل مولود
کاهل و بدکار و بدتدبیر بود در خانهٔ مشتری مولود رئیس قوی بود و غنی و
دلیر و بروی ثنا گویند و رحیم و منصف و عاقبتش بخیر بود در خانهٔ مریخ مولود
دلیر بود و ضابط کار خویش اما اهل فساد و ظلم بود و مخالفت کند و
مقدم قوم بود و کارزار و قتال کند در کارها مجد بود در خانهٔ آفتاب
مولود خوب صورت و سیرت بود و او را اسبان بسیار رسد و بزرگ نام
بود با ملوک و اشراف مخالطت کند و امین ملوک بود در خانهٔ زهره

مولود نیکو روی بود و مهیب و بچشم خلایق خاصه که در سینه این بود و بر زنان
حریص بود و بدین سبب رنج و بلا بیند و بر وی بلا و محنتها کند و زنان نیکو و پارسا
خواهد و با همه کس خوش زندگانی باشد در خانهٔ عطارد مولود حکیم و عاقل بود و
حساب نیکو داند و از اعمال مزدور بود و بر مجامعت با زنان حریص بود
و از فرزندان بتقبل بود و نیکو معاشرت بود با زنان در خانهٔ خود مولود
حکیم بود و با هر که خصومت کند مظفر گردد و او را از چشم رنجی رسد یا زخم تیزی
بود و چون نستر مریخ منحوس بود از جهت رطوبت یا رنج آن آزار کشد اما دلالت زحل
احکام بودن کواکب بقول قدما اما زحل در خانهٔ خود در میلاد
نهاری مولود دوستی کند با عظما و اشراف و مالی بدست آورد و در میلاد
لیلی مولود بدبخت بود و بیمار درون از رطوبت در خانهٔ مشتری با جرات
دل بود و بیهوده خشم کرد و شریر و بدنفس بود در خانهٔ آفتاب پدر و مادر
مولود شریف باشند و مولود بسیار مال بود خاصه در میلاد نهاری و پدر
مولود را بیماری بود از رطوبت و باشد که پدر او را بکشند خاصه در میلاد
لیلی در خانهٔ آفتاب زهره مولود شایسته بود در تزویج مولود زنان درویش را
دوست دارد و با ایشان مخالطت کند و بود که زنی بیمار گون را عاشق شود

مخالطت کند و فرزند دیگران را پرورد
و مشتری بود و کار سلاطین را تیمار دارد
در خانهٔ مریخ نحس

وایشان

واز ایشان رنج بیند و نفقتی از زنان بسبب او هلاک شوند در خانهٔ عطارد
مولود در کار را تحقیق جوید و شاگرد شاگرد نایب بود و در ابتدا کتاب مطالع
بود و در سخن بسته بود یا گران زبان و حسود بود و از جهت کتب بوی رنجی
رسد و بدنام و بدسیرت بود در خانهٔ مشتری مولود پدر بزمان آرد و صحیح مزاج
بود و بود که بحبس مبتلا شود اما مشتری در خانهٔ زحل در میلاد نهاری مولود بجمال و عمر
برخورداری یابد و سعید و غنی و عظیم القدر بود و در میلاد لیلی روزگار
مولود میانه بود و دولت او روز بروز بدست آید و از اصحاب کرامت
و اهل دین بود در خانهٔ خود مولود را ذکری و خویشی و درویش مشفق باشد و نیک
دل و ضعیف رای بود و درست که سخن گوید و اگر مولود زن باشد حاکم بود بر
ولایات در خانهٔ مریخ مولود امیری بود از امرا و فیروز بود و در بیشتر کارها
و اگر سیارین و مریخ بمشتری ناظر باشند در برج مذکر مولود سپاه سالار و مقدم
معتبر باشد و اگر بد حال بود مولود فصاد یا جراح یا سلاخ بود یا قتال
در خانهٔ آفتاب مولود با امرا و ارباب سلاح دوست باشد و اگر در ولدی
با مایل الولدی بود و محنتی با او نباشد مولود نیک بخت و بسیار مال بود
در میلاد نهاری در خانهٔ زهره مولود زنان بزرگوار را بزنی کند و بود که

زنی مشاطه یا معلمه بزنی خواهد که بروی استیلا داشته باشد و اگر مولود زنی بود
از تعلیم و قرآن خواندن و آموختن خطی و درجه یابد در خانهٔ عطارد مولود
قهرمان بود یا عارض لشکر علم و حکمت دوست دارد و در ولایت فرمان دهد
و مردی ستوده اخلاق بود در خانهٔ قمر مولود مذکور و سعید و عارف بود و
بسیار مال و از بزرگان حظها یابد خاصه در میلاد نهاری دلایل مریخ در ثبوت
اما در خانهٔ زحل مال ابوین تلف کند و قوی و با نشاط بود و در هر کار که شروع کند
و برادران پیش از وی بمیرند و بد عاقبت بود در خانهٔ مشتری مولود شریف
و بزرگوار بود و دلیل سواری و ریاضت و لشکر داشتن یا بر قومی از لشکر
پادشاه فرمان دهد خاصه که مشتری ناظر بود بمریخ در خانهٔ خود مولود مذکور و معروف
و پیروز و مبارک بود در کارها و در میلاد لیلی و در میلاد نهاری شریر و
غضوب بود و او را علتها پنهانی پدید آید و از خانها بیفتد و در غربت
در میلاد نهاری کشته بود در خانهٔ آفتاب دلیل هلاک ابوین بود و مولود را
علتی در چشم یا معده پدید آید و زخم از آهن گیرد و مرگش ناگاه بود و پدرش در
غربت میرد و مادرش را بکشند در خانهٔ زهره مولود بسبب زنا زن خواهد یا
سوزند کند خاصه در میزان و بعضی از زنانش بمیرند و بعضی طلاق خواهند

واز جهت زنان رنج و بلا بینند و در میزان او را از آهن و آتش رنج رسد
پنهان و دور بود مولود بی کش و فاسق بود در خانهٔ عطارد مولود کاتب بود و
لغات سریانی و علومش داند و بود که در علم کلام ممیز بود و کتب نویسد و در میان
مردم بعلم و حکمت ممتاز بود در خانهٔ قمر مولود خفیف الحرکات و نشاط
کننده بود و خلف بود و در امور معاش خویش و او را در شکم بیماری و رنجی
باشد یا رسد یا ناگاه میرد یا بکشندش و متلف میراث ابوین بود و بیمار گردن
بود خاصه که میلاد نهاری بود دلایل آفتاب در ثبوت اما در خانهٔ زحل مولود پاکیزه
نفس بود و مقبل بود در کارها و مزاح کننده و نشاطی بود در خانهٔ مشتری مولود با
کفایت و جلالت بود و رئیس اهل بیت خویش بود و باشد که با زنان پدر فساد
کند یا با اقارب در خانهٔ مریخ دلیل بیماری و رنج بود و دلیل مرگ بد بود
پدر او را وجع المفاصل بود یا وجع الکبد و اگر در حل بود دلیل سعادت و
شرف بود در میلاد نهاری و دوستی میانه بود در خانهٔ خود اگر نهاری بود
مولود امیری بزرگوار بود و کسب مال کند و بود که جاپی بود که خیانت حساب
کند و اگر میلاد لیلی بود اندک عقل بود و دلیل مفارقت بود میان مادر
و پدر و بودن او در غربت و اگر تثلیث زحل بود مولود پاکیزه نفس و مقبل بود

خاصه در میلاد نهاری و بامزاح و نشاط بود در خانهٔ زهره مولود فال گوی
بود یا منجم یا معبر و صادق النیت باشد و بسیار رطوبت و بسیار مجامعت کند
بسیار سفر بود در خانهٔ عطارد مولود بسیار سخن و عالم بود و بود که منجم بود و دهقان
و بسیار حیلت در میلاد نهاری اما در میلاد لیلی مولود فقد اوجع الامر بود و او را
اندر طوبت رنجی رسد در خانهٔ قمر مولود معاصی بسیار کند خاصه در جوانی و
در آخر عمر مال اندک بدست او آید و معدهٔ او ضعیف شود و از لقوه او را
رنجی رسد دلایل زهره در بیوت اما در خانهٔ زحل مولود بهره مند بود در کار زنان
و بود که عقیم بود و کینه بغل بود و ناخوش خاصه در حدی و با زنان درویشان
لی رم فساد کند در خانهٔ مشتری مولود را از قبل زنان جاه و معرفت رسد و بود که
اعمال زنان ملوک کند و باشد کار ابریشم و صح بافتن فرماید و با عیش خوش و فرحت بود
خاصه در میلاد شبی در خانهٔ مریخ مولود را از عقد و مکر رنجی بیند و بسبب زنان
رنج بیند و با زنان ناپاک بود و بود که مولود برای حشمت و عبرت کسی را بکشد
در خانهٔ آفتاب مولود را زیاده بهره نبود از تزویج و با جواری مخالطت بیشتر کند و
بود که عقیم بود و پاک تن نبود و او را بوی ناخوش بود در خانهٔ زهره در میلاد
لیلی مولود بسبب زنان جاه و معرفت یابد و مقبل شود و بیشتر از کارها و بازنانی

نه بهم

که شوهر دارند مخالطت کند در میلاد نهاری دلیل زنا بود و خصومت از جهت زنان بود
و باشد که زن وی بیشتر از وی بمیرد در خانهٔ عطارد اگر مولود زن بود با دیانت و امانت
بود و میل بجوانان بود و با ایشان مخالطت کند خاصه در جوزا اگر مردی بود با خاش
یا زن کرد در خانهٔ قمر کینه بغل بود و با زنان مجامعت کند بزنا و رنج و بلا بیند از جهة
زنان و بود که زنان او را داروه دهند دلایل عطارد در بیوت اما در خانهٔ زحل مولود را
در زبان و گوش گرانی بود و در چشم ضعف پدید آید و شاید که بارث باشد
و تعمق جوید در امور و از عربا بهره یابد و بر اسرار مطلع باشد و بود که از علما و اهل
دین بود و بهار اوقات بود و در فساد خوض کند و بود که معبر بود یا منجم در خانهٔ
مشتری مولود در سیر ملوک کند و عالم بود و با اداب و سیر ملوک و عادل بود
و باکفایت در خانهٔ مریخ مقبل بود در کارها ولیکن دروغ زن بود و او را دین
و مذهبی بود درست و بود که علوم سحر و نیرنجات داند و آموزد و پیوسته او را
وام بود و بود که پشیمانی کند و از آن سبب رنجور شود و دلیل میلاد لیلی کمتر بود
در خانهٔ آفتاب در میلاد نهاری مولود مقبل بود و صادق النیه و نیکو خلق در
لیلی کمتر از آن بود در خانهٔ زهره شاد دل بود هر چه سازد و کند بغل و باشد
که زرگری کند یا کاری که بزر و نقره تعلق دارد و در قاص و رباب باشد و بود

که علوم الحان داند و آموزد و علم حساب داند و اگر در وتدی بود مسیح و حکیم بود و معاش
او از حکمت بود در خانهٔ عطارد مولود زود خشم گیرد و از ملوک بود و بعلوم و کتب
مشکلات عالم بود و از تجارت صوف و مانند و غیره بهره مند بود و عالم بود و با عدد و
خواص آن و جبر و مقابله عالم بود در خانهٔ قمر زیرک بود و خفیف الحرکات بود و
حسن الخلق والادب بود و نیکو منظر و مخیر دبیر و نعت نبود و در علوم مساعدت
کند دلایل قمر در بیوت اما زحل مولود جاهل و مدبر بود اگر در مقابلهٔ زحل
بود بسیار فکر و مرطوب مزاج و اندک حرارت بود و او را از حصبه و اوجاع الطحال
و امثال این رنج رسد در خانهٔ مشتری مولود مهیم و طاهر النیت بود الا که متهم بود
بزنان محارم و زنان خویشان خویش و مولود زنی باشد یکی از محارم با وی زنی
کند یا شوهر برادر و در میلاد شبی دلیل خیر و سعادت و آسایش بود در خانهٔ مریخ چون
زاید النور بود مولود شریر بود مقدام بر کارها بد اگر ناقص النور بود دلیل قلت شر
بود در خانهٔ آفتاب اگر در تاسع طالع بود مولود ضعیف دل بود خانه در جه اول و دوم
در خانهٔ زهره مولود حسن المنظر و حسن العیش محبوب نزدیک خلق در کار زنان نیز
بهره بود اما صلح مزاج بود در خانهٔ عطارد اندک سخن و عفیف بود ولیکن معلم و با
غلامان کار داشته باشد و علم دین و حکمت و شریعت داند در خانهٔ خود مولود

قوی

قوی و شریف بود خاصه که در خوشه بود و نیکو اثر و نیکوکار بود اصل دوم در بودن
کواکب در بروج و وجوه آن اما زحل در حمل وجه اول مولود را در اول عمر مال
بسیار بدست آید و رنج و محنت در وجه دوم حالش نیکو بود و مال بدست آرد و از نشو
و سفر رنج بیند و از میانه عمر تا آخر عمر آسوده تر باشد و اگر زحل مسعود بود در وجه سیم
مال بسیار بدست آرد و از عمل سلطان و دهقانی اما در جوانی رنج و بلا بیند و تنگ
دستی و میانه عمرش اگر منحوس بود او را رنج و بلا رسد ل ث ا در وجه اول
مولود تاجر و اگر منحوس بود از تجارت رنج و بلا کشد و او را جراحت رسد
و در راه قطع افتد و مالش بزیان آید و از مواریث زنان او را نصیبی بود
در وجه دوم میانه بود و میانه عمرش حال بهتر بود و اگر زحل منحوس بود با مردم
مخاصمت کند و بدو را و رنج رسد و مال او هیچ نماند در وجه سیوم مادرش شاد
شود و از و آسایش یابد و همچنین از کارها ذخیره و عاقبت او نیکو بود و در آخر
عمر او را مال و حرمت بدست آید و اگر منحوس بود از هرچه کند منفعت نیابد
ل ج ب در وجه اول با رای و تدبیر بود و معروف میان مردم و مال بسیار
بدست آرد و او را دو سر بود و اگر زحل منحوس بود مردم را از تدبیر او آفت
رسد در وجه دوم مشاورت اشراف و روسا باشد و دلیل کسانی که اقربا باشند

ذاتیان را قوة و غلبه بخشد خاصه که مسعود بود و در وجه سیم مولود از آبا و اجداد بهتر
بود و بزرگوار و معروف و مشهور و میمون و از ایشان بسیار دانستن بهره یابد نیکو عهد باشد
و اگر منحوس بود در دین بود و او را نکبت بسیار رسد ل ط ج وجه اول زاهد بود
و او را دختران باشد و این وجه دلیل کثرت اولاد بود و نیکو سیرت و لهو و سماع دوست
دارد و مردود این بود و اگر منحوس بود دلیل بلا و نکبت بود و در وجه دوم مذکور و مشهور
و معروف بود و در شهر آمدن درست و خیر و پاکیزه نفس بود در میان عمر شادی و
راحت یابد و اگر منحوس بود او را عیبی بود در میانه عمر و شادی و راحت یابد و
اگر منحوس بود در عیب میان از مراتب خود بیفتد اما در وجه سیم عاقبتش محمود بود و در
منافع یابد از کارها پراکنده و اگر زحل منحوس بود آفت یابد از غوغای که منجر باشد
و در میانه عمر از مرتبت خود بیفتد ل ط د وجه اول مهتری بود که شغل ملوک کند
و مال بسیار بدست آرد و بزن و فرزند شاد شود و اگر منحوس بود دوستان دشمن
شوند و ملوک بروی خشم گیرند و پیشها و کارها بسیار کنند و بود که سفر دریا کند در
وجه دوم درویش بود و زنی غریب کند عاقل و اگر منحوس بود در میانه عمر بلا کشد
در وجه سیم در همه کارها رنجور بود و اندوهگین و درویش بود و اگر مسعود بود نجات
یابد از بلاها و اگر منحوس بحبس و عذاب مبتلا شود و فاسق بود ل ط ه وجه اول

ادب

ادیب و با فضل بود و با ادب و از علم خود برخورداری یابد و بزن و فرزند شاد
شود و درست معامله باشد و فرزند بیگانه را پرورد و بفرزندی گیرد و با اشراف مخالطت
کند و اگر منحوس بود از زن و فرزند اندوهگین شود و مبارک پی نبود و در وجه دوم
روا بود که مطرب بود و خداوند املاک و اموال بود و بزنان مایل بود و اگر منحوس
بود دلیل نکبت و بلا بود و در دنیا هیچ بهبود وی نباید هرچند بی نفع بود اما سفر
بسیار کند و در میان عمر کارش بجولیده شود و در وجه سیم ادیب و متکلم بود و عاقل
و دهقانی و زراعت دوست دارد و بسیار سود بود و عاقبت او نیکو بود و اگر منحوس
بود درویش بود خاصه آخر عمر ل ط و وجه اول توانگر و بسیار مال و ضیاع دار
بود و او را فرزندان نیکو و با جمال و خلق باشد و مال خویش پنهان دارد و حریص بود
بنکاح و دلیل قیادت بود و در وجه دوم اگر مقبول بود محبوب و کریم بود و ضیاع
بسیار دارد و سفر دریا کند با زنان مخالطت کند و از فرزند شادی و راحت
یابد و منصب و مرتبه در میانه عمر و اگر منحوس بود سفر بسیار کند بفایده و وجه ثالث
کار ملوک کند و از آن بهره یابد و او را فرزندان خلف باشد و شاد دل بود و اگر
منحوس بود او را در اسافل رنجی و علتی باشد و خداع و سخن چین و دروغ گوی بود.
ل ط ز وجه اول اگر مسعود بود مولود پارسا بود و در عیش تعبه بود و مسعودان

نیکو داند و اگر منحوس بود بدروایشی بود بی زن و فرزند و وجه ثانی فاضل و معروف
بود و در علم خود و در میانه عمر حال او نیکو شود و اگر منحوس بود کارهای او پژولیده بود
وجه ثالث حسن التزویج و صلاح الاولاد بود و مال بدست آرد و مبارک بود و مسعود
بمیان مردم و همنشین ملوک بود و اشراف و زنان را دوست دارد و اگر منحوس بود
دلیل جهل و فقر و بیشادی از منزلت بود و ابرار مردمان چه بود ل ف ح وجه اول
مولود از طب و دارو فروشی بود و خداوند اموال و اولاد بود و اگر منحوس بود در
خصومت افتد و از مکانی بمکانی انتقال کند وجه ثانی بازرگانی بود که سفر دریا کند و اگر
زحل منحوس بود بعضی از اعضاء او خلل رسد و بیمار شود و او را هیچ زن و فرزند نماند
وجه سیم بسیار بخیل بود و صاحب اسرار و سفر بسیار کند و با برزنان مخالطت کند و از
فرزندان در جوانی اندوه کشد و بدحال بود و مرگ پدر بیابد و از آن رنجور شود و
مال تلف کند و او را دشمن بسیار بود اما عاقبتش بخیر بود ل ف ط وجه اول مولود
صاحب مال و ضیاع بود و عضوی از اعضاء او بزیان آید و مال او همیشه تلف شود
و با دوستان و خویشان مخالطت نیکو کند و بزنان حریص بود و اگر منحوس بود از وجه
خویش سفید و مال را دیگر جمع کند و همیشه در عمر خویش حریص باشد در نکاح زنان و از آن
زیادت شادی بیند وجه دوم رئیس عظیم الشان بود و اگر شادی زن و فرزند

مبارک

مبارک بود و در میانه عمر و اگر منحوس بود دلیل مجاهدت بود و دلیل تعب و رنج بود وجه سیم رئیس
و فاضل و مقدم بود و مال بسیار جمع آورد و خلق بسیار بسبب او هلاک شوند و از این جهت
بود و خرد و رغبت و جفت کند در آنجه نظر باید و اگر منحوس بود و مرگش بد بود ل ف ی
وجه اول میمون و دهقان بود و نیکو سیرت بود و اگر منحوس بود لئیم و درویش
شوم بود و در وجه دوم خرد و فاضل و معروف بود و صحبت او از ادب و نگاهداشت بود
و نجوم و کار را و در میانه عمر با لاکسب و مال بسیار بدست آورد و اگر منحوس بود در
بود و از زخم مار یا کژدم یا امثال آن بمیرد و در وجه سیوم مولود ملاح بود یا امیر آب و
مکار و دروغ زن بود و بازرگان و اگر منحوس بود دلیل سفر بود و خیرات و خرابی زنان
او هلاک شوند و از مکانی بمکانی انتقال کند و در تحویل سال بدین منوال بود ل ف یا
وجه اول مولود شوم و بدبخت بود در میانه عمر و در جوانی سفر دریا کند و از دهقانی
بی بهره بود اما از اهل و ارث دشوار شود و اگر منحوس بود او را از سباع و حشرات الارض
رنجی رسد و او را از جا بجا دمنماک احتراز واجب بود وجه دوم مولود از
ملوک و ارباب و مهتران بود و بر خلق بسیار مستولی گردد و اگر منحوس بود درویش بود و
در میانه عمر حالش بد بود وجه سیوم دلیل سعادت بود از خدمت ملوک و با امانت و
دیانت بود و او را در ذکر و خفتن علتی و رنجی پدید آید و مدتی بعذاب و حبس مبتلا

بود و اگر منحوس باشد [illegible] و رنج و عاقبتش بد بود و فی جمیع [illegible]

[illegible] ح نزاله [illegible] و اول [illegible] روزی [illegible] با اهل [illegible]

[illegible] بود و از [illegible] بود و از صناع و عقار و ملک

املاک روزی مند بود و اگر منحوس بود حالش میانه بود و [illegible]

[illegible] نقل کند و وجه دوم مولود [illegible] بود و با مروت و دیانت

و امانت بود و نیکو تدبیر و در میانه عمر زوج و راحت یابد و در کش بر توبه و صلاح و خیر

و آسانی بود و وجه سیم دلیل سعادت و با اهل و ولد شاد شدن و مال پنهانی یافتن

و صاحب عز و دولت و مرتبه و اقبال شدن و چشم او بفرزند روشن شود و اگر منحوس

بود کاهل و بیکاره شود ح ف ا وجه اول مولود متکلم و نیکو سخن بود و در صلاح و

سعرف و از جهت فرزندان رنج بیند و از فرزندان بدری با او خصومت کنند

و او با کسی خصومت نکند وجه دوم مولود محبوب بود و در دلها و مبارک و معروف

و بسیار خصومت بود و در میانه عمر کارش بلند بود و وجه سیوم مولود مکار و جبار و خود

رای بود و در آخر درویش و مستمند شود و اگر منحوس بود بد بود و حالش در میانه عمر

متغیر شود ح ف ب وجه اول مولود عاقل و خردمند و مبارک و سفر بسیار بود و

معروف و محترم و عالم و با ادب بود و او را خصومت بسیار افتد و تدبیر او نیکو

ر [illegible] و شجاعت و زور [illegible] و اگر منحوس بود و [illegible]

[illegible] ح [illegible] سیم مولود [illegible] وقوت و اگر

[illegible] با اهل و ولد شاد شود و [illegible] و اگر منحوس بود دلیل [illegible]

[illegible] بود ح ط ج وجه اول [illegible] نظر باشند دلیل خیر

بزرگی و حکم [illegible] بود و اگر ناظر نباشند حالات مذکوره متوسط بود بلکه [illegible]

اگر منحوس بود بهجت [illegible] بود اما هرگز مستمند نشود و تیمار کار دوستان بود

وجه دویم مولود متکلم و ادب و عفیف بود و جوانمرد و سکینت و بر قومی فرمان دهد

و میانه عمرش موافق تر بود و اگر منحوس بزحل باشد حاکم و والی قلاع و بانی بقاع الخیر

بود و اگر مریخ باشد قاضی احداث بود و امثال آن وجه سیم مهتری بود شاد

با اهل و ولد و دلیل قوت و ریاست و بخیر بودن عواقب بود و اگر منحوس بود از جهت

زنان رنج بیند و از جمله کارها بهره مند بود و در آخر عمر قاضی و مفتی و مدرس و عالم باشد

ح ط د وجه اول مولود قهرمانی بود صاحب ضیاع و مستغلات و ترویج او در

آخر عمر بود و اگر منحوس بود مولود را مال و نعمت نبود و مرگ او قریب بمرگ زنش

باشد و با جمعیت و با و [illegible] آهسته و موهبت با ملوک جوید و از ملوک منتفع شود

و اگر منحوس مفلس و حسود وجه دویم مولود و غدا دو طلب مال حرص کند و او را عداوت کسی

افتد و بار باب قلم کار بجهت آن و تقریر رسد و اگر منحوس بود مولود ستمکار و بمال مردم طمع
دارد و بسیار سفر و صاحب اشتغال و غریب و نکوهیده ماند در میان خلقان وجه سیم
مولود متمول با جمعیت و با وقار و آهسته و موانست با ملوک جوید و از ملوک منتفع شود
و اگر منحوس بود مفلس و حسود و بدبخت بود و در آخر عمر روزگار بعیب گذراند و عاقبت کار او
بخیر نبود . ح ط ه وجه اول مولود وجیه و متکلم و متمول و نیکو اهل و ولد باشد و معمار و عفیف
و مشهور بود و اگر منحوس بود اندک مال بود اما کار و خدمت ملوک کند و فرزندان او بمیرند
و کمتر فرزندان آیند و عاقبت کار او بد بود وجه دوم مولود مسعود و مقبل و صاحب اولاد بود
اما بعضی از فرزندان و زنان او بمیرند و هلاک شوند و مال بسیار بدست آورد
و خرج کنند و متلف بود و شاید که مجنون بود و کار ترویج او قرار نگیرد و اگر منحوس بود
در کار و بار رعیت تصرف کند و درویش بود و ستوران دارد و بدان نازد و در میانه عمر
رنج و بلا ببیند وجه سیوم مولود متکلم و ادیب و دبیر و خردمند بود و دلیل توانگری و دهقانی
بود و مال یابد در آخر عمر و اگر منحوس بود پری بود و بی عقل و ابلهی بد دماغ و بد فکرت و با دهقانی
کم مولف آب بود ح ط و وجه اول مولود خدمت ملوک کند و با کفایت و عاقل بود
و اگر منحوس بود درویش بود و با اهل و ولد شاد بود و بخیانتها متهم گردد و در میانه عمر
کارش بدتر بود وجه دوم متمول بود و بیشتر مال او از میراث بود و اگر منحوس بود بد

بخت

بخت و حقیر و لئیم بود وجه سیوم سدید و متمول و زود مال بدست آورده باشد و معزش شادی و
راحت کند و بود که برای تجارت سفر دریا کند و سود بسیار کند و اگر منحوس بود سخی
بود و بیمار روی و او را بسفر رنج رسد ح ط ز وجه اول نیکبخت بود و شکرگوی
و خلق از وی خوشنود باشند و مستور دار بود و صید کننده اما اندک عقل بود و جمع علوم
کارش و صناعات دستی داشته باشد و در میانه عمر کارش بهتر باشد و بزن و فرزند
دلشاد شود اما خویشان او بمیرند یا از درجه اعتبار افتند و مولود دین دار بود و نام
در جهان اگر رجعت منحوس شده باشد وجه دوم شریف و معروف و ندیم اشراف و
ملوک بود و اگر منحوس بود کار او و جمله ناقص بود و مبتلا شود بنقودی شریر یا از
بالا بیفتد و در دریا سفر کند و بعضی از مال او تلف شود وجه سیوم دلیل بزرگی و رفعت
و منصب بود و مقرب بود نزد ملوک و سلاطین و اگر منحوس بود دلیل افلاس و بی
اعتباری نزد ملوک باشد و با وجود عزت ظاهری ح ط ح وجه اول مولود
نیکبخت و توانگر و محمود السیرت باشد و اگر منحوس بود مولود پری باشد که روزگار
برنج و محنت گذراند و از سعادت بشقاوت و شقاوت بسعادت مبدل گرداند
و نصیحت کننده و وام بسیار بهم رساند و در وجه دوم مولود بازرگانی کند و
سفر دریا بسیار کند و توانگر بود و اگر منحوس بود در بلا افتد و از آن بنیاد ساید نگاه جهد

ودر میان عمر نیکبخت شود وجه سیم مولود صاحب صید وستوران نیکو بود واگر منحوس بود
وام بسیار بهم رساند وشقی و فقیر بود ودر غربت رنج و بلا بیند وخلقی با وی خصومت
کنند ودر آخر عمر شقی شود ح ق ط وجه اول مولود دهقانی کند ومعروف بود ودلیل
سفر وانتقال بود ودر بلاد ونواحی گردیدن وبا خویشان ودوستان مخالطت نیکو کند و
اگر منحوس بود دلیل گرفتاری وحبس ونفاق وفحش گفتن واکول بودن وبدرای وبد
تدبیر بودن ودر کار زنان تغافل زننده بود وبدان سبب نکوهیده خلایق بود واز
نزد زنش کارش بدشواری رسد وجه دویم مولود لشکرکش وشجاع ورئیس ستوده ووجیه و
معروف واز سلطان نوازش وشادی بیند واگر منحوس بود دلیل خستگی وشقاوت
وبیروزی بودن از زن وفرزند ونکبت رسیدن ودر میانه عمرش حال نیکو بود ودر
آخر عمر میانه وجه سیم مولود شریف وخطیر بود ودر اول عمر کار او بد بود ودر میانه
بهتر بود ودر آخر خوب واگر منحوس بود مولود متلف وناسازکار بخلایق وبدزبان
وحریص با علام بلکه بکاردن بران ح ق ح وجه اول خردمند وسخی ونفاق وبر خلق
زمان دهد وهر زن را که طلب دارد بدست آرد وبزن وفرزند شاد شود واگر
منحوس بود از فرزندان اندوهگین شود وبعضی از فرزندان او ناقص باشند وسفر
بسیار کند وجه دویم متکلم وادیب وفاضل بود ودر میان عمر با جمعیت وعزت بشود

واگر

واگر منحوس بود دبیری بود بی روزی فرزندان ودوستان بسیار داشته باشد وبرینی مبتلا
شود واز کار زنان هیچ بهره نیابد واز ستور بلا بیند وجه سیم مولود مالدار وخداوند
زینت وستور بود ومتحمل باشد وبود که سفر دریا کند واگر منحوس بود دزد بود اما کافی و
معاملات شناس باشد وزیرک ح ط ا وجه اول سفر دریا بسیار کند وشاد با
اهل وولد وچون سن جوانی درگذرد کارش نیکوتر بود وبا اشراف وملوک مخالطت کند
ومرگ خویش ببیند وصاحب دو ستد باشد وآخر تباهی باشد ونیکو حال واگر منحوس بود شقی
بود ودر غربت از صرع ومالنخولیا وامثال آن رنج یابد ودر آخر عمر کار او بدتر بود
وجه دوم مولود مهتری مالدار بود واگر منحوس بود مراض ومدبر بود ودر وجه سیوم نیکبخت
بود واز کار سلاح روزی مند بود واگر منحوس بود از سفر ولشکر ومعاملات بلا بیند
وبدتدبیر وناقص فهم بود ومردم او را بد گویند وشناسند ح ق ا وجه اول
مولود لشکرکش واز ارباب سلاح بود واگر منحوس بود بدعاقبت ودرویش بود و
مرگش در جنگ بود وباشد که به تیغ کشته شود وجه دوم مهتری بود وصالح الاهل والولد
شاد دل بهره سازد خاصه در آخر عمر وبر خلق ستم کند وتیزخاطر وزیرک بود واگر
منحوس بود بیمارناک بود وبمناجات میرد ووجه سیم مولود متکبر وبدلجوج وبدمعامله
اما توانگر بود واگر منحوس بود فقیر ونکبتی وبدمعامله ولجوج وحسود ومخاصمت کیش بود

وخبیث ح ط ا در درجه اول متحمل و خوش روزگار و با وقار بود و اگر منحوس بود
فاحش و بدسخن باشد و بلند زبان و جهت شنده بود و بعضی از اعضاء او را ستم رسد و
زن و فرزند او خوش از وی بمیرند و او را از آن رنج رسد در درجه دوم سفر بسیار
کند و اگر منحوس بود عقیم بود و بگریزد از وطن و سفر دریا کند در درجه سیم توانگر و مشهور
اما معروف باشد و بد نفقی بود و دشمن بسیار دارد و مرگ زن و فرزند و سفر کند و از دور
منفعت یابد و اگر منحوس باشد عاقبتش بخیر نبود و مرگش بتعجیل باشد یا آتش یا در دست
زدن یا آب جوشانیدن ح ط ب در درجه اول مهتری بود نیکو تدبیر نیکو خصال و
نیکو شمایل بسیار زن و بسیار جاکر و ستور و اگر منحوس بود محتشمی لئیم بود یا دیده بانی
یا جاسوسی بود و در درجه دوم مشهور و محترم و مکرم و شجاع و قوی و نیکو صورت و
میانه عمر او بهتر بود و اگر منحوس بود عاقبتش بد بود و باخر عمر درویش شود و در درجه سیم
از جهت زنان مال یابد و با کفایت بود و سفر بحر کند و ادیب و فاضل بود و فرزند
را بغایت دوست دارد و اگر منحوس بود از پس سفر دیگر از فرزند روزی مند بود
ح ط ح در درجه اول روزگار بشادی و راحت گذارد و زنان را دوست دارد
و حریص بود بر مجامعت و او را از زشت نامی حاصل آید از جهت زنان و اگر منحوس بود
بلاء عظیم بود از جهت زنان در درجه دوم تیزدست و برجسته و بی ثبات بود.

اما علم

اما علم سلاح و شکر شناختن داند و کند و سلبات نیکو داند و اگر منحوس بود فریبنده و
مکار بود و عاقبتش بد بود و در درجه سوم توانگر بود و مشهور و صاحب حکم و صناعتها و سفرها
فایده بسیار کند و مقرب ملوک و سلاطین بود و اگر منحوس بود فقیر و رنجور و بعضی اعضا معیوب
اما بغایت بود که یکی یا رسولی یا مدیری بود ح ط د در درجه اول نیکو بخت مولود و جیه و
معروف و توانگر و تیز خاطر بود و اگر منحوس بود نکبت و بلا افتد و با اهل و ولد ناشاد
شود و سفر دریا کند و بر خدمت و کار ... که از ... بدان گفت در
درجه دوم غنی و معروف و محمود السیرت باشد و صالح الاهل و الولد بود و سعید و
معروف پیش ملوک و اگر منحوس بود او را رنج و بلا رسد از اهل و ولد و در میانه عمر
و در میانه عمر او را نکبت رسد و عاقبتش بد بود در درجه سیم از خدم ملوک بود و از دور
زیان رسد و از فرزندان و گشاده اما مال بسیار بدست آرد و عاقبتش بسیار خوب بود
و در آخر عمر کارش بلند بود و اگر منحوس بود از خدم خدم یا مهتر حیوانات بود و کمی
باشد با وجود جمعیت و خبث بود ح ط ه در درجه اول خادم ملوک بود
یا موذن ایشان و او امین فاضل بود و زیرک خوب اهل و ولد باشد و اگر منحوس بود
مزور بود و دروغگو و از وطن بگریزد و سفر دریا کند و در آخر عمر بدحال شود
و از دوستان ستم رسد و بود که از ملوک خلعت و کرامت یابد در درجه دوم مولود مانند

زنان بود و در تمام [illegible] بزن و فرزند اندوهگین شود و اگر مسعود حسن الفروح شود
بود و در [illegible] آخر عمر و مال بدست آرد و اگر منحوس بود بخت و
خدمتکار نحوس بود در وجه سیم مولود مزور بود و مال بدست آورد و از ضیاع روزی مند
بود و دلیل سفر بود و غربت و بیشتر بسیار و زر در مانده بود و عاقبتش بخیر شود و خاصه که
منحوس بود و بدترین روزگار او در روز جوانی بود خ ـ و در وجه اول مولود شغل دار
کند و در آن جدت و صعوبت کشد و مال بسیار بدست آورد و خرج کند و بمرگ خواهران
و برادران اندوهگین شود و عنا و طهور و دست دارد و اگر منحوس بود رنجی بیند اندر شهر
خویش و بعبر اندر است او و حریص بود بدهقانی و باغ و بستان ساختن و در جوانی
عادل و منصف و در وجه دوم مولود دهقانی بود قهرمان و اگر منحوس بود از پدران
رنج بیند و در زندان بسیار افتد و سفر آب کند و از وطن بگریزد و در وجه سیم مولود
غیور و خونریز بود و اگر منحوس بود در میانه عمر مال او بغصب برند و زبر دست
دیگری باشد و از اهل و ولد شاد شود و دلیل درد سر و امراض مختلفه بود و بر شرب حریص
بود و عاقبتش بد بود خ ـ ز در وجه اول مشتری بود فاضل و روا بود که بکسب کار گردن
گرفتار شود و علم حرب نیکو داند و اگر منحوس بود مولود شوم و مراض بود و دلیل حزن بود
در وطن و در آخر عمر درویش شود و از هیچ کار بهره نیابد وجه دوم مسعود و بزرگوار

مسلط

مسلط بود بر خلق بسیار نصیحت بود و اگر منحوس بود شقی و مراض بود و او را جذام ناخوش شود
بود و بی ترتیب [illegible] زند بود و مرگ او بد بود و [illegible] وجه سیم
چوب دست بود یا طبیب بود یا زرگری یا نقاشی یا آهنگری بود و بد الفتن
بود و خلق را بسیار بکشد و خدمت کند و بد جوانی راحت و منفعت یابد و اگر منحوس
بود و بمکروهات نقص یابد خ ـ ح در وجه اول مولود ترخان ملوک بود و توانگر و
معروف گردد و اگر منحوس بود بسیار دروغ زن و بسیار خصومت و سوگند خواره بود
و بد اعتقاد و از ارباب سلاح نکبت و بلا بیند و در آخر عمر کارش بدتر بود در وجه
دوم زیرک و با فهم بود و او را از آن بلا رسد و اگر منحوس باشد در وجه سیم مولود با
کفایت و با تدبیر بود و مال یابد و حاجتمند بود در آخر عمر و اگر منحوس بود بدگوی و از
پدران رنج بیند و در آخر عمر از وطن دور افتد خ ـ ط در وجه اول مهتر و توانگر
و دلیر بود و بر ناحیت شمال صاحب زمان بود و اگر منحوس بود تمام و شریر بود و
در وجه دوم شریف و معروف بود و اگر منحوس بود در آخر عمر مال یابد در وجه سیوم
مولود با تدبیر بود و کارها بزرگ از دست وی بر آید و در آخر عمر مال یابد و اگر
منحوس بود از اشراف و کبرا رنج بیند و بلا و فاش به شود خ ـ ی در وجه اول
مولود بر زنان حریص بود اما سخن زننده و زن بود و در بیشتر از عمر خویش و اگر منحوس بود

از زنان [illegible] چند [illegible] و ضعف بود و از فرزندان بلا [illegible] و
در میانه عمر [illegible] شود [illegible] و مرتبه یابد و اگر منحوس بود ساز کار و کم
[illegible] بود اما [illegible] داشته باشد در وجه سیم مولود تاجر و مال [illegible] سفر با
کند بود [illegible] و اگر منحوس بود در غربت نکبت بیند خ سـ ا در وجه
اول فرمان بود و سفر اختیار کند و اگر منحوس بود بی زن و فرزند بود و دلیل کربت و
برس است وجه دوم توانگر و معروف بود و اگر منحوس بود در میانه عمر از جهة سلطان
در بلا و رنج افتد و از مواضع ترسناک او را احتراز باید کرد و در وجه سیم از سواری و
سلاح روزی مند بود و صلاح الاهل و الولد بود و دشمنان بر مراد دل بیند و صالح
العاقبت باشد و اگر منحوس بود عاقبتش بد بود سـ ا در وجه اول مولود [illegible]
هنروی نرم بود اما شجاع و مقدم بود در مهتری و ریاست و اگر منحوس بود مسخره و لی
نرم و کار نا مردان کن باشد در وجه دوم سخی و مهتر و ممیز و مکرم و کارها بزرگ بر دست
وی بر آید و در موالید زنان بد بود آفتاب اندرین وجه و اگر منحوس بود در [illegible]
و ممیز [illegible] و بزرگ بر لاف هرزه گوی باشد در وجه سیم مولود آبق و طریق و محبوب
در میان خلق هر که او را بیند دوست دارد و در موالید زنان ضعیف و زشت و
بد تدبیر بود و در موالید مردان در کار زنان مبالغت نماید بدان سبب زشت

نام

نام بود و اگر منحوس باشد و او را بصورت زنان آرزو بود و [illegible] بمردان
سـ ا در وجه اول بزرگ و صاحب خانه باشد [illegible] بود و [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] و [illegible] در عمر خویش [illegible]
ذکور [illegible] زنان باشد و محبوب [illegible] و با حشمت [illegible]
امراض و اسقام [illegible] بسیار کند و در صناعت [illegible] در وجه سیم [illegible]
روح و سبک روی باشد و [illegible] باشد و اگر
منحوس باشد کارش بد افکند و [illegible] بد [illegible] سـ ب
در وجه اول مولود قوی و غضوب و مشهور و محترم و پاینده و اگر [illegible] او مبارک و در دست
افتد و اگر منحوس بود دماغ خشک و بد خلق و متکبر و دیوانه بود در وجه دوم مولود غضوب
و با حمیت بود اما مکابره و صاحب خداع بود و معتمد بر رای خویش و اگر منحوس بود دلوح و
لعب دوست و مطرب و حریص بر ترویج بود در وجه سیم مولود شریف و خطیر بود و لهو و
سماع دوست دارد و با اعمال و آداب و برخورداری یابد بلند همت و فراوان اندیشه
بود و اگر منحوس بود دلیل ترس و دشنام دهنده و فحش و دلیل انتقال و سفر بود
از مکانی بمکانی سـ ح در وجه اول دلیل خیر و صلاح بود اما مولود ضعیف مزاج
بود و استغفار و اخبار دوست دارد و از اموال غربا روزی مند بود و در روزگار

نوشی و راحت کند با بزرو اگر منحوس بود مولود رمال و کاهن و رقاص بود و بلا بیند
از سفر بسیار و وجه دوم مولود فاسق بود و متعجب در غنا و حال او متردد بود از اندوه
بشادی و از شادی باندوه و دلیل شجاعت و قوت بود و اگر منحوس بود با قوه بود و دلیل
خوار از عوام و اشراف که از مصاحب چه توان گفت و وجه سیم دلیل اندیشه و غم بود
اما لهو و طرب دوست دارد و بسماع مشعوف بود و او را از جهت خبر بودن [illegible]
رنجه بود و در هیچ کار ثابت قدم نبود و عاقبتش بخیر بود و اگر منحوس بود عاقبت کارش بد بود
و بیماری دراز کشد و حقیر و ضعیف رای بود سنبله در وجه اول مولود بصیر
بود بکارها و اسرار و درست معامله بود و نیکو مخالطه بود و با مردم درست رای و درست
تدبیر و صحبت کند و اگر منحوس باشد بی به بد بر و مکار و در بیان نباشد در وجه دوم مولود
جمیل و نیکو صورت بود و دوستان را از وی فایده بود و مستدین و ناصح و واعظ خلق بود
و در میانه عمر مال و نعمت یابد و زیاده شود و اگر منحوس بود لهو و طرب و سماع دوست
دارد و در وجه سیوم مولود مغضوب الوجه و صفرائی بود و قوی و در آخر عمر او را حرمت و
مرتبه زیاده شود و اگر منحوس بود فاحش و بهمت و عقل باشد میزان در وجه
اول مولود ادیب و متکلم و جمیل الصورة و بابصیرت و صاحب نظم و نثر و در علم او
سرآمد خلق بود و اگر منحوس بود مذکور بدست فی الجمله تخفیف یابد در وجه دوم مولود

دآسته

دآسته و ستوده و نیکو سیرت بود و اگر منحوس باشد بی بهره و حلیم و خوش اخلاق
و در باینده بود و در وجه سیوم متقی بود با کسی که مردم رای و تدبیر او اعتماد کنند و رجوع
نمایند و درست عقل و صیانت ذاتی بود و بر تعیین بر اصطناع معروف و دیانت
کوشد و درست معامله بود و در آخر عمر از وطن انتقال کند و اگر منحوس بود با رجع الیه مطلوب
حسن باشد عقرب در وجه اول ثابت نبود در کارها و لهو و سماع دوست دارد و لما
بصیر بود به اسرار و کارهای پنهانی و نور ایشان نباشد بسیار و اگر منحوس بود بعید و
نسبت سلاطین افتد و دیر ماند و در آخر عمر کارش خوب شود در وجه دوم اندیشه بسیار
کند در کارها و اگر منحوس بود صفرا و دزد و ظالم بود و بر بهتان و فاسق بود
در وجه سیم بزرگ قدر و دوست فراخ روزگار بشادی و رفاهیت کند اند
و اگر منحوس بود بشکل و صورت زنان باشد و بود که سفر دریا کند و شریر و بد معامله
بود قوس در وجه اول مولود قتال و فاسد و حقود بود و صفات سباع
داشته باشد و اول عمر او بهتر از آخرش باشد و اگر منحوس بود مجنون و مصروع و مودی
و بد ذات باشد در وجه دوم مولود صحیح رای و ادیب و فاضل و خیر و اهل هنر بود
بود که طبیب و معالج بود و اگر منحوس طبیب ... دان و ادیب جاهل و خیر نبی باشد در وجه سیوم
در ابتدا رنجور بود و بود که ببلاء عظیم گرفتار شود و جاهل و فحاش و اندک عقل

بود و در سیم جاه که افتد از نادانی و جهل مالک نه نشسته باشد سـ ح در وجه اول
جمیل و عاقل و لبیب و خداوند دوست دارد و را سودای مرغ باشد از هر نوع و در بسیار کارها
مطلع بود و اگر منحوس بود او را بر سر جراحتی یا زخمی رسد در وجه دوم ملول و آزرده شد
بمال و معیشت بکار نکان و صاحب لهو و شهوت بود بسیار و اگر منحوس بود سخی بود و خود را
در بلاها افکند که در آن خطر بود در وجه سیم مولود بزرگوار و عظیم الشان و الحظ بود
حقود و حریص بر فساد شهوات و مال مردم متصرف شدن و خداوند فکرت بسیار بود
و بدخوی بود و اگر منحوس بود تدبیر کار او دیگری کند سـ ط در وجه اول صحیح الاراده
عظیم الحظ بود و موفق بود در کارها و خیر و معروف و صاحب لهو و طرب بود و مویش
جعد بود و اگر منحوس بود بیماری رسد در دماغ و دو پراکنده بود که مردم از آن بخندند
در وجه دوم مولود قوی بود در ذات و نفس و اگر منحوس بود حقود و سخی و خداوند
مراتب بود در وجه سیم مولود عظیم بود در نفس خود و خویشتن را زیاد از حد خود دارد
و اگر منحوس بود پاکیزه نفس بود و سفر و غربت دوست دارد سـ ی در وجه اول
مولود صاحب رطوبت بود و رطوبت بر مزاج او غالب بود و بود که اصلع بود و سخی
و خوش عیش و او را فرح و امانت بسیار بود و سواری و صید دوست دارد و از صید
و خصومت درجه یابد و اگر منحوس بود خود را بمهالک اندازد و آخر پادشاه یا وزمان

روا بود

روا بود در وجه دوم زیرک و صاحب خاطر بود و بود که علم طب داند و صحیح الفکر و
عالم و عاقل بود و بر خلق بسیار بعلم و عقل و جان و داشته باشند و حیل و مکر بر طبع او غالب بود
و اگر منحوس بود ترسنده و از مهالک خلاص شود و فرمان روا بود و غضوب و مانوس
خلایق و امیر یا رئیس یا حاکم باشد در وجه سیم سفر و اشتغال بسیار کند و حیله و کار بسیار بود
و از مال مردمان خورد و خرج کند و بر خلق فرمان دهنده بود و او را نسل و فرزند بسیار
بود و هر چند که عمرش زیاده شود فاحش میگردد و مال بسیار دارد و اگر منحوس بود فاحش
به بدی گردد و اگر مسعود به نیکی گردد و سـ ا وجه اول شوخ و حریص بود در کار
زنان هیچ کار بر دست او تمام نشود و اگر منحوس بود خاین و فاسق بود در وجه دوم سخی
و مستور و با خلق مخالطت نیکو کند و بسیار خورد اما گناه بسیار کند و در میانه عمر از
بلا نجات یابد و در عمر بسیار راحت و شادی بیند و اگر منحوس سودایی و مجنون خود
رای و تیز و جلد و فتان بود در وجه سیم معجب و بزرگ منش و با زنان مخالطت بسیار
کند و بسیار خورد و با غلامان معاشرت کند و اگر منحوس بود کار غلامان کند
ـ ب در وجه اول مولود با رای و تدبیر بود و کارهای بزرگ برای و تدبیر او
درست شود و اگر منحوس بود از امور ترفیع روزی مند شود و کار او درست
از این جهت از دست وی بر آید و مراض بود و میل با مردان و زنان کند

اما بردان شتر کی وازین سبب رنج و بلا بینند و باشد که زنی نیکو کنند و در طالع
زنان زهره درین وجه بهتر از طالع مردان باشد در وجه دوم تو اگر وحسن الاهل
والولد باشد اما عیال او بیش از وی بمیرد عیال اول و چون منحوس بود زنی سلیطه
کند و دایم در عذاب و ماند اما بسبب زن صاحب مال و عزت باشد در وجه سیم
مولود بیش از زن بمیرد اما مولود مستود تو اگر وحشتم اما از فرزند بر دو زنی
بود و اورا زنان پارسا و مصلح النفس باشد و اگر منحوس بود مولود مراض و مخالفت
قوم خویش بود و با اهل خویش زندگانی ناهموار کند ه ط ا در وجه اول او را در
کودکی زن دهند و از زن فرزند شادی بینند و اگر منحوس بود زنی مطربه بخلاف
شریعت برد و هیچ آسایش نبود او را از کار زنان و در شهرها زن بسیار کند و مالدار
بود در وجه دوم نیک بخت بود و از کار زنان روزی مند بود و در غربت
زنی کند و او را فرزند نبود و سفر بسیار کند و زن او پارسا بود و زنان او
پیش از وی بمیرند و در جوانی رنج کشد و زنان او زود میرند و اگر منحوس بود از
زنان رنج بینند و بار تعب در غربت افتد و با زن بر دو حالت اول عود
کند در وجه سیم زنی بیوه را برد و حسن الحال و الزوج بود در آخر عمر و اگر منحوس بود
عاق بود و نکبتها بوی رسد و در غربت افتد و از زن و فرزند رنج بینند ه ط ۳

در وجه

در وجه اول مولود تو اگر وحسن الاهل والولد بود مسرور باولاد و زنان و سفر بسیار
کند و میانه عمر او را سعادت و اقبال باشد و اگر منحوس بود بلا بینند از تزویج زنی
کند میان او و فرزند وی جدائی افتد سوم و صفرای و طلوع باشد در وجه دوم
مولود را تزویج شایسته باشد و اولاد اول عمر بسیار رسد و در میانه عمر از
اهل و ولد شاد شود و زنی نیکوترین کند و در میانه عمر پارساتر بود و از آخر
عمر و اگر منحوس بود فرزند دوست ندارد و از کار زنان رنج و بلا بیند و زنان
بیوه و کنیزکان را بخواهد در وجه سیم جمیل و فاضل و حسن الزوج و صالح الاهل والولد
بود و زنی با کفایت و کدبانو بخواهد و در آخر عمر نیکبخت بود از جهت زنان و اگر
منحوس بود از زنان هیچ شادی نه بیند ه ط ۶ در وجه اول مولود نیکبخت بود
در کار زنان مبارک و بی صلاح در اهل و ولد و سماک و تجارت دوست
دارد و معاشرت و سفر بسیار کند و لهو و لعب دوست دارد و حریص بود بزنان
و اگر منحوس بود هیچ منفعت نیابد از زنان و در آخر عمر مسرور و خوشدل شود و از
زنان منفعت یابد و بود که با کنیزان و زنان فرومایه مخالطت کند در وجه دوم
زنی پارسا جمیله منزه کند و مقبل بود و این زن فرمان برنده وی بود و از
زنان بهره یابد خاصه آخر عمر و اگر منحوس بود مخالطت او با کنیزکان بود در وجه سیم

باهل و ولدش دشوار بود و در میانه عمر خیر باشد باید از تزویج و جماع اندک کوشش
اهل و ولد و اگر منحوس بود درویش بود و حمالی کند و عاقبتش بد بود ه ط د در
درجهٔ اول زنی بزرگوار بزنی گیرد و او را فرزندان بسیار شوند و حریص بزنان بود
و اگر منحوس بود شوم بود بر اهل و اندک فرزند بود و بسیار سفر و نکبت بیند
از جهت زنان و روا بود که سه زن کند در وجه دوم عزیزترین اهل بیت
خویش بود و زنی عاقله و بالغه را بزنی گیرد و فاضل و زیرک و نیکو طبع بود و
از زنان منفعت یابد و در میانه عمر شادمان بود و اگر منحوس بود مخالطت قوم
خویش کند و از اهل خویش ببرد و درویش بود در وجه سیم زنی شریف را بعقب
بزنی کند و از وی فواید یابد و اگر منحوس بود نکبت بیند از جهت زنان رنج بیند
و از زنان هیچ آسایش نیابد و نکاح پنهان کند و عاقبتش بخیر بود ه ط ه در
وجه اول مولود شاد بود با اهل و ولد و زنی کند بزرگوار و عاقبتش نیکو بود و
اگر منحوس بود از اهل و ولد شادی بیند اما کم در وجه دوم زنی کند پارسا و
مقبل در کار خویش و در وسط عمر دولت یابد و اگر منحوس بود مخاصمت کند
با اهل و ولد در وجه سیم تزویج او در میانه عمر بود و زنی پارسا عاقله نکو اهل
چنانچه او را فرمان برد و از وی فرزند خلف فی حلال روزی کند وجیه و معروف

و مشهور

و مشهور آفاق شود و مولود و حقانی دولت داد از آن زن روزی شد بود
و اگر منحوس بود زنی بیوه عاقل برد و عاقبت جلای وطن کند ه ط و در وجه
اول زنی کند در جوانی و لیکن بمرگ فرزند مبتلا شود و بود که بزنان حریص
بود و اگر منحوس بود زنی ناکس برد و بود که این مولود در جوانی بازنکی پیر
و بزن کردن برسد در وجه دوم زنی نیکو برد و اگر بقید افتد مدتی در
زندان بماند و باشد که حبسش بجهت زنی بود و بمرگ پسران خویش مبتلا بود
و زن او با کفایت و کدبانو بود و اگر منحوس بود جدایی افتد میان زن و
شوهر و مولود را از زنان رنج رسد و مولود را اندک فرزند بود در وجه
سیم زنی بزرگوار کند با مال بسیار و شادی بیند از قبل شوهر و عاقبت کارش
نیکو بود و اگر منحوس بود زنی بیمار کند و در غربت و شوم بود با اهل و ولد ه ط ز
در وجه اول زنی پارسا و نیکو کند موافق وی و از نکاح او شادی بود
و اگر منحوس بود زنی بیمار کند و مرگش بد بود و شوم بود در وجه دوم زنی
بزرگوار کند از لشکریان و ارباب سلاح و آن زن بیوه باشد و فرزندان
داشته باشد از شوی پیشین و اگر منحوس بود زنی ناکس و ناکزه کند و سفر بسیار
کند و بود که از زنان بگریزد و عاقبت کارش بد بود و از جهت زنان

رنج بینند هر دو وجه سیم زنی بود نیکو اگرچه فرزندان خلف بخشد مهر را از آن زن
و اگر منحوس بود از کارها پریشان بسیار کند و میانه عمر او عیب بود و از زنان رنج بینند
ه ـه ح در وجه اول صالح الولد و الاهل بود زنی جوان نیکو کند و موافق
بود و اگر منحوس بود دایم در دو سر داشته باشد از آن زن در وجه دوم زنی
کند که از شوهری دیگر فرزند داشته باشد و آن زن پیر و دو سر بود با ضعف جگر
و اگر بقمر ناظر بود زنی کند پاکیزه ناز پیشه و اگر منحوس بود حریص بود و زبان
ولاف زننده و ملول بود در وجه سیم زنی توانگر کند و اگر منحوس بود بشهری غربت
وطن سازد و شوم بود و سفر دریا کند و از زنان رنج بینند ه ـه ط در
وجه اول زنی پارسا کند عاقل و برخورداری یابد از خواهران و برادران
خویش و اگر منحوس بود زنی عقیمه سلیطه درویش کند و مولود را بیماری بسیار
بود و حریص بر نکاح در وجه دوم نکبت رسد از جهت زنان و مرگ پسران
خویش بیند و میان عمر او را رنج رسد و اگر منحوس بود زنی که طبع مردان
داشته باشد و سودا و سفر و آمد شد کند در وجه سیم اگر مولود زن بود شوهر
زود میرد و از آن بلا بیند و شوهری دیگر زود کند و فرزندش بمیرد
از آن جهت فزع بسیار کند و اگر مولود مرد بود اول عمر نکبت بیند پس

و اگر منحوس بود

فرزنش

عاقبت بخیر بود و اگر منحوس بود نکبت دایمی داشته باشد و جادو [illegible] پیشه
یا بازار باشد ه ـه ی در وجه اول زنی بزرگوار مال او بیند و اگر منحوس بود
مولود محیط الالفت متراکم الاحسان بود [illegible] زنی درویش [illegible] خود مال جمع
کند و مستور زن دارد در وجه دوم زنی عاقل با کفایت کند که دوست دارد وی
بود و اگر منحوس بود زنی بد کند و از وی رنج بیند و با زنان ناپارسا اختلاط
کند و بدان سبب رنج بیند در وجه سیم با زنان ذوات الاخطار مخالطت
نماید و نکاح پنهانی کند و از آن مال یابد و از بیداد زنان شاد دل باشد و اگر
منحوس بود از زنان بگریزد و از سبب ایشان رنج بیند و خصومت کند ه
ـه یا در وجه اول از جهت زنان ذم و رنج بیند از ما در همچنان بلا و زشت
نامی شد و اگر مسعود بود زنان بوی رغبت کنند و او را زود کار زنان میسر
شود و فرزند بود او را در وجه دوم شاد شود باسباب زنان و مال یابد
از آن و اگر منحوس بود از نفرش و غرق التناسخ بیند در وجه سیم مولود
زنان بد را بزنی خدمت کند از ناپارسایی و سعتری زن و بعضی از
ایشان بمیرند و این زن را با خویشان مخالطت بود و در بعضی مقامات
تهمت گرفتار شود و اگر منحوس بود کار زنان کند و از خصلت مردان خالی باشد

ی سه ا در وجه اول عالم بود بشکر ساختن و عرض شکر دادن و بود که عارض
لشکر بود و نیکو رای و نیکو تدبیر بود و اگر منحوس بود درویش و محتاج و فرومایه و کدا
بود در وجه دوم از لشکریان و متغلب بود و نزد سلاطین مقرب و عظیم القدر و اگر
باشد و حکیم باشد و قواعد و کارها از او پدید کند و اگر منحوس بود بعمر و کار خود
راضی باشد و از سباع و قطع راه او را رنج رسد و بلا بیند از جهت امرا و در
در وجه سیم نیکو تدبیر و محبوب القلوب بود بسبب موسیقی و الحان و اگر منحوس
بود پیوسته نان و روزی در مانده بود و سفر بسیار کند و عاقبتش بخیر بود

ی سه ا در وجه اول دبیری بزرگوار بود و بسبب علم و سخن گفتن کار او
قوی شود و بر اقران خویش رئیس و مهتر بود و نزد سلاطین مقرب بود و
مال بسیار بدست آورد و از وجود مختلفه و بر دشمنان ظفر یابد و بر زنان
شاد شود و اگر منحوس بود دلیل غربت و سفر و درویشی بود اما کار مغفلات
و با کاران کند در وجه دوم مولود دلیر و صاحب حروب بود و امین و در
کارها شاه مسلط بود و حاذق و سلاح فروش بازار بود و اگر منحوس بود طعو
و سماع دوست دارد و از زنان رنج بیند و از سباع آزار کشد در وجه سیم
عالم و حکیم و نیکو منظر و مکرم نزدیک خلق و عالم بموسیقی و کلام و بلاغت و

علوم

علوم ریاضی و ادب و حسن الاهل بود و اگر منحوس بود آفت رسد و از سباع
و از بادهای بلند بیفتد ی سه ب در وجه اول عاقل و آهسته و مبارک پی بود
و عالم بود بعلوم آسمانی از نجوم و در یافتن و خوش منظر بود و در کیمیا [illegible] و صاحب
خیرات بود و نیکو دوست

طریق مثلث هندی غربت ۱۲۳ مطلوب را بنویسند ۳ قمار سلام بنویسند در ان ساعت و در ایام مناسب آن کار
از تقویم استخراج نمایند در آن ساعت حساب مرور ایام به حساب جمل عدد نمایند از مجموع پانزده طرح نمایند
ما باقی را در سه جا قسمت نمایند اگر کسر یک باشد در خانه چهارم اضافه نمایند و اگر دو باشد
در خانه هفت اضافه نمایند و اگر کسر نباشد خانه سه قمر سه را در ثلث اضافه نمایند

